

اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی

پاسخی مناسب به ضرورت سازمان‌یابی کارگران

حشمت محسنی

نام کتاب: اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی

نویسنده: حشمت محسنی

تاریخ: بهار ۱۳۸۹

فهرست

۵	اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی
۳۷	نکاتی درباره حرکت کارگران شرکت واحد
۶۷	ضرورت مبارزه با انحرافات در جنبش کارگری
۱۰۷	مصاحبه با مجله آرش
۱۲۷	تزهایی در باره اتحادیه جنبش اجتماعی

نیشکر هفت تپه نشان داد که شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد رعدی در آسمان بی ابر نبود بلکه بازتاب و تجسم شرایطی بود که مبارزه برای برپایی تشکل‌های علنی، مستقل و توده‌ای را در دستور کارگران قرار می‌داد.

در چنین شرایطی جنبش کارگری برای پیشروی در راستای هدف یاد شده و برای آن که سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم اسلامی را خنثی کند چه باید بکند؟ کدام آرایش می‌تواند در این شرایط، پاسخی مناسب تلقی شود. آیا توسل به قانون و حرکات قانونی کارساز است؟ آیا علنیت با قانونیت برابر است؟ آیا تکیه یک جانبه بر خواست‌های اقتصادی بی توجه به خواست‌های سیاسی راهگشاست. آیا سیاسی کردن شتابان تشکل‌های کارگری آن‌ها را زیر ضرب نمی‌برد؟ رابطه‌ی جنبش کارگری با دیگر جنبش‌های اجتماعی نظیر زنان، دانشجویان، خلق‌ها... کدام است. و رابطه‌ی جنبش کارگری با احزاب چگونه است؟ این مسایل و پرسش‌هایی از این دست نمی‌تواند در این نوشته مورد بررسی قرار گیرد، در این نوشته تنها به یک جنبه از این مسایل پرداخته می‌شود: شکل مناسب سازمان‌یابی جنبش کارگری در شرایط ویژه‌ی کشور ما.

در پاسخ به معضل سازمان‌یابی جنبش کارگری، طرح‌ها و استراتژی‌های متعددی ارائه شده‌اند. این نوشته به همه این طرح‌ها اشاره نمی‌کند و فقط خود را به معرفی و مقایسه سه استراتژی محدود می‌کند که از جنس اتحادیه‌ای هستند. طرح‌های دیگر سازمان‌یابی در نوشته‌های دیگری از این قلم مورد بررسی قرار گرفته که نیاز به بازگویی آن‌ها در این جا نیست (۱). طرح‌های ارائه شده برای سازمان‌یابی کارگران را می‌توان در سه فقره صورت‌بندی کرد:

۱- سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا

جنبش کارگری کشور ما در یکی از دشوارترین شرایط تاریخ حیات خود به سر می‌برد. این دشواری علاوه بر ناتوانی کارگران در برآوردن نیازهای ابتدایی زندگی در متن شرایط فلاکت‌بار کنونی، مصاف با رژیم استبدادی و سرکوب-گراست که نه تنها حق تشکل مستقل کارگران را انکار می‌کند بلکه با تمام قوا آن را درهم می‌شکند.

از اولین ماه‌های سال ۸۳ جنبش کارگری، آرام اما استوار در جهت پی-ریزی تشکل‌های توده‌ای کارگری گام‌های موثری بر داشته است. شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد نخستین طلوعیه‌ی این پیکار در سال‌های اخیر بوده است. هم‌پای تلاش کارگران شرکت واحد، نهادهایی نظیر کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بیکاران... یکی پس از دیگری تکوین یافتند. این نهادها اگرچه تشکل توده‌ای نبودند اما فلسفه‌ی وجودی خود را تلاش برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای تلقی می‌کردند. بعدتر خیز بلند کارگران

۲- سندیکای قانونی با نگاه معطوف به پایین

۳- اتحادیه جنبشی اجتماعی

این تقسیم‌بندی ناظر بر بدیل‌هایی است که در ایران ارائه شده‌اند. در کشورهای دیگر یا در دوره‌های تاریخی متفاوت، طرح‌ها (۲) و مختصات دیگری برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای وجود دارد که بررسی آن‌ها مساله‌ی مرکزی ما نیست. ما این‌جا خود را به بررسی جنبش کارگری در شرایط ویژه ایران محدود می‌کنیم.

سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا

یکی از طرح‌هایی که برای سازمان‌یابی کارگری پیشنهاد و در عمل تبلیغ شده است، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان این نوع سندیکا، خواهان تشکلی هستند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقوله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا اقتناع رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهایی از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقوله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آن‌ها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه‌زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی- قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل

تعهد دارند که به رژیم حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "هم‌زیستی مسالمت‌آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاها تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آن‌ها را بیان می‌کنند. روش دست‌یابی به این مدل از سندیکا رابطه‌ی تنگاتنگی با ساختار و اهداف سندیکای مزبور دارد. آن‌ها در انتخاب شیوه‌های مبارزه به اشکال قانونی توجه دارند و مذاکره با مقامات، طومارنویسی، مراجعه به اماکن دولتی... از اشکال رایج و عمومی شیوه‌های مبارزه طرفداران این مدل از سندیکا به شمار می‌رود. آنچه که تا این‌جا گفته شده است خصلت شماتیک دارد، و در این‌جا یا آن‌جا شاید موضع طرفداران این نوع سندیکا با مدل بیان شده فرق‌هایی داشته باشد. اما مختصات اصلی این نوع سندیکا را بازتاب می‌دهد و مدافعان آن را می‌شناساند.

به عنوان نمونه می‌توان به دیدگاه آقای حسین اکبری مراجعه کرد که کمابیش این مدل از سندیکا را تبلیغ می‌کند. او می‌گوید: "کارگران باید با تکیه به دانش طبقاتی و تجربیات موجود که در نزد فعالان صنفی کار قدیمی و روشنفکران آگاه به قوانین و مقررات کار و همچنین اندیشمندان علم اقتصاد سیاسی شیوه‌های فریبکارانه‌ی سرمایه‌داری را بازشناسند و با توجه به واقعیات موجود زندگی اجتماعی شیوه‌های مبتنی بر علم و عمل را در جهت مبارزه برای کسب آن چه که قانون اساسی در رابطه با حقوق ملت و قانون کار در رابطه با روابط کار مورد توجه قرار داده‌اند و هم‌چنین در راه ایجاد قوانین مترقی و ضروری که قوانین موجود بدان‌ها توجه نداشته است فعالیت نمایند و این مقدور

نیست مگر در جریان فراهم آمدن تشکیلات توانمند صنفی و اتحادیه کارگری که اصل ۲۶ قانون اساسی مبادرت به تشکیل آن‌ها را پذیرفته است. "یا آقای مازیار گیلانی‌نژاد عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران می‌نویسد: "اصل ۲۶ قانون اساسی دایر به آزادی تشکل و خوداری از هر نوع دخالت در کار آن‌هاست". آقای گیلانی‌نژاد حتی تا آنجا پیش می‌رود که مرز اتحادیه و دولت را مخدوش می‌کند. او می‌گوید: "سندیکاهای استوار نه تنها معارض حکومت‌ها نیستند بلکه حتی می‌توانند بخشی از وظایف دولت را بر عهده گرفته و بدینسان در پیوستگی توسعه جامعه رو به تکامل نقش موثری داشته باشند". (۳)

سندیکای قانونی معطوف به پایین

طرح دیگری که در راستای سازمان‌یابی کارگری ارائه و در عمل تا حدی تحقق یافته است سندیکای قانونی معطوف به پایین است.

مدافعان این مدل از سندیکا اساساً بر توده‌های کارگر تکیه می‌کنند. نگاه آن‌ها نه به بالا، بلکه به نیروی خود کارگران است. آن‌ها خواهان تمایز مرزهای هویت کارگران از کارفرمایان و دولت حامی آن‌ها هستند. آن‌ها از منافع کارگران در چارچوب وضع موجود دفاع می‌کنند، اما به چارچوب موجود تن نمی‌دهند. سندیکای این مدل سندیکای رزمنده است. و ستیز کار علیه سرمایه را سازمان می‌دهد. مدافعان این مدل از سندیکا خواهان ساختاری دموکراتیک، باز و دارای اندام‌های قانونی است که مشروعیت خود را نه از رژیم، بلکه از روند انتخابات دموکراتیک و حقوقی اخذ می‌کند، و در صدد تحمیل خود بر

ساختارهای قانونی است. این مدل از سندیکا با مدل پیشین در ساختار و آرایش سندیکایی تفاوتی ندارد، هرچند در اهداف و مضمون فعالیت از هم متمایزند. نمونه‌ی مطلوب مدافعان این مدل، سندیکای شرکت واحد است. مدافعان این مدل از سندیکا، خود را تنها به استفاده از شکل‌های قانونی مبارزه محدود نمی‌کنند بلکه بسته به شرایط از شکل‌های غیر قانونی مبارزه نیز سود می‌جویند. این مدل از سندیکا چه از لحاظ مضمون فعالیت و چه از حیث روش مبارزه از مدافعان سندیکای قانونی با نگاه به بالا از هم تفکیک می‌شوند.

اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی

طرح سومی که در جنبش کارگری ما ارائه شده اتحادیه علنی اما ثبت نشده است. در این طرح، سازمان‌دهی کارگران از نقطه تولید فراتر می‌رود و دامنه وسیع‌تری را دربر می‌گیرد. در این طرح، دغدغه اصلی نه قانونی بودن تشکل، بلکه حضور موثر آن در عمل است. این طرح اگر چه از مدل‌های تاکنونی اتحادیه‌ها فراتر می‌رود و از آن‌ها در حوزه‌هایی متمایز می‌شود ولی تاکنون در جنبش ما از سیمای نظری جا افتاده‌ای برخوردار نبوده است. و در انتقال ادبیات مربوط به این نوع از اتحادیه کوتاهی بسیاری صورت گرفته است. من پیش‌تر در نوشته‌های متعددی در این باره نکاتی خام و ابتدایی طرح کرده‌ام؛ در این جا فرصت را غنیمت می‌شمارم و در پرتو بحث‌های مربوط به اتحادیه‌ی جنبشی اجتماعی نکاتی را به صورت عام و کلی اما در پیوند با شرایط مشخص جنبش کارگری بیان می‌کنم. بحث اتحادیه‌های جدید اجتماعی بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح

شد. در این بحث‌ها سه موضوع محوری برجسته بود: الف- چالش با بوروکراسی در اتحادیه‌ها؛ ب- تغییر لایه‌بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...); ج- رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...). در پاسخ به بحران اتحادیه‌ها و راه برون رفت از آن سه گرایش خود را نشان می‌داد که عبارت بودند از:

۱- گرایش اول که رویکردی به پایین داشت و خواهان فعال کردن اعضا، و عضو گیری از کارگران بود. این گرایش در مرزبندی با بوروکراسی حاکم بر اتحادیه، بر خصلت دموکراتیک اتحادیه تاکید داشت. این گرایش اما کماکان درکی سنتی از اتحادیه را نمایندگی می‌کرد. جان کلی از جمله کسانی بود که این گرایش را بیان می‌کرد.

۲- گرایش دوم گرایشی بود که در عین حال که بر هسته‌ی مرکزی و بخش برنشسته‌ی طبقه کارگر تاکید داشت، اما دامنه آن را گسترش می‌داد و بخش‌های حاشیه‌ای طبقه کارگر را به ترکیب اتحادیه اضافه می‌کرد. کیم مودی یکی از مدافعان این گرایش است که بر این نکته تاکید فراوانی کرده است و خواهان جذب بیکاران، جوانان، گروه‌های هم‌جوار... در اتحادیه شده است. او حتی ایده‌ی جذب شعارهای بیکاران، جوانان، گروه‌های هم‌جوار را در اتحادیه طرح کرده که برای بحث ما از اهمیت وافر برخوردار است که من بعداً به آن می‌پردازم.

۳- گرایش سوم گرایشی است که نه تنها دامنه سازماندهی را گسترش می‌دهد بلکه آن را به سایر بخش‌های جامعه تسری می‌دهد و به سوژه‌های متعدد و برابر باور دارد. پتر واترمن، یکی از محققانی که در این باره مقالات

متعددی به نگارش در آورده، برخی از خصلت‌ها و ویژگی‌های اجتماعی این نوع اتحادیه‌ها را چنین صورت‌بندی کرده است:

- ارتباط فشرده با جنبش طبقات زحمتکش که فاقد اتحادیه یا اتحادیه تکنسی‌ها و متخصصان).

- پیوند نزدیک با جنبش‌های دموکراتیک فراطبقاتی یا غیر طبقاتی (جنبش‌های مردمی وابسته به کلیساها، زنان، ساکنان محل، محیط زیست، حقوق بشر و جنبش صلح و غیره)

- تلاش برای ایجاد یک جامعه مدنی قدرتمند و متنوع

- پیوند با سایر متحدان بالقوه به عنوان شرکای برابر، دموکراتیک و مستقل، بدون ادعا برای تحت سلطه در آوردن، پیشاهنگی یا الویت در سازماندهی قدرت. (۴)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، خصلت اجتماعی گرایش دوم و سوم نسبت به سندیکاها‌ی تاکنونی تفاوت معینی را نشان می‌دهند. این نوشته با الهام از دیدگاه کیم مودی، گرایش دوم را اصولی و کارساز می‌داند. وجه مشخصه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی نظیر سندیکای قانونی معطوف به پایین، سازماندهی پیکار کارگران علیه سرمایه است. آن‌ها وحدت کار با سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه برعکس تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. آن‌ها ابزار مبارزه طبقاتی اند و از ادغام شدن در نظام دوری می‌جویند. آن‌ها هم‌چنین در به کارگیری اشکال مبارزه، فرق‌چندانی با تشکل یاد شده ندارند و

از این نظر مرزی آن‌ها را از سندیکای مزبور جدا نمی‌کند. آن چه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی را از سندیکای مزبور جدا می‌کند، قبل از هر چیز ساختار و نیروی ترکیبی آن‌ها است. اگر سندیکای قانونی معطوف به پایین، کارگران را در محل تولید و فراتر از آن در محل کار سازمان می‌دهد، اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی از نقطه‌ی تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را هم چون محلی برای سازمانیابی آن‌ها در نظر می‌گیرند. آصف بیات این نوع سازمان‌یابی را به عنوان "اتحادیه‌های کارگری خیابانی" مشخص می‌کند. او در این باره می‌گوید "یک شیوه‌ی دیگر برای از میان برداشتن رقابت بین کارگران بخش غیر رسمی، ایجاد اتحادیه‌های کارگری خیابانی است. این‌ها سازمان‌هایی هستند که می‌توانند صدها هزار نفر عناصر مجزا از هم را که ظاهراً در این اقیانوس پهناور فعالیت‌های غیر رسمی شناورند گرد هم آورند. بنگاه‌ها، کارگاه‌ها و فروشندگان خیابانی می‌توانند برای بهبود کسب و کار خویش، حمایت از منافع خود در برابر مغازه‌داران و دیوان‌سالاران دولتی دست به اتحادیه‌های رسمی و غیررسمی بزنند" (۵). چنان‌که ملاحظه می‌کنیم اجتماعی بودن اتحادیه‌های جنبشی صرفاً بر سازماندهی در محل تولید یا محل کار تأکید ندارد بلکه علاوه بر آن بر گسترش پایه‌ی اجتماعی اتحادیه در محیط زیست آن‌ها نیز تأکید دارد. معنای اجتماعی بودن اتحادیه می‌تواند این باشد که همدلی و حمایت دیگران را با کارگران در محل تولید سازمان دهد. یا می‌تواند با جلب کارگران همجوار به عنوان نمونه کارگران واحدهای تولیدی جاده ساوه در حمایت از مطالبات یا سازماندهی حرکات اعتراضی مشترک یا با کارگران هم رشته یا حتی خانواده کارگران معنا دهد. (۶)

بنابراین اولین تفاوت سندیکای قانونی معطوف به پایین با اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی در ترکیب این دو نوع تشکل نهفته است. اما پرسش مهمی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که اگر چه دامنه سازماندهی و ترکیب این نوع اتحادیه گسترش می‌یابد، اما رابطه‌ی هسته‌ی مرکزی این نوع تشکل اجتماعی با پیرامون آن کدام است. آیا بخش‌های کلیدی طبقه از همان نقشی در اقتصاد برخوردارند که مثلاً کارگران کوره‌پزخانه؟ آیا همه‌ی بخش‌های طبقه دارای قدرت برابری و به یک میزان می‌توانند موثر عمل کنند؟ کدام بخش نیروی کار تعیین کننده و کدام بخش آن تکمیل‌کننده قدرت کارگری اند؟ آن نیرویی که به لحاظ اقتصادی کارآیی دارد الزاماً از نظر سیاسی می‌تواند هم چون نیروی ضربت جنبش عمل کند؟ در ایران مشخص ما تناسب و روابط بین بخش‌های مختلف اردوی کار و زحمت چگونه است؟ پرداختن به این مسایل در این نوشته ناممکن است و فرصت دیگری می‌طلبد. اما بگذارید در این باره به چند نکته کوتاه اشاره کنم. قبل از هر چیز باید به این پرسش پاسخ گفت که به طور کلی قدرت اردوی کار از کجا نشات می‌گیرد؟

کیم سایپس در پاسخ به این پرسش و در تایید نظر آرونویتز می‌گوید:

"من فکر می‌کنم که یک جنبش کارگری حداقل در دوران اولیه تکوین خود نوعی از جنبش اجتماعی است که نظم اجتماعی مستقر را به چالش می‌کشد و مخصوصاً آن چه به آن اهمیت می‌بخشد جایگاه اجتماعی آن است. نمود سازمان‌یافتگی اولیه جنبش کارگری در حوزه تولید، توزیع و مبادله‌ی جامعه مستقر است. از این رو جنبش کارگری از چیزی برخوردار است که گروه‌های اجتماعی دیگر فاقد آن‌اند: توانایی متوقف کردن و عملیات از درون فرآیند

تولید، توزیع . مبادله (آرنوویتز، ۱۹۷۳). این موقعیت و همین نیروی اجتماعی بالقوه است که جنبش‌های کارگری را با اهمیت می‌سازد." (۷)

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم قدرت طبقه کارگر از "جایگاه اجتماعی" و در "توانایی" آن در "متوقف کردن و عملیات از درون فرآیند تولید، توزیع و مبادله" نهفته است. کیم مودی نیز که بر گسترش پایه‌های اجتماعی اتحادیه تاکید فراوانی دارد، همه‌ی بخش‌های طبقه را هم ارز نمی‌کند و اهمیت و جایگاه نقطه‌ی تولید و سازمان‌یابی این بخش از کارگران را نسبت به سایر بخش‌ها، نکته‌ی کلیدی می‌داند.

اما ترکیب و ساختار نیروی کار در ایران چگونه است؟ جدا از این که نسبت به تناسب بخش‌های مختلف طبقه چه نظری داشته باشیم، یک چیز در پیوند با ساختار نیروی کار در ایران روشن است، بخش برنشته طبقه کارگر در ایران - به جز غول خفته یعنی کارگران نفت که اگر برخیزد و در زمان‌بندی معینی مقاومت کند، می‌تواند تاثیرات کارسازی بر سرنوشت جنبش کارگری بر جای نهاد- از همان اهمیتی در اقتصاد ایران در برابر دولت برخوردار نیست که در سایر کشورها دارد. این امر به دلیل استقلال مالی نسبی دولت از طبقه مسلط اقتصادی است. و نقش نفت در اقتصاد ایران که به متولی آن یعنی دولت ویژگی یک رژیم رانتی نفتی را بخشیده است. به علاوه اهمیت سیاسی بخش-های حاشیه‌ای طبقه کارگر ایران هم‌چون جوانان بیکار، زنان بیکار و بخش‌هایی از زحمتکشان که با توده‌های حاشیه تولید هم‌پوشانی دارند؛ یا مزد و حقوق بگیران بخش خدمات نظیر معلمان و پرستاران بیش از سایر کشورها است. چنان‌که در تجربه‌ی انقلاب ایران نقش سیاسی آن‌ها را مشاهده کردیم.

تا این‌جا به ترکیب اجتماعی اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی و رابطه‌ی بین لایه‌های آن اشاره شد. اما تمایز میان این نوع اتحادیه با سندیکای قانونی معطوف به پایین به همین نکته محدود نمی‌شود، بلکه مضمون و فلسفه‌ی وجودی این دو مدل از اتحادیه را هم در بر می‌گیرد. برخی در بحث احیای اتحادیه‌ها بر سیاسی و تعرضی کردن آن‌ها و حرکت در راستای تقابل با سرمایه تاکید دارند و به قول استفان مزاروش بر "تهاجم ضروری نهادهای تدافعی" می‌کوبند. این تفاوت و تمایز را پتر واترمن در دو محور، اما در چارچوب دیگری، بیان می‌کند و بر وظایف تاکتونی اتحادیه‌ها دو مطالبه را اضافه می‌کند که تا حد معینی از چارچوب مطالبات حداقلی فراتر می‌رود. این دو محور عبارت‌اند از:

۱- "مبارزه بر سر کار مزدوری و مسایل آن، نه صرفاً برای مزد و شرایط بهتر؛ بلکه برای کنترل کارگران و اتحادیه بر فرآیند کار، سرمایه‌گذاری، فن‌آوری جدید، جابه‌جایی، مقاطعه‌کاری فرعی و سیاست‌های آموزشی و کارآموزی. چنین مبارزات و استراتژی‌هایی در گفت و گو و عمل مشترک با جماعات دارای منافع مشترک، و برای جلوگیری از بروز شکاف (مثلاً با طرفداران محیط زیست یا زنان) و برای افزایش اعتبار خواست‌ها سامان می‌یابند.

۲- طرح مسایل اجتماعی در مقیاس عمومی جامعه به خصوص در انظار کارگران و یا در اتحادیه که مبارزه علیه اقتدارگرایی، اکثریت‌سالاری، دیوان-سالاری، اعتقاد به برتری یک جنس، نژادپرستی و غیره را در بر می‌گیرد." (۸)

این محورها نشان می‌دهند که اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی از خواست-های حداقل شروع می‌کنند و سپس از آن فراتر می‌روند و به خصلت تدافعی

مبارزه تن نمی‌دهند. البته رفتن به فراسوی مبارزه‌ی تدافعی امری اراده‌گرایانه نیست بلکه محصول منطق پیکار طبقاتی است. برای دفاع از حداقل شرایط کار و زیست شما ناگزیرید از آن فراتر روید. زمانی فردریک چهارم پادشاه آلمان گفته بود کسی که همیشه در حال تدافعی مبارزه می‌کند حتی همان حداقل-های موجود را هم نمی‌تواند حفظ کند. مضمون مبارزه اتحادیه‌ای امر ثابتی نیست و در فراز و فرود مبارزه طبقاتی تحول و تغییر پیدا می‌کند.

محور دیگری که مرز بین این دو نوع تشکل را از هم متمایز می‌سازد، ساختار این دو اتحادیه است. در اولی ما با ساختاری کاملاً دموکراتیک با اعضا و اساسنامه مشخص و اندام‌ها و نهادهای قانونی و با دفتر و دستک مواجه‌ایم؛ در دومی اما با ساختاری روبه‌رو ایم که خصلت جنبشی دارد، روابط درون آن بر "اساسنامه نانوشته" استوار است، ترکیب آن بیش از این که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری تکیه دارد، روابط درونی آن از هر نوع شیوه‌ها و مناسبات سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند. مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه به قول واترمن با فرا رفتن از مدل‌های سازمان‌دهی هرمی، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد؛ و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، افقی، غیرمتمرکز و خودیارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد. ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه بیش از آن که از ساختار سازمانی نهادی شده و عمودی برخوردار باشد، بیش‌تر شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود. به گفته‌ی واترمن "شبکه‌بندی" بیش‌تر به ارتباطات اشاره دارد تا نهادها. "این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر

سازمان‌دهی شده‌اند و حداقل در بعضی زمینه‌ها از سلسله‌مراتب و بوروکراسی و حتی گاه از قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کنند." (۹) البته اتحادیه جنبش اجتماعی با سازمان‌های غیر رسمی یا غیرسلسله‌مراتبی هم‌سان نیست. اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی عمدتاً از چنین ساختاری برخوردارند، اما این امر مطلق نیست، و گاهی می‌تواند آن‌ها را دربر گیرد (۱۰). به علاوه اتحادیه جنبشی اجتماعی ضرورتاً غیر قانونی نیستند و حتی در کشورهای پیرامونی هم می‌توانند خود را ثبت و قانونی کنند. به عنوان نمونه می‌توان از اتحادیه کارگری فلیپین نام برد. آن‌چه در این جا مورد تاکید است مناسب بودن این شکل از سازمان‌دهی در پیوند با شرایط ویژه و ساختار خاص اردوی کار و زحمت ایران است و نه برشماری مختصات عام و فراگیر برای هر نوع ساختار اتحادیه‌های جنبشی - اجتماعی.

در اتحادیه جنبشی اجتماعی، به جای سیستم نظارت از بالا به پایین، انضباط، وفاداری و اطاعت کورکورانه در مبارزه؛ ارتباطات بر مبنای هم-سرنوشتی، اعتمادهای متقابل و تجربه‌ی مشترک سازمان‌دهی می‌شوند و یا به دست می‌آیند. این مناسبات از درون کارخانه شروع می‌شود و به سطح محله، منطقه و سرانجام در سراسر کشور گسترش می‌یابد. اگر بخواهیم تمایز و وجه مشخصه‌ی جنبشی اتحادیه را در چند مولفه خلاصه کنیم می‌توان گفت:

- ۱- تکیه بر "اساس‌نامه نانوشته" تا بر اساس‌نامه رسمی - حقوقی
- ۲- تکیه بر فعالان (سازمان‌دهندگان، مشارکت‌کنندگان، هواداران و حامیان) تا بر اعضای رسمی
- ۳- تکیه بر سازمان‌دهی افقی تا سازمان‌دهی عمودی

۴- تکیه بر ارتباطات توده‌ای تا نهادهای رسمی

۵- تکیه بر کارکرد هدایت و هماهنگی با خصلت سیال تا رهبری رسمی و ثابت و از بالا به پایین. (۱۱)

در این جا یادآوری یک نکته ضرورت دارد. ساختار جنبشی تابع استراتژی اتحادیه اجتماعی است و در خود و فی نفسه بدون توجه به راهبرد آن، از اهمیت تعیین‌کننده برخوردار نیست. از این رو بین عنصرهای تشکیل دهنده اتحادیه اجتماعی جدید، مضمون فعالیت و ترکیب اجتماعی اتحادیه عناصر تعیین‌کننده‌اند و ساختار جنبش یک متغیر وابسته به آن‌ها به شمار می‌رود. به قول چاندلر "ساختار از استراتژی پیروی می‌کند". (۱۲) از این رو کسانی که بوروکراسی را "قانون آهنین اولیگارش" اتحادیه می‌دانند، چه آگاه باشند و چه نه، درکی ذات‌گرایانه، غیرتاریخی و جبرباورانه از ساختار را به نمایش می‌گذارند. آن‌ها یک ذات موهوم و ثابت، خارج از مناسبات حاکم بر کارگران و حتی علی‌رغم خواست آن‌ها، به اتحادیه نسبت می‌دهند، که به قول اهل منطق در جریان و سیروتاش، خود را متعین و متجلی می‌سازد. به علاوه آن‌ها با ذاتی کردن بوروکراسی در اتحادیه درکی جبرباورانه را هم منعکس می‌کنند بدین معنا که این کارگران نیستند که ساختار را می‌سازند بلکه ماده مخصوصی در اتحادیه - یعنی بوروکراسی - است که این تشکل را می‌سازد و توده‌ی کارگران در اتحادیه‌ها در برابر آن مقهور و بی‌اراده‌اند. این درک‌ها ساخت و بافت طبقه، لایه و بخش‌های ویژه درون آن، نفوذ یا عدم نفوذ سیاسی احزاب و گروه‌های مختلف بر طبقه، توازن قوای سیاسی و بالاخره شرایط و متن تاریخی را نادیده می‌گیرند که اتحادیه‌ها در آن به فعالیت مشغول‌اند. (۱۳) گفتنی است که

مسالهی بوروکراسی در اتحادیه‌ها بحث تازه‌ای نیست و از زمان مارکس و انگلس این آفت، اتحادیه‌ها را تهدید می‌کرده است. در قرن بیستم کسی که بر این نکته بسیار پافشاری کرده رابرت میشل سوسیال دموکرات آلمانی بود که بعدها به هواخواهی از فاشیسم گرایش یافت. تز او این بود که هر تشکل و سازمان بزرگی به بوروکراتیسم در می‌غلند و از آن گریزی نیست. هم‌زمان با او رایت میلز نیز به چنین تزی باور داشت (۱۴). حتی در در دهه‌های اول قرن بیستم مکتبی در امریکا که به مکتب ویسکانسن معروف بود این نظر را تئوریزه می‌کرد. در دهه پنجاه قرن بیستم در امریکا تزی رایج شد که به "تئوری بلوغ" معروف گشت. بر مبنای این تز، اتحادیه‌ها اگر چه ممکن است در دوره‌ی به اصلاح کودکی یا پاگیری خود دموکراتیک عمل کنند، اما در دوران بلوغ خود لزوماً و ذاتاً به بوروکراتیسم در می‌غلند. و جوهر و ذات خود را متعین می‌سازند.

مدافعان این نظر، در واقع تفاوت میان یک اتحادیه کارگری رزمنده هم- چون کوساتو در افریقای جنوبی را با یک اتحادیه صنفی که بر مدار سازش کار و سرمایه بنا شده را نادیده می‌گیرند. به علاوه کسی که در پوشش "رادیکالیسم" و به بهانه‌ی وجود بوروکراسی، کل یک اتحادیه را نفی می‌کند، دارد توده‌ی اعضا و پایه‌های اجتماعی اتحادیه را با رهبران و لابی‌های بورژوازی و دولت با یک چوب می‌راند. به عبارت دیگر تمایزی بین اعضا و رهبران سازشکار قایل نمی‌شود. نادیده گرفتن پایه‌های اجتماعی اتحادیه با رهبران سازشکار، البته تنها مشکل این دیدگاه نیست؛ هم ارز کردن برخی از رهبران محلی که در پاره‌های از اتحادیه‌ها نقش فعال و غیر قابل انکاری دارند با رهبران

در سطح ملی هم از جمله خط‌هایی است که طرفداران این نظر مرتکب می‌شوند. همان طور که کیم مودی متذکر می‌شود واقعیت این است چه در جنگ اول و چه در جنگ جهانی دوم، و در دهه‌های ، و ، قرن گذشته، نقش پایه‌های اجتماعی اتحادیه‌ها در فعالیت، اعتراض و اعتصاب‌های کارگری، و داغ کردن زیر پای رهبران اتحادیه در مبارزه علیه تعرض سرمایه و دولت حامی آن یکی از برگ‌های درخشان مبارزات کارگری به شمار می‌رود. کیم مودی در این باره می‌گوید فعالیت و مبارزه کارگری در این سال‌ها بیش از آن که از سر صدقه سازمان‌نیافته‌ها و کارگران خارج از سندیکاها رخ داده باشد از سوی پایه‌ها و کارگران متشکل در بدنه‌ی اتحادیه‌ها به پیش رفته است و به سهم خود نتایج مثبتی به بار آورده است.

تا این جا تمایزها و برخی شباهت‌های این سه مدل از اتحادیه‌ها را بر شمردم که در جنبش ما ارائه شده‌اند. اکنون پرسشی که در برابر ما قرار می‌گیرد این است: کدام یک از این مدل‌ها با ویژگی‌های ساختار طبقه کارگر در جامعه ما انطباق دارد و می‌تواند از ادامه کاری بیش‌تری در برابر فشارهای رژیم اسلامی برخوردار باشد. به نظر من از بین سه مدل ارائه شده، اتحادیه جنبشی اجتماعی کاملاً با شرایط مشخص کشور ما انطباق دارد. این طرح تنها برگرفته از تجربه‌های سایر جنبش‌های کارگری در دنیا نیست، بلکه علاوه بر آن برخاسته از شرایط مشخص و ویژه‌ای است که جنبش کارگری کشور ما در آن به نبرد مرگ و زندگی دست زده است. این شرایط در فشرده ترین بیان عبارت-انداز:

الف- رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم ایدئولوژیک - مذهبی، نهادهای مدنی مستقل از دولت را بر نمی‌تابد و با تمام قوا تلاش می‌کند آن‌ها را در نطفه خفه کند یا به بی‌راهه بکشانند.

ب- نگاهی به بافت و ساخت طبقه کارگر در کشور ما نشان می‌دهد که ما با یک مشکل ساختاری از نقطه نظر ضعف تمرکز کارگران در شاخه‌های صنعتی، خدماتی و کشاورزی روبه رو ایم؛ و کماکان در ساخت جامعه روابطی وجود دارد که هنوز زیر سلطه کامل سرمایه قرار نگرفته‌اند اما بخش عظیمی از نیروی کار را در خود جذب کرده‌اند. طبقه کارگر کشور ما از نظر اجتماعی سخت ناهمگون و به لحاظ توزیع جغرافیایی به شدت نامتمرکز است. به علاوه از منظر بافت ملی و جنسی بسیار متنوع است و در پراکندگی خرد کننده‌ای قرار دارد. به لحاظ حقوقی برخی از کارگران قراردادی، بخشی پاره وقت، بخشی مقاطعه کار ... اند که وحدت نداشته کارگران را بازم شکنده‌تر می‌سازند. (۱۵)

ج- سازمان‌دهی کارگران در نقطه‌ی تولید بدون به میدان آمدن شاخه‌ها، اقشار و لایه‌های دیگر نظیر زنان، جوانان بیکار، بخش‌های حاشیه‌ای، نه تنها نمی‌تواند نیروی موثری را در برابر رژیم سازمان دهد، بلکه اگر در امر سازماندهی موفق نشود نمی‌تواند در دراز مدت بقای خود را حفظ کند. (۱۶)

اگر این محورها را بپذیریم که برخی مختصات نیروی کار ایران را بازتاب می‌دهد نوع سندیکای معطوف به پایین نسبت به اتحادیه جنبش اجتماعی نمی‌تواند همه‌ی ظرفیت‌های جنبش کارگری را بسیج نماید و از کارآیی محدودتری برخوردار است. محدودیت کارآیی این نوع سندیکا نه به خاطر ساختار ضربه‌پذیر آن در زیر ساطور یک رژیم فاشیستی، بلکه علاوه بر آن به

خاطر تمرکز در محیط کار و نادیده گرفتن سایر بخش‌های طبقه هم هست. هر چند تاکید و تمرکز آن بر سازماندهی در محیط کار نباید تحت هیچ شرایطی نادیده گرفته شود و ارزش آن را انکار کرد. جدا از شرایط ساختاری که جنبش کارگری در آن دست به نبرد می‌زند، نگاهی به شرایط جاری کار و پیکار و آرایش حریفان در حال نبرد نیز، ضرورت برپایی تشکل فراگیر را موکد می‌سازد. بنابراین وجوه مشخصه‌ی شرایط حاضر و توازن قوای کنونی نشان می‌دهد:

۱- جنبش کارگری ما کماکان در چارچوب تدافعی مبارزه می‌کند؛ بدین معنا که عمدتاً نه برای افزایش دست‌مزد و بهبود شرایط کار، بلکه برای خواست‌هایی هم‌چون پرداخت دست‌مزدهای عقب افتاده، جلوگیری از اخراج‌ها، تثبیت قراردادهای کار... به نبرد می‌پردازد. به عبارت روشن‌تر کارگران عمدتاً نه برای بهبود شرایط و موقعیت خود، بلکه برای جلوگیری از تخریب بیش‌تر شرایط زندگی خود به مقابله با تهاجم‌های سرمایه‌داران و رژیم بر می‌خیزند

۲- این مبارزه در شرایطی صورت می‌گیرد که جنبش کارگری با استفاده از مبارزه قانونی و فراقانونی؛ مبارزه در محدوده‌ی واحد تولیدی یا محل کار و فراتر از محیط کار؛ و با استفاده از همه اشکال اعتراضی، یک نبرد گریلایی، موضعی و فرسایشی را به پیش می‌برد.

۳- این مبارزه در شرایطی پیش می‌رود که از یک طرف جنبش کارگری نیاز سوزان به تشکل و سازمان‌یابی را درمی‌یابد و با فداکاری پی‌ریزی آن را مخصوصاً از سال ۸۲ در دستور قرار داده است؛ و از طرف دیگر رژیم اسلامی، با ارزیابی دقیق از این مرحله از برآمد کارگران برای ساختن تشکل، تلاش می‌کند

حلقه ارتباط فعالان را با توده کارگران قطع کند و با دست‌گیری، زندانی و بالا بردن هزینه فعالیت نقش سازمان‌گران جنبش کارگری را مختل سازد. در چنین شرایطی هر طرح معطوف به سازماندهی باید بتواند بیش‌ترین نیرو را گردآوری کند و از سویی دیگر بتواند چاقوی تیز سرکوب رژیم را کند و تا آنجا که می‌تواند آن را بی اثر سازد.

البته طرح اتحادیه جنبشی اجتماعی اگرچه در برابر سندیکای رسمی معطوف به بالا قرار دارد، اما در برابر سندیکای معطوف به پایین قرار ندارد. به عبارت دیگر اتحادیه جنبشی اجتماعی می‌تواند سندیکای معطوف به پایین را در بر گیرد اما نمی‌تواند به آن محدود شود. هر اتحادیه‌ای که مضمون فعالیت خود را تنها به نقطه‌ی تولید محدود می‌کند در اتحادیه جنبشی اجتماعی جای می‌گیرد، در حالی که سندیکای معطوف به پایین نمی‌تواند اتحادیه جنبشی اجتماعی را در بر گیرد.

ما به همه‌ی اشکال سازمان‌دهی نیاز داریم و خطرناک‌ترین سیاست این است که این تشکل‌ها را در برابر هم قرار دهیم و یا با برخورد لوکس آن‌ها را نفی کنیم. ما در شرایط کاملاً تدافعی قرار داریم و به هر ذره از انرژی، مقاومت و فداکاری در جنبش کارگری احتیاج داریم.

مرزبندی با مدل سندیکای قانونی البته تحت هیچ شرایطی نباید به معنای نفی مبارزه قانونی به شمار آید. تشکلی که می‌خواهد توده‌ای شود یا توده‌ای بماند نمی‌تواند از امکانات و ابزارهای قانونی استفاده نکند. بحث بر سر نفس استفاده از امکانات و ابزارهای قانونی نیست، بلکه بحث بر سر محدود کردن فعالیت خود در چارچوب امکانات و ابزارهای قانونی است. پس مبارزه‌ی

قانونی و مبارزه‌ی غیرقانونی هیچ یک فی‌نفسه مقدس نیست. گاهی اوقات قانونی نکردن مبارزه می‌تواند خبط بزرگ به شمار آید. به علاوه قانونی شدن نتیجه‌ی مبارزه است نه نقطه‌ی عزیمت مبارزه. در هیچ کجای دنیا مسیر تکوین سندیکاها و اتحادیه‌ها از راه‌های قانونی عبور نکرده است بلکه بر عکس اول اتحادیه‌ها شکل گرفته‌اند و سپس خود را قانونی کرده‌اند. قانونی شدن اتحادیه جنبشی اجتماعی در ایران به احتمال قریب به بالا چنین مسیری طی می‌کند. (۱۷)

آنچه که کارگران ایران در دوره پی‌ریزی تشکل‌های توده‌ای به آن نیاز دارند تشکل‌های متناسب با این شرایط ویژه است. تلاش برای سازمان‌یابی این نوع تشکل و دست‌یابی به آن اگرچه یکی از نیازهای حیاتی مبارزه طبقاتی در ایران به شمار می‌رود اما بدون تشخیص منطق مبارزه در شرایط سرکوب، دست‌کم در دوران اولیه پی‌ریزی این نوع اتحادیه‌ها، تلاش‌های فداکارانه کارگران می‌تواند دود شود و به هوا برود. به نظرم منطق و قانون طلایی سازمان‌دهی و مبارزه در شرایط سرکوب و زیر تسلط یک رژیم وحشی پلیسی عبارت است از: دامنه‌ی سازمان‌یابی باید هرچه گسترده‌تر و توده‌ای‌تر باشد؛ مطالبات باید هرچه بیشتر خصلت عمومی، فراگیر و حداقلی داشته باشد؛ اشکال مبارزه باید هر چه بیشتر خصلت گریلایی، موضعی و موردی داشته باشد و تا آنجا که می‌تواند از رویارویی با رژیم مخصوصاً در دوران اولیه تکوین خود پرهیز کند. متناسب با آرایش نیرو و گردآوری قوا جنبش کارگری می‌تواند مطالبات خود را تعمیق دهد، اشکال جدید مبارزه را در دستور قرار دهد و فراتر از آن با تمام قوا رژیم و نظم موجود را به چالش کشد. اما این امر قبل از هر

چیز و پیش از هر چیز، مرهون گردآوری نیرو، جلب هم‌پستگی و به میدان آمدن اردوی کار و زحمت است. جنبش ما بیش از رادیکالیسم در شیوه‌ی مبارزه، به تجمع، تشکل و گردآوری نیرو نیاز دارد. نادیده گرفتن این منطق و قانون طلایی مبارزه در زیر سلطه‌ی یک رژیم فاشیستی جز هرز دادن نیرو و انرژی، جز دریافت ضربات خرد کننده، جز گسست در مبارزه و انتقال تجربه از نسلی به نسل دیگر نتیجه‌ای در بر ندارد. (۱۸)

اتخاذ سیاست سازمان‌یابی مناسب و منطبق با شرایط ویژه، و رعایت منطق مبارزه در پیکارهای طبقاتی در کشور ما، هنوز به معضل مفصل‌بندی بخش‌هایی مختلف جنبش کارگری پاسخ نمی‌گوید. پرسش مرکزی در این باره این است: در شرایط پراکندگی ساختاری اقلیت مختلف طبقه کارگر ایران، مفصل‌بندی بخش‌های گوناگون این جنبش چگونه رخ می‌دهد؟ آیا از طریق همکاری و توافق رهبران عملی این بخش‌ها در مبارزه، یا از طریق جذب خواست‌های یک دیگر، (۱۹) و یا از طریق توافق پیرامون مطالبات مشترک؟ و یا از طریق حرکت‌های حمایتی؟ (۲۰) دست‌مایه‌ها و امکانات اتصال بخش‌های مختلف طبقه کارگر در کشور ما کدام‌اند؟ محیط زیست کارگران تا چه اندازه می‌تواند به محل پیوند بین کارگران تبدیل شود؟ کارگران بیکار تا چه میزان می‌توانند نقش میانجی میان لایه‌های متنوع کارگران را بازی کنند؟ تشکل‌های هم‌اکنون موجود مخصوصاً شورای همکاری تشکل‌های کارگری چگونه می‌توانند در خدمت این امر قرار گیرند؟ این‌ها و پرسش‌هایی از این دست نیاز سوزانی را نشان می‌دهند که باید پاسخ بگیرند؛ امری که متأسفانه چپ ایران به آن بی‌اعتنا است. بیل زدن زمین نرم، هم‌چون گردآوری اخبار کارگری و

منعکس کردن آنها، اگرچه در جای خود کار با ارزشی به شمار می‌رود اما تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند جای خالی پرداختن به این معضلات واقعی و تعیین‌کننده برای پیشروی جنبش کارگری را پر کند. ما نیاز داریم که از مسیر راهپیمایی جنبش‌مان تصور روشنی داشته باشیم. دستیابی به درکی درست از منطق سازمان‌یابی البته لازم است اما به هیچ وجه کافی نیست. برای تحقق این امر ما به بیش از یک تصور روشن از منطق سازمان‌یابی احتیاج داریم. پی‌ریزی لحظه به لحظه و آجر به آجر تشکل در شرایط سرکوب ایران به اراده‌ی استوار و تاکتیک‌های منعطف نیاز دارد.

منابع:

- ۱- نگاه کنید به مقالات من در سایت راه‌کارگر:
 - نبرابری ملی در میان جنبش کارگری
 - نبرابری جنسی در میان جنبش کارگری
 - ضرورت سازمان‌یابی کارگران کارگاه‌های کوچک و صنوف
 - ضرورت سازمان‌دهی کارگران در محیط زیست
- و در نقد مواضع منصور حکمت، کاک پولاد، ایرج آذرین، محسن حکیمی، و دیگران که خصلت غیر فرمال تشکل‌علنی در شرایط سرکوب تشریح شده است.
- ۲- کیم مودی اتحادیه‌ها را به اتحادیه صنفی، اتحادیه ائتلافی (همکاری احزاب)، و اتحادیه جنبشی اجتماعی تقسیم می‌کند اما در آثار سلیگ پرلمن، ویکتوریا بونل و کیم سایپس سه تیپ اتحادیه کارگری "اقتصادی"، "اتحادیه سیاسی" و "جنبش اجتماعی" به عنوان مثال مطرح شده‌اند.
 - ۳- اتاق بازرگانی و کارگران، حسین اکبری، اندیشه جامعه شماره ۱۶، ص ۱۵. آقای گیلانی نژاد حتی تا آنجا پیش می‌رود که مرز اتحادیه و دولت را مخدوش می‌کند. او می‌گوید: "سندیکاهای استوار نه تنها معارض حکومت‌ها نیستند بلکه حتی می‌توانند بخشی از وظایف دولت را بر عهده گرفته و بدینسان در پیوستگی توسعه جامعه رو به تکامل نقش موثری داشته باشند". سندیکا مردمی‌ترین نهاد مدنی، مازیار گیلانی نژاد، عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران.

۴- اتحادیه‌های جدید اجتماعی، انترناسیونالیسم، ارتباطات- فرهنگ و همبستگی در یک چارچوب. پیتر واترمن، برگردان ح. آزاد.

۵- آصف بیات در این باره از تجربه‌های اتحادیه‌ی زنان احمدآباد گجرات در هند و تجربه مبارزه در آمریکای لاتین و به طور ویژه آفریقای جنوبی یاد می‌کند. او می‌نویسد: در آمریکای لاتین فعالان اتحادیه‌های کارگری که در محله‌های فقیر زندگی می‌کنند می‌توانند تجربه‌ی سازمان‌دهی و مشارکت را از محل کار خود به محله‌های سکونت خویش و آن دسته ساکنانی که فاقد تجربه مشابه هستند به ویژه زنان که بازیگران اصلی در محلات می‌باشند منتقل سازند. شاید ذکر یک نمونه از آفریقای جنوبی اهمیت چنین مشارکتی را روشن‌تر سازد. مبارزات سیاسی سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۷ در آفریقای جنوبی مبنای مادی ایجاد "قدرت مردم" را فراهم ساخت. سیاهپوستان، از طریق اشکال مختلف مقاومت، به گفته مورفی موراب رهبر جبهه‌ی متحد مقاومت (UDF) توانستند خود را "حکومت‌ناپذیر" ساختند. محله‌های سیاه پوست‌نشین خود را از کنترل دولت آزاد ساختند. سپس خلاء قدرت به وجود آمده به وسیله "قدرت ابتدایی مردم" پر شد که اشکالی مانند کمیته‌های دفاع، سازمان‌های کارپردازی، شوراهای نمایندگان دانشجویان، انجمن اولیا- مربیان- دانش‌آموزان و به ویژه کمیته‌های خیابانی داشت. به گفته موراب: "هرگز محله‌های ما چنین بحث‌هایی، چنین مشارکتی، چنین نمایندگی مستقیمی را به چشم خود ندیده بود که نه تنها فعالان سیاسی بلکه حتی سیاهپوستان معمولی آفریقای جنوبی را که در تمام طول زندگی‌شان مثل یک تکه چوب رام و مطیع بودند دربر می-

گرفت. "دموکراتیک کردن روند آزاد سازی: مشارکت کارگران، سیاست تعدیل و توسعه"، آصف بیات، برگردان علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ص ۱۲۴.

۶- برای یک نمونه موفق می‌توان به تجربه‌ی موفق مبارزه کارگران معدن لهستان در جلب همدلی و اجتماعی کردن حرکت مراجعه کرد. داری‌یوش زالگا می‌نویسد: "اما در معدن ذغال سنگ ستیزه جدی‌تر از جاهای دیگر بوده است. در ماه دسامبر اعتصابی که انبوهی از کارگران معدن به آن پیوستند به نتیجه رسید و به افزایش ۱۴٪ حقوق آن‌ها انجامید. سخت‌ترین و طولانی‌ترین اعتصاب معدن از هنگام پایان رژیم کمونیستی به مدت چهل و شش روز معدن بودریک (در سیلزی) را از کار انداخت. این اعتصاب را اتحادیه‌های "اوت ۸۰" و "زد زد کادرا" سازمان داده بودند. در این اعتصاب کارگران برای دستیابی به برابری دستمزد با همکاران‌شان در مناطق دیگر استخراج مجتمع معدنی یاستشبه (یاستشسکا سپولکا و گلوا) ایستادگی کردند، که آن‌ها را به تازگی در مجتمع مزبور ادغام کرده‌اند. پانصد کارگر خود را زیر زمین محبوس ساختند. شمار فراوانی به اعتصاب غذا دست زدند که به بستری شدن چند تن از آنان انجامید. مدیریت معدن دست به دامان یک شرکت ارتباطات شد تا تصویر ناخوشایندی از اعتصاب‌گران را در رسانه‌ها پخش کند. اما کارگران معدن دست از پایداری برنداشتند. همسران آن‌ها نیز در ورشو به اعتصاب پیوستند، تا به حدی که این جنبش چنان کارزار همبستگی را بر انگیخت که گستردگی دامنه آن از سال ۱۹۸۹ به این سو سابقه نداشته است.

اعتصاب‌گران از حمایت چهره‌های سرشناسی برخوردار شدند که کارگردان کن لوچ، نمایشنامه‌نویس داریو فو، رهبر سازمان کمونیست انقلابی اولیویه بزانشنو، رئیس گروه کنفدرال چپ متحد اروپائی (هواداران چپ محیط زیست کشورهای اروپای شمالی در پارلمان اروپا) فرانسیس ولترز، هجده سناتور ایتالیائی و سازمان‌های سندیکائی در تمام اروپا را از آن میان می‌توان نام برد. سرانجام اعتصاب با موفقیت به ثمر رسید: در تاریخ ۳۱ ژانویه توافقنامه‌ای به امضاء رسید که خواسته‌های اعتراض کنندگان را برآورده می‌ساخت.

۷- آیا ما می‌توانیم از یک مفهوم‌بندی نظری برای اتحادیه‌های جدید در افریقای جنوبی و فراسوی آن استفاده کنیم؟ کیم سایپس، برگردان زاگرس جنگلی.

۸- اتحادیه‌های جدید اجتماعی، انترناسیونالیسم، ارتباطات- فرهنگ و همبستگی در یک چارچوب. پیتر واترمن، برگردان ح.آزاد.

۹- جامعه‌شناسی معاصر، کیت نش، محمدتقی دلفروز، ص.۱۲۲

۱۰- همان‌جا.

۱۱- اتحادیه اجتماعی جدید: یک مدل جدید اتحادیه برای نظم جدید جهانی، پتر واترمن، ح.آزاد.

۱۲- مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی دوناتلا ولاپورتا، ماریو دیانی محمد

تقی دلفروز، ص.۲۱۹

۱۳- رفیق تقی روزبه به عنوان یکی از آخرین نمونه از این برخوردها در انکار ضرورت مبارزه برای اتحادیه می‌گوید "خصلت بوروکراتیزه شدن و میل

نیرومند سازش طبقاتی. این ویژگی‌ها سبب شده که اتخاذ تصمیمات به نوبت هرم و رهبران منتقل شده و نقش تصمیم‌گیری در مجامع عمومی به حداقل برسد و بورژوازی نیز با دامن زدن به چنین تمرکزی در خرید رهبران و چانه زنی با آن‌ها در پشت درب‌های بسته دست بالا را داشته باشد." (پیرامون چالش-های فعالین کارگری (بخش ۱)، تقی روزبه.

در ایران حداقل ۲۰ سال پیش منصور حکمت این نکته را بیان کرده بود هر چند هیچ وقت به ماخذ این ایده‌ها اشاره‌ای نمی‌کرد. و در همان موقع جواب خود را دریافت کرده بود که ناگزیر شد از موضع خود عقب نشیند و اعلام کند که هر کس که آجری بر آجر سازمان‌یابی اتحادیه‌ای در ایران بگذارد او از این امر استقبال می‌کند. تازه بعد از ۲۰ سال رفیق روزبه به جای این که حرف مشخصی برای سازمان‌یابی تحویل جنبش کارگری دهد دارد حرف‌های کهنه و جواب گرفته را تحویل ما می‌دهد.

۱۴- مارکسیسم و جامعه‌شناسی اتحادیه‌های کارگری، ریچارد هایمن، ح.

ریاحی، بیدار شماره ۷ ویژه جنبش کارگری. در سنت مارکسیستی تا آن‌جا که من می‌دانم کسی "قانون آهنین الیگارشی" را به عنوانی یک پدیده‌ی ذاتی اتحادیه که تحت هیچ شرایطی نمی‌توان بر آن فایق آمد مورد تایید قرار نداده است. به عنوان نمونه پری اندرسون در پاسخ به این تز می‌گوید "امروزه اکثر اتحادیه‌های صنفی بریتانیا کهنه و دیوان‌سالارانه (بوروکراتیک) است. آن‌ها از اعتماد بی‌چون و چرای اعضای‌شان برخوردار نیستند. شرکت تعداد کمی از اعضا در انتخابات اتحادیه- تنها وسیله‌ی صوری که اعضا برای کنترل اتحادیه دارند- زبانزد است: دست‌راستی بودن و میان حال بودن بسیاری از رهبران

اتحادیه‌های صنفی هم علت این وضع است هم معلول آن. مسلماً درست نیست که قانونی جبری به نام "قانون آهنین الیگارش" وجود داشته باشد که به طور اجتناب‌ناپذیری یک بوروکراسی اتحادیه‌ای آمرانه می‌آفریند که در برابر نیازهای اعضایش بی تفاوت است. این مفهوم صرفاً همان چیزی است که الوین گولدنر "عوارض متافیزیکی بوروکراسی" می‌نامد. هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که اتحادیه‌های صنفی، هر اندازه بزرگ، نتواند از یک دموکراسی با شرکت وسیع اعضا متکی بر حق پرس و جوی آنان برخوردار باشند: این که اتحادیه‌ها چنین دموکراسی را معمولاً به دست نمی‌آورند ناشی از ضرورت‌های کور سازمان‌یابی نیست بلکه ناشی از محیط سیاسی است که در آن فعالیت می‌کنند. به عبارت دیگر، فقدان دموکراسی در اتحادیه‌های صنفی را باید به کمک ماهیت نظامی فهمید که در آن مندرج‌اند: سرمایه‌داری "پری اندرسون، حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی، شاپور اعتماد.

۱۵- به عنوان نمونه بیش از دوازده میلیون نفر در یک میلیون و سیصد هزار دار قالی به کار مشغول‌اند که سازمان‌دهی این نیروی عظیم در نقطه‌ی تولید و از طریق مجمع عمومی اگر نگوییم ناممکن سخت دشوار می‌نماید یا به عبارت صریح‌تر به شوخی می‌ماند.

۱۶- رفیق امیر پیام در مقاله بازگشت به سنت سوسیالیستی می‌نویسد: "مهم‌ترین ضعف جنبش کارگری فقدان شکل‌های مستقل و توده‌ای کارگران در محیط‌های کار و هم‌چنین کم توجهی فعالین سوسیالیست به سازمان‌دهی کارگران در محیط‌های کار و نیز نبود تلاش نقشه مند و متمرکز برای ایجاد این شکل‌ها می‌باشد". واقعیت این است که با همه‌ی

اهمیتی که سازمان‌دهی کارگران در محیط‌های کار دارد و تاکیده‌های درست بسیاری از فعالان جنبش کارگری بر ضرورت این سطح از سازمان‌دهی؛ به مساله سازمان‌یابی کارگران در بیرون از محیط‌های کار و اتصال و پیوند میان بخش‌های مختلف اردوی کار- با توجه به ویژگی ساختاری طبقه کارگر در ایران- عنایت نمی‌شود.

۱۷- اتحادیه، دموکراسی، دیکتاتوری، فرانتس نویمان، ح. ریاحی، نشر بیدار.
 ۱۸- یک نمونه اخیر را می‌توان در برگزاری مراسم ۱۶ آذر در جنبش دانشجویی مشاهده کرد که ضربات مهلکی بر نسل جدید چپ وارد کرده است.
 ۱۹- یک نمونه موفق از تجربه جذب خواست‌های بخش‌های دیگر جنبش کارگری می‌توان به تجربه سولیدارینوش مراجعه کرد. دانیل سینگر در این باره می‌نویسد "احساس همبستگی قوی که بین کارگران وجود داشت یکی دیگر از خصوصیات بارز این جنبش بود، به عنوان مثال کارگران کارخانه کشتی‌سازی، خواست‌های پرستاران را که از قدرت جان‌زنی زیادی برخوردار نبودند به صورت بخشی از خواست‌های خود ارائه کردند".

ساخت اقتصادی و جنبش کارگری، پل . م. سوئیزی، دانیل سینگر، پیتز گرین، ترجمه علی مازندارنی، ص ۱۴۸.

۲۰- یکی از نمونه‌های موفق حرکت حمایتی را می‌توان اقدام کارگران معادن زیر زمینی لهستان از جنبش پرستاران یاد کرد. داری‌یوش زالگا روزنامه نگار، سردبیر هفته نامه تریبونا روبات نیتچا در این باره می‌نویسد: " اما جنبش پرستاران و قابله‌ها در ورشو است که بیش از همه بر اذهان نقش بسته. هنگامی که در ۱۹ ژوئن ۲۰۰۷، نخست وزیر یروسلاو کاجینسکی از پذیرفتن

هیئت نمایندگی اعتصاب کنندگان سرباز زد، آنها بر آن شدند تا کاخ دولتی را اشغال کنند. سحرگاه روز بعد پلیس به زور متوسل شد تا تظاهر کنندگانی را پس براند که به حمایت از آنها برخاسته بودند.

اندکی بعد در میدان مشرف به وزارتخانه در مرکز پایتخت، "دهکده سفید پوشان" بر پاشد: هیئت های نمایندگی پرستاران سراسر کشور در انتظار شروع مذاکرات با دولت، به نوبت زیر چادرها جای گرفتند. در اوج جنبش تعداد اعتصاب کنندگان را تا سه هزار تن شمرده اند که از همدلی ساکنان ورشو و حمایت اتحادیه های دیگر نیز برخوردار شدند. مشخصا کارگران معادن زیر زمینی عضو اتحادیه "اوت ۸۰" به میدان آمدند تا سپری در برابر یورش نیروهای انتظامی به "دهکده سفید پوشان" بوجود آورند.

کارگران ذوب آهن در سال ۶۳، حرکت کارگران کفش ملی در سال ۶۶ و حرکت سراسری نفت‌گران در سال ۷۵ مشاهده کرد. همه حرکت‌های یاد شده مصاف و صفا‌آرایی مهمی را بین جنبش کارگری و رژیم اسلامی نشان می‌دادند. هر یک از این حرکت‌ها از ده‌ها اعتصاب و اعتراض کارگری در بخش‌های حاشیه‌ای، از اهمیت بیش‌تری در موقعیت سیاسی آن لحظه برخوردار بودند. اما اهمیت این حرکت‌ها در چه چیز نهفته بود؟ اهمیت این حرکت‌ها در این نکته نهفته بود که کارگران یک رشته اقتصادی استراتژیک در یک لحظه سیاسی مشخص دست به حرکت زده و جدا از این که خود بدان آگاه بوده یا نه، به طور مستقیم با رژیم به چالش می‌پرداخت. این بخش‌های استراتژیک البته در این یا آن کشور متناسب با ساختار آن جامعه با هم فرق دارند. حرکت کارگران شرکت اتوبوس‌رانی را به این معنا باید یک نقطه عطف به شمار آورد. این حرکت به خاطر اختلالی که در ساختار و شبکه ارتباطی پایتخت می‌تواند ایجاد کند و به خاطر این که اولین تشکل توده‌ای کارگری را پی‌ریزی می‌کند باید یک نقطه عطف در حرکت‌های کارگری ۲۷ سال گذشته به شمار آورد. از این رو باید جوانب مختلف این حرکت مورد بررسی قرار گیرد و با حوصله و دور از برخورد احساسی به آن مورد نقد قرار گیرد. من به خاطر فقدان مدارک لازم در این باره نمی‌توانم اظهار نظر قطعی کنم ولی نگرانی و دغدغه فراوان انسان را وا می‌دارد که سؤال‌هایی را در پیوند با این حرکت مطرح کند.

شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد رعدی در آسمان بی‌ابر نبود بلکه باید آن را محصول تلاش و فعالیت مرحله معینی از تکاپو و حرکت جنبش کارگری به شمار آورد. شرایط فلاکت‌باری که کل کارگران و زحمتکشان کشورمان در آن

نکاتی درباره حرکت کارگران شرکت واحد

برخی از رویدادها در جنبش کارگری وجود دارند که یک نقطه عطف را نشان می‌دهند و از اهمیت برجسته برخوردارند. نقطه عطف بودن این رویدادها در جنبش کارگری نباید به این معنا فهمیده شود که آن‌ها می‌توانند تعادل قوا را تغییر دهند؛ بلکه گاهی اوقات نشانه این نکته‌اند که در همان توازن قوای موجود، پیشروی حرکت می‌تواند گام اولیه در راستای تغییر توازن قوا به شمار رود. این لحظه از نبرد کار و زحمت با سرمایه، الزاما به معنای پیروزی جنبش کارگری نباید تلقی شود و بنا به همین دلیل گاهی اوقات پلیس سیاسی دشمن این لحظه را بهتر در می‌یابد و با تمام قوا تلاش می‌کند از پیشروی جنبش کارگری جلوگیری به عمل آورده و تعادل قوا را در همان وضع قبلی نگه دارد. نمونه‌های مشخص این وضعیت در جنبش کارگری ایران را می‌توان در حرکت

به سر می‌برند به یک معنا شرایط مساعد برای پی‌ریزی و بنای تشکل‌های کارگری را فراهم آورده است. شکل‌گیری تشکل‌های سازمانده نظیر کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، هیات موسسان سندیکاها، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بیکاران...دقیقا پاسخی بودند به این مبرم‌ترین نیاز کارگران در شرایط کنونی. شکل‌گیری این نهادها در متن فعالیت و تکاپو درونی خود جنبش کارگری و شرایط مساعد سیاسی بعد از ۲ خرداد ۷۶، در نتیجه برانگیختگی مردم از یک سو و شکاف درون بالایی‌ها از سوی دیگر فضای مناسبی را به وجود آورده بود که این نهادها ثمره و میوه آن به شمار می‌آیند. در همین راستا شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد اما یک فراز بالاتر از سازمانیابی را نشان می‌داد. آن‌ها پیشگام مبارزه برای برپایی تشکل در شرایط سخت فاشیستی بودند آن‌ها علیرغم غیرقانونی بودن سندیکا توانستند به طور سنجیده آجر به آجر آن را پی‌ریزی نمایند؛ آن‌ها در شرایط دشمنی آشکار خانه کارگر و شوراهای اسلامی و در جلوی شاخک‌های پلیسی رژیم به معنای واقعی کلمه تشکل مستقل به پا کردند. آن‌ها با برگزاری مجمع عمومی، با تدوین اساسنامه، با دائر کردن کلاس آموزش سندیکایی، با صدور کارت عضویت... به معنای واقعی سندیکای توده‌ای بنا کردند. واقعی بودن سندیکا از همان لحظه‌ی تولد، خشم و واکنش دشمنانه نهادهای کارگری رژیم را برانگیخت و از همان ابتدا اقدام‌ها و تدابیری برای نابودی این تشکل توسط ایادی رژیم اتخاذ شده بوده‌اند. حمله به رهبران سندیکا در اتحادیه خبازان، بریدن زبان اسانلو، دستگیری برخی از اعضای هیات مدیره سندیکا، از جمله اقدام‌های رژیم و نهادهای کارگری آن علیه سندیکا بوده است. در این مقاله من به فرازهای مهم

مبارزه کارگران شرکت واحد با رژیم اسلامی اشاره می‌کنم، سپس درون‌مایه سیاست رژیم را مورد بررسی قرار می‌دهم. آنگاه به مدل سندیکای شرکت واحد می‌پردازم و در انتها به تاکتیک مقابله با سیاست رژیم اشاره می‌کنم. پس بگذارید به فرازهای مهم حرکت کارگران شرکت واحد نگاهی بیافکنیم. این فرازها به طور دقیق و از نظر زمانی توسط سرویس کارگران نشریه نامه تنظیم شده و به خوبی به حوادث مهم اشاره می‌کند.

روزشمار اعتصاب

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

*"کارگران سندیکالیست شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با اعلام اعتصاب برای آزادی "منصور اسانلو"، رییس هیأت مدیره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد و احیای پیمان دسته‌جمعی شرکت واحد به میدانی رفتند که در پایان روز، حاصل کار تنها بازداشت پانصد تا هفتصد نفر از کارگران بود و تعویق دوباره‌ی مطالبات کارگران. شنبه، ۸ بهمن ۱۳۸۴ چنین پایان یافت.

یک یلدای بلند برای سندیکا:

*سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، از ابتدای تشکیل با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو شد. فشار به رهبران سندیکا، حمله به دفتر سندیکا و شیشه‌شکستن و زبان‌بریدن و گونه‌دریدن، بازداشت اعضای هیأت

مدیره‌ی سندیکا و برخورد‌های خشن با اعتصاب‌های آرام سندیکایی تا آن‌جا پیش رفت که صبح طولانی‌ترین شب سال، منصور اسانلو، ابراهیم مددی، منصور حیات‌غیبی، عباس نژدکودکی، رضا تراز، علی زادحسین و غلامرضا میرزایی که همگی از اعضای هیأت مدیره‌ی سندیکا بودند بازداشت شدند. مأموران ضمن بازرسی منازل، اسناد سندیکایی و کامپیوترهای شخصی بازداشت‌شدگان را با خود بردند. این بازداشت‌ها با حکمی به امضای قاضی محدث انجام گرفت. آن‌چه در حکم بازداشت رهبران سندیکایی آمده بود اقدام به تشکیل سندیکای غیرقانونی و تلاش برای برهم زدن نظم عمومی از طریق اعتصاب بوده است.

* اسانلو همان‌روز به زندان اوین منتقل شد و دیگران در بازداشتگاه وزارت اطلاعات ماندند. "سعید ترابیان" یکی از اعضای هیأت مدیره‌ی سندیکا، روز شنبه ۳ دی اعلام کرد: "در اعتراض به این دستگیری‌ها، رانندگان اتوبوس‌ها قصد دارند از ساعت ۵ صبح یک‌شنبه دست از کار بکشند و جلوی مناطق شرکت واحد تجمع کنند". بنابر اطلاعیه‌ای که از سوی جمعی از کارکنان مناطق ده‌گانه‌ی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و اتوبوس برقی صادر شد، کلیه‌ی کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران اعم از رانندگان، کارمندان اداری و کارگران تعمیرات، با درخواست آزادی بدون قید و شرط هشت‌نفر از نمایندگان بازداشت‌شده‌ی سندیکای اتوبوسرانی، از روز یک‌شنبه دهم دی‌ماه تا آزادی نماینده‌های سندیکا، اعلام اعتصاب نامحدود کرده و از به‌حرکت درآوردن اتوبوس‌های شرکت واحد و اتوبوس‌های برقی تهران خودداری کردند.

* یک‌شنبه گرچه خبر آزادی همه‌ی بازداشت‌شدگان به‌غیر از اسانلو منتشر شد اما بر اساس اعلام قبلی، جمعی از رانندگان اتوبوس در تهران دست به اعتصاب زدند. خبرگزاری مهر در همین روز از ترافیک سنگین در شهر تهران، به‌خصوص نیمه‌ی جنوبی شهر خبر داد و از جابه‌جایی مسافران توسط اتوموبیل‌های شخصی و حتی ماشین‌های پلیس. مناطق ۱ و ۴ و ۶ اتوبوسرانی، شامل میادین تجریش و حسن‌آباد، و خیابان ولی‌عصر از تقاطع انقلاب به‌سمت جنوب و غرب تهران، آریاشهر و جنت‌آباد، مراکزی بودند که اعتصاب در آن‌ها نمود بیش‌تری داشت. بازداشت‌شدگان با وجود این‌که حکم آزادی آن‌ها صادر شده بود تا روز چهارشنبه، ۷ دی در زندان ماندند و با ادامه‌ی اعتصاب رانندگان، از زندان آزاد شدند و اعتصاب موقتاً پایان یافت. منصور اسانلو تنها سندیکالیستی بود که همچنان در زندان باقی ماند.

* با آغاز اعتصاب رانندگان در یک‌شنبه ۴ دی‌ماه؛ فعالان اجتماعی و سیاسی حمایت خود را از خواسته‌های رانندگان سندیکالیست اعلام کردند. دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف نشریه‌ای را با عنوان "پایتخت بدون اتوبوس" بین دانشجویان پخش کردند، دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی، پوسترهایی در حمایت از سندیکا بر در و دیوار دانشگاه چسباندند و دانشجویان دانشگاه امیرکبیر نیز برگه‌هایی که حاوی خبرهای اعتصاب بود بین دانشجویان پخش کردند. انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی سهند تبریز و جمعی از دانشجویان دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی نیز بیانیه‌هایی در حمایت از اعتصاب صادر کردند.

*در میان تشکلهای نیز هیأت‌های مؤسسان سندیکا‌های کارگری، کانون نویسندگان ایران، حزب ملت ایران، سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی و کانون وبلاگ‌نویسان ایران، با انتشار بیانیه‌های حمایت‌آمیز اعتراض خود را به بازداشت رهبران سندیکا اعلام کردند. کانون نویسندگان در بیانیه‌ی خود نوشته بود: "کانون نویسندگان ایران به حکم شرافت و آزادی اندیشه و بیان و به پاس مسؤولیت قلم در برابر حقوق فردی و اجتماعی، پیش از این نیز آزار اعضای سندیکا را محکوم و با آنان همدردی کرده بود. اکنون بار دیگر شاهد همان برخوردهای ضدانسانی با ستم‌دیدگان هستیم. این‌گونه رفتارهای ضدآزادی و سرکوب‌های حساب‌شده و حذفی علیه حق تشکل و آزادی بیان در کشور ما، با هیچ‌یک از موازین انسانی سازگاری ندارد، ما را نیز همانند دیگر تشکل‌های آزاد و مستقل به‌شدت نگران کرده است." و سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی نیز لبه‌ی تند انتقادش را به‌سوی کسانی نشان‌رفته بود که به نوشته‌ی این بیانیه مدعی دموکراسی و حقوق بشر هستند ولی در مقابل بازداشت سندیکالیست‌ها سکوت کرده‌اند.

*درحالی‌که کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری بریتانیا و کنگره‌ی کار کانادا از آن‌سوی مرزها اعلام کردند که در کنار کارگران اعتصابی شرکت واحد ایستاده‌اند، در داخل کشور نیز بیانیه‌ای با ۳۳ امضا صادر شد که در آن آزادی تشکلیابی کارگران و احیای حقوق کارگران خواسته شده بود. در این بیانیه تأکید شده بود: "ما خواستار ادای به تکلیف و عمل به شعارهای دولتی هستیم که مدعی رفع محرومیت و تبعیض و اجرای عدالت و ستیز با ظلم است و توجه

و برآوردن خواسته‌ها و مطالبات رانندگان اتوبوسرانی تهران را محک مناسبی برای صدق و کذب این ادعاها می‌دانیم."

*در روز ۱۱ دی‌ماه کارگران سندیکایی در دیداری با "محمدباقر قالیباف" خواستار آزادی منصور اسانلو، برکناری نوریان مدیر عامل شرکت واحد و احیای پیمان دسته‌جمعی شدند. قالیباف نیز قول داد همه‌ی تلاشش را برای اجرایی‌شدن خواست‌های کارگران انجام دهد.

*گرچه نوریان برکنار شد اما منصور اسانلو، رییس هیأت مدیره‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد همچنان در زندان ماند و قدمی هم برای احیای پیمان‌های دسته‌جمعی برداشته نشد. به‌همین دلیل بود که چهارم بهمن‌ماه سندیکا با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد سندیکالیست‌های شرکت واحد بار دیگر از روز شنبه ۸ بهمن دست از کار خواهند کشید و تا زمانی که منصور اسانلو آزاد شود، سندیکای کارگری به‌رسمیت شناخته شود و انعقاد پیمان دسته‌جمعی ششم اجرایی شود دیگر پشت فرمان اتوبوس‌هایشان نمی‌نشینند.

*در پی صدور این بیانیه روز پنج‌شنبه ۶ بهمن، چند نفر از اعضای هیأت مدیره‌ی سندیکا تلفنی به دادگاه انقلاب احضار و پس از ۱۴ ساعت بازجویی، همگی ساعت ۲۳ شب به زندان اوین منتقل شدند. ابراهیم مددی، سعید ترابیان، منصور حیات‌غیبی، سید داوود رضوی، رضا ترازوی، عباس نژندکودکی و علی زادحسین افرادی بودند که برای جلوگیری از انجام اعتصاب ۸ بهمن بازداشت شدند. جمعه صبح، پنج نفر دیگر از اعضای سندیکا ناصر غلامی دبیر سندیکا، غلام خوش‌مرام، احمد مرادوند، محمود هژبری و خانی نیز بازداشت شدند.

تاریکی جمعه شب ۷ بهمن، همزمان شد با هجوم مأموران به خانه‌ی کارگران سندیکایی و بازداشت همسران ترابیان، حیات‌غیبی، رضوی و یعقوب سلیمی.

۸ بهمن در تاریخ ثبت شد:

* صبح ۸ بهمن خیابان‌های تهران آبستن حوادثی بود که فصل نوینی را در جنبش سندیکایی ایران گشود. از دقایق آغازین اعتصاب رانندگان شرکت واحد، نیروهای امنیتی و انتظامی به رانندگان اعتصابی حمله کردند و در صورت مشاهده‌ی کوچک‌ترین مقاومتی سندیکالیست‌ها را بازداشت کردند. از هزاروپانصد کارگر اعتصابی بیش از پانصد نفر بازداشت شدند. عوامل حکومتی با اتوبوس‌هایی که از انبارهای نهادها بیرون آورده بودند، تلاش می‌کردند با جابه‌جایی مردم از گسترش اخبار اعتصاب جلوگیری کنند. ۱۴ نفر از دانشجویانی که برای اعلام همبستگی با کارگران به یکی از مناطق رفته بودند نیز بازداشت شدند، در میان این افراد سعید حبیبی عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، مجید اشرف‌نژاد دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه رجایی و عابد توانچه عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر حضور داشتند. پس از سرکوب اعتصاب، سندیکا در بیانیه‌ای اعلام کرد: "امروز شنبه هشتم بهمن‌ماه اعتصاب ما رانندگان و کارکنان شرکت واحد برای آزادی دوستان دربند و برای گرفتن خواسته‌های اولیه‌مان باز هم با باتوم و دستگیری صدها نفر دیگر از جمله افراد خانواده‌های تعدادی از ما پاسخ گرفت. برخی از رانندگان زحمت‌کش را به زور کتک مجبور به کار کردند و اتوبوس‌های بسیاری را هم با رانندگان دیگری به‌کار انداختند ... ما برای گرفتن حق و حقوقمان از

پای نمی‌نشینیم و از شما مردم شریف و آزاده‌ی تهران و همه‌ی ایران و سازمان‌های کارگری بین‌المللی انتظار داریم که از ما حمایت کنید. در تمام این مدت ما به حمایت و همبستگی شما تکیه داشته‌ایم و اکنون که چنین بی‌رحمانه به ما هجوم آورده‌اند فقط با حمایت قوی‌تر و گسترده‌تر شما می‌توانیم حقوق‌مان را بگیریم."

* ۱۱ بهمن، سندیکا با صدور بیانیه‌ی دیگری به‌شدت به قالیباف شهردار تهران، تاخت و اعلام کرد که او برخلاف وعده‌هایش در دیدار با کارگران سندیکایی، نه‌تنها قدمی در جهت منافع کارگران برنداشته است بلکه با تأیید رفتار نیروهای امنیتی عملاً خلف‌وعده کرده.

* چهارشنبه ۱۲ بهمن خانواده بازداشت‌شدگان سندیکایی مقابل دادگاه انقلاب رفتند تا خواهان آزادی کسانشان شوند ولی هیچ پاسخی به ایشان داده نشد. در روزهای پس از اعتصاب، یعقوب سلیمی از اعضای هیأت مدیره‌ی سندیکا که همسرش بازداشت شده بود، خودش را معرفی کرد تا همسرش از زندان آزاد شود. همچنین حسن محمدی در منزل مادر بیمارش و ابراهیم گوهری مسؤول هیأت حل اختلاف هنگام مذاکره برای به‌کار برگرداندن کارگران آزادشده‌ی اخراجی بر سر کار، بازداشت شدند. غلامرضا میرزایی مسؤول کمیسیون روابط عمومی سندیکا اعلام کرد کارگرانی که آزاد شده‌اند در واقع اخراج شده محسوب می‌شوند و کارفرما از پذیرفتن آن‌ها بر سر کار خودداری می‌کند.

*گرچه دانشجویان زندانی پس از ۲۴ ساعت آزاد شدند اما امروز کارگران سندیکایی شکایتی را به سازمان جهانی کار تسلیم کرده‌اند و همسران کارگران بازداشتی در نامه‌ای برای عفو بین‌الملل خواهان آزادی همسرانشان شدند.

*پس از بازداشت سراسری کارگران سندیکایی و برخورد قهرآمیز با اعتصاب کارگران انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های شیراز و علوم پزشکی، خواجه نصیر تهران، چمران اهواز، علامه طباطبایی، پلی‌تکنیک، صنعتی شریف، رجایی، دانشگاه صنعتی سهند تبریز، دانشگاه تربیت معلم آذربایجان، دانشگاه پیام نور تبریز، کانون وحدت اسلامی دانشجویان دانشگاه آزاد تبریز، تشکل آرمان دانشجویی دانشگاه آزاد تبریز و دانشکده‌های علوم اجتماعی و هنر دانشگاه تهران، بیانیه‌هایی در حمایت از کارگران زندانی صادر کردند.

*دفتر تحکیم وحدت نیز در بیانیه‌ای نوشت: "با مهرورزی، کارگران و دانشجویان را بازداشت می‌کنند و شب‌هنگام به خانه‌هایشان حمله می‌کنند و با ایجاد رعب و وحشت در خانواده‌ی آن‌ها، همسرانشان را نیز بازداشت می‌کنند. به‌راستی، داشتن سندیکا و اعتراض به مشکلات معیشتی، آن‌هم از راه‌های مسالمت‌آمیز، به‌قدری خطرناک است که چندصد تن از کارگران در یک‌روز روانه‌ی زندان اوین شوند و برای بازگشت به‌کار مجبور به توبه‌نامه نویسی؟! "

*دفتر تحکیم وحدت، ضمن اعلام حمایت از مطالبات جامعه‌ی کارگری و تأکید بر حق داشتن سندیکاها و تشکل‌های صنفی و کارگری، خواستار آزادی بی‌قید و شرط کارگران شرکت واحد است و از دولت می‌خواهد تا سفیران حقوق‌بشر

خود را قبل از کشورهای غربی، روانه‌ی زندان‌های اوین و رجایی‌شهر کرج نماید."

*سازمان عفو بین‌الملل و کمیته‌ی بین‌المللی کارگری نیز با ارسال نامه‌هایی به رهبران ایران خواستار آزادی کارگران زندانی شدند. نهضت آزادی ایران، اتحاد دموکراسی‌خواهان ایران، جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی و هیأت‌های مؤسسان سندیکاها کارگری هم با صدور بیانیه‌هایی به سرکوب کارگران اعتراض کردند. کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ی آخرش بر علیه سانسور، سرکوب کارگران را در کنار سرکوب دانشجویان از مصادیق تحدید آزادی‌های فردی و اجتماعی دانست و دوازده انجمن عضو خانه‌ی کارگر و دو شورای اسلامی کار در شرایطی از سندیکا حمایت کردند که علیرضا محجوب، دبیر این تشکل در مصاحبه‌ای گفته بود کسانی که نام سندیکا را می‌خواهند باید از ایران بروند.

*نیروهای رادیکال جهانی و رهبران کارگری با کارگران ایران اعلام همبستگی کردند که در میان آن‌ها افرادی از ونزوئلا، پاکستان، ایتالیا، بلژیک، بریتانیا، دانمارک، آلمان، یونان، مکزیک، اسلواکی، اسپانیا، سوئد، آمریکا و اتریش دیده می‌شدند.

نامه‌ای با ۷۰۰ امضا در داخل کشور منتشر شده و دو نامه از سوی روشن‌فکران ایرانی خارج از کشور در حمایت از سندیکا نوشته شده است و در نهایت روز چهارشنبه ۱۵ فوریه‌ی ۲۰۰۶ مصادف با ۲۶ بهمن‌ماه از سوی کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری و فدراسیون اتحادیه‌های جهانی به‌عنوان روز جهانی دفاع از کارگران ایران نام‌گذاری شد و کارگران جهان برای

به رسمیت شناختن حق تشکل مستقل کارگران در ایران، آزاد کردن منصور اسانلو و کلیه‌ی کارگران دستگیرشده‌ی سندیکای شرکت واحد، پذیرش حق داشتن سندیکا از طرف مدیریت شرکت واحد، به رسمیت شناختن حق قرارداد دسته‌جمعی و پرداخت دستمزدهای عقب‌افتاده‌ی کلیه‌ی کارگران و اعضای سندیکا، به خیابان‌ها می‌آیند." (۱)

این فرازها همه‌ی زوایای چالش کارگران با رژیم را منعکس نمی‌کنند اما برای ارائه یک تصویر کلی از ماجرا کافی به نظر می‌رسد.

سیاست رژیم برای مقابله با سندیکا شرکت واحد

از زمان تشکیل سندیکای شرکت واحد چنان‌که مشاهده کرده‌ایم تدابیر و اقدامات پیگیر و دنباله‌داری از سوی رژیم برای درهم شکستن این نهاد اتخاذ شده است. رویارویی رژیم با سندیکا اما آهنگ، ابعاد و یا شکل‌های ثابتی نداشته است. این رویارویی گاه با حمله‌های وحشیانه علیه اعضای سندیکا توأم بوده، گاهی با مذاکره با آن و گاه با سردواندن و وعده‌های توخالی تعقیب می‌شده است. همه این تاکتیک‌ها اما نبرد نهایی را تدارک می‌دیدند و روز رویارویی مستقیم را نزدیک می‌کردند. در ۸ بهمن این رویارویی قطعی می‌شود و رژیم در روز اعتصاب با دستگیری بیش از ۱۰۰۰ کارگر و با یورش به خانه‌های برخی از کارگران و با تعرض به زنان و کودکان آن‌ها به قلع و قمع کارگران می‌پردازد. ابعاد وسیع یورش نشان می‌داد که این سندیکا خاری در گلوی رژیم بوده است و رژیم تلاش کرده با تدبیرها و ابزارهای لازم این تشکل مستقل کارگری را درهم شکند. بدترین تحلیل از سیاست رژیم اسلامی این است که

این اقدامات را ناشی از تصادف و حتی نتیجه تقلاها و کوشش‌های خانه کارگر بدانند. این سیاست در سطح بالای نظام "مدیریت" شده و با آگاهی و نقشه معینی علیه سندیکا به کار بسته شده است. من از نهادها و سیاست‌های پنهان رژیم اطلاعی ندارم؛ اما با قاطعیت می‌توان گفت که در مرحله معینی از شکل‌گیری و فعالیت این تشکل "ستاد مقابله با سندیکای شرکت واحد" در بالاترین سطوح رهبری نظام تشکیل شده است. در اتخاذ سیاست بر علیه سندیکا، آن‌ها با اعطای امتیاز به کارگران، عقب نشینی در برابر آنان و توافق با کارگران مخالفت می‌ورزند و پیرامون "سیاست بالا بردن هزینه تشکیل سندیکا" علیه کارگران به توافق می‌رسند. برای اجرای این سیاست به قول ذوالقدر یعنی شمشیر آقای خامنه‌ای "تدابیر چند لایه و پیچیده" در نظر گرفته می‌شود. از روی اقدامات رژیم اما می‌توان برخی از لایه‌های آن را تشخیص داد و صورت‌بندی کرد. مهم‌ترین این لایه‌ها عبارتند از:

الف- حمله به رهبران و سازمان‌دهندگان سندیکا: یورش وحشیانه لباس شخصی‌های رژیم تحت حمایت نیروهای انتظامی به اسانلو و بریدن زبان او و حمله به کارگرانی که قصد داشتند در سالن سندیکای خبازان جلسه تشکیل دهند، یکی از محورها و لایه‌های این سیاست بوده است که کاملاً با نقشه و حساب‌شده اجرا می‌شود.

ب- خرید زمان: اعزام قالی‌باف و مذاکره با کارگران اساساً با این هدف صورت گرفت که کارگران را از اعتصاب بر حذر داشته تا فرصت کافی برای مقابله با کارگران و تدارک کافی علیه آنان فراهم شده باشد.

ج- سازماندهی اعتصاب‌شکنان: در فاصله میان مذاکره قالی‌باف با کارگران تا آغاز اعتصاب کارگران، رژیم توانست رانندگان بسیجی را به عنوان اعتصاب شکن وارد صحنه کند و از بازتاب گسترده خبر اعتصاب در سطح شهر جلوگیری به عمل آید.

د- تعرض و ایجاد رعب و وحشت در خانواده‌های کارگری: لایه دیگر این سیاست تعرض به خانواده یعنی به زنان و کودکان کارگران بوده است. کارکرد وجودی این حلقه از سیاست رژیم نشان دادن دندان به کارگران بود که تا کجا می‌توانند هزینه این نبرد را بالا ببرند.

ذ- جنگ روانی: پخش اعلامیه‌های دروغین به نام کارگران شرکت واحد و این سخن از زبان آن‌ها، که اعتصاب اقدام دشمنان نظام است یکی دیگر از لایه‌های این سیاست بود که صرفاً خصلت سرکوب‌گرانه این حرکت را منعکس نمی‌کرد بلکه تباهی و فساد اخلاقی رژیم اسلامی را در توسل به دورغ نشان می‌داد.

ر- دستگیری وسیع: یورش به ناحیه‌های مهم تهران و دستگیری وسیع رانندگان شرکت واحد از نخستین ساعات صبح لایه دیگر این سیاست بود. رژیم از هر ۱۰ نفر کارگر شرکت واحد یک نفر را دستگیر کرده و بنا به روایتی ۱۲۰۰ نفر در این زمان زندانی شده‌اند.

ز- برخورد "پیچیده" با زندانیان: رژیم برای ایجاد تفرقه و برای درهم شکستن اتحاد کارگران تلاش می‌کند با برخی کارگران زندانی به شدت رفتار کرده، برخی دیگر را آزاد کرده و با بلیط مجانی روانه مشهد نماید، برخی را بلا تکلیف و در حالت معلق نگه داشته، و برای برخی دیگر اجازه بازگشت به کار می‌دهد. رژیم در این محور از سیاست خود تلاش کرده با تدبیرهای گوناگون و با ایجاد

وضعیت‌های مختلف از تکوین اراده واحد کارگران جلوگیری نماید و هر بخش از کارگران را با مساله مشخصی درگیر سازد.

ه- تقلیل دادن انتظار و خواست کارگران: اجرای این سیاست در لایه‌های مختلف آن نتیجه‌ای که به بار می‌آورد همانا تقلیل خواست‌های کارگران، مشغول کردن آن‌ها برای تامین نیازهای مالی، مخصوصاً در شرایط اسفبار تورم و گرانی و تحت‌الشعاع قرار گرفتن مساله سندیکا در پرتو مسایل روزمره زندگی.

این سیاست و لایه‌های مختلف آن مسایل دیگری را هم دربر می‌گیرد که باید پیرامون آن‌ها فکر کرد و آن‌ها را صورت‌بندی نمود. تا همین جا فکر می‌کنم رؤس اساسی این سیاست بر اثر عملکرد خود رژیم روشن شده باشد. هم اکنون کارگران اخراجی در هزار توی بوروکراسی با جواب‌های نامشخص یا با وعده‌های توخالی، گرفتار آمده‌اند و رژیم تا حدود زیادی به اهداف تعیین شده خود دست یافته است. سؤال کلیدی این است که اجرای این سیاست می‌تواند روحیه مبارزاتی کارگران را درهم شکند؟ آیا این سیاست توانسته است بر عنصر سازمان‌یافتگی کارگران اثر مخرب برجای بگذارد. واکنش کارگران اما هنوز ادامه دارد و ظرفیت‌های مبارزاتی آن‌ها کماکان به یا آن شکل خود را نشان می‌دهد.

معیار ارزیابی حرکت

پیروزی و ناکامی یک حرکت و اعتراض کارگری را چگونه و با چه معیارهای می‌توان سنجید؟ مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست در پیوند با این مسئله به نکته مهمی اشاره کرده‌اند: "گه‌گاه کارگران پیروز می‌شوند اما این پیروزی چند صباحی بیش‌تر دوام ندارد. ثمره حقیقی پیکارهای آنان نتیجه‌ای

نیست که بی درنگ حاصل شود، بلکه گسترش پیوسته اتحاد کارگران است." (۲)

از معیار مارکس و انگلس معلوم می‌شود که صرف دستیابی به این یا آن خواست در این یا آن شرایط معین، معیار اصلی پیروزی یک حرکت محسوب نمی‌شود. معیارهایی از این دست نه این‌که بی معنا باشند یا نباید در محاسبه یک حرکت در نظر گرفته شوند. اما نمی‌توانند به معیار اصلی داوری حرکت تبدیل شوند، چرا که صرف دستیابی به خواست یا رسیدن به نتیجه اگر منجر به فروکش حرکت کارگران یا به انفعال آنان منجر شود خود این امر می‌تواند تبعات و نتایج معکوس برای جنبش کارگری در بر داشته باشد. بنابراین در بررسی حرکت کارگران شرکت واحد باید دید احساس همبستگی یا به عبارت دیگر تلاش برای فعالان کارگری که آجر به آجر ساخته شده در میان آنان زنده مانده است یا فروکش کرده است. اگر این حرکت نتواند سنگرهای جدیدی را فتح کند، اگر نتواند به خواست رهایی کارگران زندانی دست یابد، اما بتواند احساس همبستگی درونی خود را حفظ کند و برای دور دیگری از مبارزه خود را آماده سازد یا بر روی سازمانیابی بخش‌های دیگر تاثیر مثبتی برجای بگذارد نباید آن را یک حرکت شکست خورده تلقی کرد.

کاربست معیار بالا اگرچه برای ارزیابی از حرکت شرکت واحد لازم است اما به هیچ وجه معیار کاملی برای شرایط مشخصی که جنبش کارگری کشورمان در آن به سر می‌برد نیست. برای ارزیابی و سنجش حرکت کارگران شرکت واحد، نمی‌توان صرفاً در محدوده اقدام مشخص کارگران شرکت واحد باقی ماند. همان‌طور که در بالا اشاره کردم این حرکت نقطه عطفی در جنبش کارگری به

شمار می‌رود و بدین سبب برای ارزیابی از آن لازم است که آن را در متن کل حرکت جنبش کارگری برای سازمان‌یابی مورد بررسی قرار داد. جنبش کارگری کشور ما دارد از یک سربالایی نفس‌گیر عبور می‌کند. این جنبش در سطح خواست‌ها و مطالبات خود کاملاً دفاعی مبارزه می‌کند اما در حوزه سازمان‌یابی اهرم‌های باز دارنده‌ای را در مقابل پیشروی رژیم اسلامی و کارفرمایان را یکی پس از دیگری وارد میدان نبرد می‌کند. شکل‌گیری نهادهایی نظیر کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بیکاران، هیئت مؤسس سندیکاها و سندیکای شرکت واحد از جمله این اهرم‌ها هستند که بخش غالب آن‌ها نهادهای سازمانده هستند تا یک تشکل توده‌ای. در این شرایط، جایگاه سندیکای شرکت واحد به کلی با نهادهای مزبور فرق دارد. این تفاوت به این معنا نیست که این نهاد از نهادهای دیگر رادیکال‌تر است یا تشکیلات آن بهترین نوع برای سازمان‌یابی کارگران به شمار می‌آید بلکه جایگاه متفاوت آن بدین خاطر است که سندیکای شرکت واحد به راستی یک تشکل توده‌ای به حساب می‌آید. شکل‌گیری سندیکای شرکت واحد در مجموعه تلاش‌ها و اقدامات جنبش کارگری اما از موقعیت و نقش ویژه‌ای برخوردار است این جایگاه ویژه صرفاً به خاطر توده‌ای بودن سندیکای اتوبوسرانی نیست بلکه علاوه بر آن در یک بخش استراتژیک مستقر است که عملکرد آن، آثار و تبعات بسیار مهمی برای سرنوشت جنبش کارگری دربردارد. از این رو عبور سندیکای شرکت واحد از این سربالایی نفس‌گیر، آغاز بیرون شدن کارگران از دوره تدافعی به سمت به دست آوردن سنگر به سنگر خاک‌ریزهای بعدی است. این حرف بدین معنا نباید فهمیده شود که در صورتی پیروزی کارگران شرکت واحد

وارد دوره تعرضی می‌شویم بلکه بدین معناست که تاثیر به سزایی بر تناسب قوای موجود میان کارگران از یک سو و کارفرمایان رژیم از سوی دیگر می‌گذارد و موقیت کارگران در نبرد جاری "که خصلت تدافعی" دارد را به نحو موثری بهبود می‌بخشد. شکل‌گیری این وضعیت البته از اراده و تشکل کارگران شرکت واحد خارج است، اما یکی از عوامل مؤثر در تکوین آن وضعیت می‌تواند نقش مؤثری ایفا کند و روند سازمان‌یابی بخش‌های دیگر را شتاب بیشتری بخشد. اما اعتصاب کارگران شرکت واحد تا چه حد به این امر کمک کرده است؟ برای پاسخ دادن به این سؤال باید اطلاعات کافی در باره چند مسئله دیگر در پیوند با این موضوع داشته باشیم تا بتوان به آن‌ها پاسخ داد. این مسائل به قرار زیراند:

آیا اعتصاب شرکت واحد با تدارک کافی آغاز شد؟

آیا در فاصله بین روشن کردن چراغ اتوبوس‌ها و امتناع از دریافت بلیط از مسافران، تا اعتصاب نامحدود؛ حرکت‌ها و اقدام‌های حد واسط و میانی برای آماده‌سازی کارگران در نظر گرفته شده بود

آیا برای حرکات قانونی و تلفیق آن با حرکات فراقانونی تدابیری در نظر گرفته شده بود؟

آیا برای مقابله با اعتصاب‌شکنان سیاست روشنی اتخاذ شده بود؟

آیا در باره میزان سرکوب رژیم و ابعاد و نحوه مقابله با آن از قبل تدابیری در نظر گرفته شده بود؟

آیا در برابر بالا بردن هزینه اعتصاب از سوی رژیم، تدبیرهای لازم از سوی کارگران پیش‌بینی شده بود؟

آیا سیاست اعتصاب تا رسیدن به خواسته‌های کارگران بر مبنای چه ارزیابی صورت گرفته بود؟

آیا شرایط سیاسی که با برآمد احمدی نژاد دچار تغییر و تحول شده است در اتخاذ این تاکتیک مورد ملاحظه قرار گرفته بود؟ و.....

نگاهی شتابان به درگیری و چالش کارگران با رژیم اسلامی نشان می‌دهد که برخی از این فاکتورها توسط کارگران در نظر گرفته نشده بودند. با این وجود هنوز زود است که در این باره یک ارزیابی قطعی ارائه کرد. من در نوشته دیگر پس از دستیابی به اطلاعات روشن‌تر تلاش خواهم کرد ارزیابی دقیق‌تری از این حرکت ارائه کنم.

مدل سندیکای شرکت واحد

نگاهی به الگوی سندیکای شرکت واحد نشان می‌دهد که فعالان آن مدل سندیکای قانونی را راهنمای عمل خود قرار داده‌اند. فعالان شرکت به علت غیر قانونی بودن سندیکا و عدم پذیرش آن در قانون کار از توجیه امضای مقاله‌نامه‌های سازمان جهانی کار توسط جمهوری اسلامی استفاده کرده‌اند. فعالان علنی کار سندیکای شرکت واحد به علت شکاف و منفذی که در این رابطه وجود داشت به خوبی آن را مورد بهره‌برداری قرار دادند. کاربست این مدل صرفاً با درایت و هوشیاری فعالان سندیکایی قابل توضیح نیست بلکه باید در کنار و در پیوند با آن از شرایط مساعدی که بعد از ۲ خرداد ۷۶ در فضای سیاسی جامعه به وجود آمده بود یاد کرد. به عبارت دیگر شکل‌گیری سندیکای شرکت اتوبوس‌رانی محصول تلاش پیگیر و آگاهانه فعالان سندیکایی در یک

شرایط سیاسی مساعد قابل توضیح است. تکیه یک جانبه بر روی هر یک از عوامل یاد شده نه می‌تواند شکل‌گیری این سندیکا را توضیح دهد نه می‌تواند شرایط نامساعدی را که هم اکنون این سندیکا در آن به سر می‌برد مورد ملاحظه قرار دهد. سندیکای شرکت واحد با همین شرایط مساعد توانسته است به آموزش فعالیت سندیکایی در میان رانندگان بپردازد و با استفاده از روشنفکران مدافع جنبش کارگری به ارتقا آگاهی کارگران یاری رساند. این سندیکا با اجرای موازین کامل فعالیت سندیکایی نظیر دریافت حق عضویت، صدور کارت عضویت، انتشار خبرنامه... و با ایجاد نهادهای مختلف کاملاً به نمونه تپیک یک سندیکای قانونی نزدیک شده و سعی کرده است منطق یک سندیکای قانونی را رعایت کند. آیا تدابیری که سندیکای شرکت واحد در شرایط مشخص کنونی در ایران اجرا کرده است کاری مؤثر و با دوام است؟

من قبل از این‌که به این سؤال پاسخ دهم ناگزیرم به نکته‌ای پیشاپیش اشاره کنم. مبارزه کارگران سندیکای شرکت واحد یک مبارزه درخشان و قهرمانانه و تاریخی در جنبش کارگری به شمار می‌رود و در صفحات و روزشمار مبارزات کارگران ایران از جایگاهی ویژه برخوردار است. به علاوه استفاده از امکانات قانونی توسط سندیکای شرکت واحد نیز اصلی عام و مورد قبول است که نباید تحت هیچ شرایطی این وظیفه را فروگذار کرد. هم‌چنین دفاع از حق قانونی شدن سندیکا باید به طور مداوم و پایدار مورد تبلیغ و ترویج قرار گیرد. اما من تردید دارم تا فرا رسیدن اعتلای انقلابی یا به عبارت دیگر تا برهم خوردن تناسب قوای سیاسی عمومی بتوان سندیکای قانونی در ایران بر پا کرد. این حرف به این معنا نیست که نمی‌توان آن را به وجود آورد، بلکه به این معناست

که این سندیکا با توجه به خصلت توتالیتر جمهوری اسلامی به احتمال بسیار دوام و بقا یابد. عروج گرایش سندیکای قانونی و فرادستی پیدا کردن این گرایش در سندیکای شرکت واحد باعث شده است که فعالان این سندیکا همه تخم مرغ‌های‌شان را در یک سبد بچینند و با دست باز و آشکار به فعالیت بپردازند. من فکر می‌کنم که مدل سندیکای علنی و نه قانونی با توجه به مختصات رژیم، با توجه به توازن قوای موجود مدل بهتری برای دوام و ادامه کاری به شمار آید. این تأکید من نباید بدین معنا فهمیده شود که این باور و اعتقادی ایدئولوژیک است که از پیش‌فرض‌های نظری معینی استنتاج شده است؛ بلکه به این معناست که این اعتقاد از ارزیابی مشخص از شرایط ویژه کشورمان نشأت می‌گیرد. اگر به طور عملی سندیکای قانونی می‌توانست در کشور ما و در این توازن قوا به وجود آید، دوام یابد و خود را نهادی کند منسجم‌ترین و قوی‌ترین مدل پیشنهادی باید کنار گذاشته شود و خود را با واقعیت انطباق دهد و در خدمت آن قرار گیرد. اما متأسفانه تجربه عملی این خوش‌بینی را تأیید نمی‌کند و تجربه عملی همین سندیکای شرکت واحد نشان می‌دهد که پایه‌گذاری تشکل کارگری در ایران سخت‌تر و مشکل‌تر از آنی است که تصور می‌رفت. آیا در شرایط استبداد به طور کلی می‌توان اتحادیه قانونی برپا کرد؟ پاسخ من به این سؤال مثبت است در این باره کافی است به تجربه دیسک در ترکیه، اتحادیه همبستگی در لهستان و اتحادیه کارگری کره جنوبی اشاره کرد تا درستی این ادعا روشن شود.

مدل اتحادیه علنی و ثبت نشده یک مدل عام و فراگیر نیست بلکه در شرایط خاصی می‌تواند به عنوان یک الگوی مطلوب به کار گرفته شود. حتی بحث من

در تقابل قرار دادن این دو مدل نیست. من فکر می‌کنم مدل اتحادیه علنی را نباید در برابر اتحادیه قانونی قرار داد و پیشاپیش خود را محدود کرد. ولی فکر می‌کنم ایجاد سندیکای قانونی به مثابه یک استراتژی و به عنوان یک اصل عمومی بدون توجه به شرایط سیاسی دست و پای ما را می‌بندد.

به علاوه نفی همه حوزه‌های کار نیمه علنی، مخفی و تکیه یک جانبه به عنصر علنی و قانونی در شرایط تسلط یک رژیم آدم‌خوار چه منطقی دارد؟ مثلاً چه نیازی وجود دارد که همه‌ی حوزه‌های فعالیت در جلوی چشمان رژیم و در معرض دید دشمن عملی شود؟ آیا برای اعضای هیات مدیره و اعضای البدل ضرورتی نداشت نیروی ذخیره و یا به قول چه‌گوارا "افراد ذخیره" به "لانه‌گزاری" بپردازد. (۳)

تاکتیک مقابله با سیاست رژیم

رژیم اسلامی برای مقابله با سندیکای شرکت واحد از سیاست "بالا بردن هزینه برای تشکیل سندیکا" استفاده کرده است. برای خنثی کردن این سیاست رژیم چه باید کرد؟

برای پاسخ به این سؤال قبل از هر چیز ضرورت دارد که تصویری از چگونگی واکنش مدافعان جنبش کارگری خارج از کشور در قبال حرکت شکوهمند کارگران شرکت واحد به دست داد. بعد از حرکت گسترده و سراسری برای آزادی فرج سرکوهی، حرکت حمایتی از مبارزه کارگران شرکت واحد یکی از اقدامات نسبتاً موفق و موثر در پشتیبانی از مبارزات کارگران به شمار می‌رود.

این حرف نه به معنای این است که این حرکت‌ها بیان ظرفیت کامل خارج از کشور بود و نه به معنای چشم‌پوشی بر عدم تمرکز و ناهماهنگی آن.

جدا از حرکت‌های حمایتی نهادهای کارگری و کمیته‌های همبستگی با کارگران ایران، برخورد گروه‌بندی‌های سیاسی نیز چند نکته را نشان می‌داد.

برخی از گروه‌های سیاسی با کارگران حرکت شرکت واحد برخورد ابزاری کرده و بیش از این که دغدغه‌ی پشتیبانی از کارگران شرکت واحد راهنمای عمل‌شان باشد طرح و تبلیغ گروه سیاسی‌شان هدف اصلی آن‌ها به شمار می‌رفت. برخی از گروه‌های سیاسی در انعکاس اخبار و حمایت از کارگران شرکت واحد تلاش موثری از خود نشان دادند. برخی نیز جز انتشار یک یا دو اعلامیه حمایتی، بیش‌تر در مقام نظاره‌گر و تماشاگر صحنه ایفای نقش نمودند.

و بالاخره برخی نیز که خیلی داعیه کارگری و رادیکالیسم داشته‌اند اصلاً به کل ماجرا با سکوت برخورد کرده‌اند. در این میانه آنچه که نیاز مبرم بود و طرح آن کاملاً ضرورت داشت - اما اصلاً حرفی از آن به میان نیامد - ایده‌های راهگشا، هم‌فکری و تعامل با کارگران شرکت واحد برای دستیابی به پیروزی و کمک به موفقیت حرکت بود. چپ مستقر در خارج کشور اکنون مدتی است که به یک جریان صرفاً حمایتی از مبارزات کارگران تبدیل شده است. و هرچه زمان می‌گذرد از نقش روشنگری و تبادل نظر در پیوند با شرایط مبارزه و تشریح مسیر راهپیمایی جنبش کارگری دورتر می‌شود، چه رسد به این که به خودسازمان‌یابی یاری رساند. هر یک از این گروه‌بندی‌های سیاسی دارای امکانات متعدد نظیر تلویزیون، رادیو، سایت، نشریه، تا نهادهایی نظیر کمیته

مرکزی، واحدهای پایه، اعضا و هواداران اند اما مصداق ضرب‌المثل معروف "آفتابه لگن هفت دست شام نهار هیچی" عمل کرده‌اند.

اما در پیوند با تاکتیک مقابله با سیاست رژیم گفتمانی است در شرایطی که رژیم هزینه برپایی تشکل مستقلی را از حد معینی بیش تر می‌کند مقابله با آن چگونه می‌تواند صورت بگیرد؟ من جواب شسته و رفته‌ای برای این پرسش ندارم ولی فکر می‌کنم تا آن جایی که به جنبش کارگری بر می‌گردد در چنین مواقعی نباید در میدان تعیین شده توسط حریف دست به مبارزه زد. در چالش‌ها و مبارزاتی که خصلت نقطه عطف دارند و این الزاما با آگاهی حریفان در حال نبرد و با توان و ظرفیت آنها همیشه متناظر نیست، یک نیروی کارگری باید به مقدار مهمات و امکانات نبرد خود بیاندیشد و از قبل برآورد نسبتاً درستی از توازن قوا داشته باشد. تردیدی نیست که هیچ نیرویی از پیش بر همه جوانب درگیری نمی‌تواند اشراف داشته باشد. اما از این حرف نباید این برداشت نادرست شود که در خود میدان نبرد و در سیر حرکت خودبه‌خودی جریان همه چیز تعیین می‌شود. اگر تصمیمات مشخص در میدان نبرد تعیین می‌شود یا به قول ناپلئون، "درگیر می‌شویم و بعد خواهیم دید"، (۴) خود میدان نبرد را باید از قبل و بر مبنای ارزیابی از نیروهای خودی و دشمن تعیین کرد. چه‌گوارا در این رابطه حرف درستی دارد که این مسئله را به نحو روشنی صورت‌بندی کرده است. او می‌گوید: "کارگران در فعالیت انقلابی می‌بایست خود وقت مناسب برای هر کاری را انتخاب کنند". (۵)

تعیین زمان مناسب نبرد البته همه شرایط و ملزومات یک درگیری موفق را تعیین نمی‌کند ولی بدون آن ناممکن است که به توان به پیروزی دست یافت.

نکته بعدی فاعل اتخاذ این سیاست است اگر پیش‌دستی و ابتکار اجرای این سیاست در دست حریف است و امکانات و نیروهای ما آمادگی رویارویی با این چالش را ندارند در این شرایط قطعاً باید از این نبرد خودداری ورزید. باز هم چه‌گوارا در این رابطه سخن نغزی دارد که مضمون آن این است تن زدن از مبارزه در شرایطی که مساعد است و مبارزه در شرایطی که نامساعد است هر دو نتایج مخربی در بر دارد.

توجه به شرایط سیاسی - عمومی جامعه یکی از بارومترهای برخورد به تاکتیک "بالا بردن هزینه نبرد" به شمار می‌رود. این تاکتیک در دوره اعتلای انقلابی نمی‌تواند همان کارآیی را داشته باشد که در دوره پیشانقلابی. یا این سیاست در شرایط شکاف بالایی‌ها نمی‌تواند همان‌قدر موثر باشد که در وضعیت وجود اراده واحد در بالا. باز هم از این عامل مهم‌تر، این سیاست نمی‌تواند در شرایط برانگیختگی مردم همان‌قدر کارآیی داشته باشد که در وضعیت پراکندگی مردم. باتوجه به همه این فاکتورها و عامل‌ها است که باید زمان و مکان درگیری را تعیین کرد.

توجه به نکات بالا ملزومات برخورد با تاکتیک بالا بردن هزینه نبرد را تعیین می‌کند اما تاکتیک مقابله با آن را هنوز روشن نمی‌کند. به نظر می‌رسد یک از راه‌های موثر در مقابل رژیم سرشکن کردن آن در مقابل توده هر چه وسیع‌تر از مردم است. سرشکن کردن هزینه نبرد باعث می‌شود هر فرد در مبارزه مالیات کمتری بپردازد تا بتواند زیر فشار حریف مقاومت بیشتری از خود نشان دهد در چنین شرایطی برآورد میزان فشار حریف و مقاومت نیروهای خودی یکی از لوازم اتحاد سیاست به شمار می‌رود. به علاوه اگر سرشکن کردن فشار دشمن بر

روی نیروهای خودی باز هم ابعاد بالایی داشته باشد آیا می‌توان بر روی حمایت و اقدام بخش‌های دیگر جنبش کارگری و زحمتکشی حساب باز کرد؟ بگذارید ببینیم تحقیقی که پس از حرکت اعتصابی کارگران شرکت واحد انجام گرفته چه چیزی را نشان می‌دهد.

"در روز دوشنبه یک روز پس از اعتصاب در حالی که وضع خیابان‌های تهران عادی شده بود و آفتاب ملایمی بر سطح شهر می‌تابید به یک تحقیق میدانی دست زدم و از رانندگان اتوبوس، کرایه و مسافران آن‌ها و مسافران مترو و فروشندگان میدان شوش نظرخواهی کردم. مناطقی که مورد نظرخواهی قرار گرفت خط کرایه‌ای آریا شهر به شهرک غرب، اتوبوس‌های شهرک غرب به سعادت‌آباد و بالعکس. کرایه‌های شهرک غرب به هفت تیر، مترو هفت تیر به شوش، مغازه‌داران خیابان شوش، اتوبوس از خیابان مصطفی خمینی به بهارستان و از بهارستان به میدان رسالت و رانندگان در ایستگاه پایانی میدان رسالت بودند.

نتیجه‌گیری

حمایت صددرصد رانندگان و بلیط فروشان از اعتصاب. (فقط یک پیرمرد بلیط فروش در شهرک غرب از پاسخ خودداری کرد) سطح آگاهی صنفی در میان آنان به طور اعجاب‌انگیزی بالا بود. همه از کمبود حقوق و مزایا، زیادی ساعت کار، نداشتن کمک راننده برای گرفتن بلیط و تمیز کردن اتوبوس... نداشتن توالت (در پاره‌ای مواقع زمان حرکت از خانه تا بازگشت بیش از ۱۴ ساعت طول

می‌کشد). نداشتن شیر آب برای شستن دست و صورت و حمایت صددرصد از سندیکا، مخالفت با شورا (به علت بی‌عملی)، طولانی بودن زمان انتظار و کم بودن وام... شکایت داشتند و از رهبران سندیکا حمایت می‌کردند و خواهان آزادی آنان بودند. در حدود پنجاه درصد مسافران اتوبوس‌ها از اعتصاب خبر داشتند. اکثریت مطلق آنان خبر اعتصاب را از طریق صف‌ها دریافت کرده بودند. تعدادی هم منبع خبر خود را از رادیوهای خارجی، تلویزیون ایران و روزنامه اعلام کردند (اکثریت هنوز روزنامه‌های صبح را نخوانده بودند). بیش‌تر رانندگان شرکت واحد از روزنامه‌ی همشهری استفاده می‌کردند. در مسیر کرایه‌ها اطلاع از اعتصاب در حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد بود و در مترو به جز تعداد انگشت‌شماری، کسی اطلاع نداشت. در میان فروشندگان و عابران در خیابان شوش اطلاع در حدود ۶۰ درصد بود.

همه‌ی افرادی که از آن‌ها پرسش شد چه آنان که از اعتصاب اطلاع داشتند و چه آنان که اطلاع نداشتند از رانندگان اعتصابی حمایت می‌کردند. همه نسبت به سخت بودن شرایط کاری آنان ابراز هم‌دردی می‌کردند. بسیاری پس از اطلاع از اعتصاب می‌گفتند حتما حق داشته‌اند. حتا یک مورد هم با اعتصاب‌کنندگان مخالفتی صورت نگرفت. این در حالی است که در اکثر کشورهایی که اعتصاب صورت می‌گیرد بخشی از مردم با اعتصاب به علت فشارهایی که به آنان صورت می‌گیرد مخالفت می‌کنند. " (۶)

بررسی این تحقیق نشان می‌دهد که حمایت و آگاهی از اقدام کارگران شرکت واحد در وضع مطلوب و حتی می‌توان گفت نسبتا بالا بوده است (به جز در مترو) اما این حمایت (به جز تعداد معدودی از دانشجویان) به اقدام معینی فرا

نروئیده است. به علاوه نامه‌های اعتراضی هیأت‌های مؤسسان سندیکاهای کارگری، کانون نویسندگان ایران، حزب ملت ایران، سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی و کانون وبلاگ‌نویسان ایران... در حد بیانیه‌های حمایت‌آمیز باقی ماند، در نتیجه هزینه نبرد تنها و تنها باید بر دوش خود کارگران شرکت واحد سرشکن می‌شد. آینده نشان می‌دهد که تدابیر و مقاومت کارگران تا چه حد توانسته است در برابر تاکتیک رژیم موفق عمل کند. به علاوه تاثیر و نتایج این چالش و نبرد نشان می‌دهد که سازمان‌یابی کارگران حفظ شده یا ارتقاء می‌یابد یا این آن که دستاوردهای تاکتونی نیز از کف می‌رود.

یادداشت‌ها:

- ۱- التهاب گرم روزهای زمستانی - نامه شماره ۴۷ .
- ۲- مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس، مترجم حسن مرتضوی.
- ۳- چه‌گوارا برای نیروی ذخیره از استعاره زنبور عسل استفاده کرده است. او می‌گوید "برای افراد مازاد باید گروه جدیدی تشکیل داد این اقدام شبیه لانه‌گزاری زنبور عسل است که در موعد مقرر گروه دومی تشکیل می‌دهد و این گروه در منطقه دیگری لانه‌گزاری می‌کند" جنگ پارتیزانی، چه‌گوارا، ص ۱۷ .
- اگرچه بحث چه‌گوارا ناظر بر سازماندهی نیروی ذخیره برای گروه پارتیزانی است اما رهنمود او برای سازماندهی گروه ذخیره برای رهبری در جنبش کارگری نیز به کار می‌آید.
- ۴- سوسیالیسم و بحران اختیار، ارنست مندل، آدینه شماره ۸۰، ص ۷۷ .
- ۵- مارکسیسم چه‌گوارا، میشل لووی، مترجم فرشیده ابادری، ص ۸۹، نشر بیدار.
- ۶- گزارشی از سندیکای شرکت واحد، سیامک طاهری و کاظم فرج‌الهی نقد نو شماره ۱۰ ص ۴۵-۴۴.

دارد. این واقعیت نیازی به استدلال و احتیاجی به ورود در هزارتوی بحث‌های بی و سر و ته فرقه‌ای ندارد. تنها کافی‌ست به تلاش پهلوانانه کارگران شرکت واحد، هفت تپه، کیان تایر... مراجعه کرد تا گرایش و کنش کارگران را در راستای سازمان‌یابی مشاهده کرد. آن چه که از حیث واقعی وجود دارد همین سرمایه اصلی برای سازمان‌یابی است. اما به سادگی می‌دانیم برای تکوین تشکل‌های توده‌ای این امری لازم‌ست اما کافی نیست. باید توجه داشته باشیم که برای سازمان‌یابی کارگران یک عامل، آن هم اراده خود کارگران کافی نیست؛ بلکه علاوه بر آن خنثی کردن سیاست رژیم، ابتکار فعالان سیاسی کارگری و به علاوه شرایط سیاسی- عمومی جامعه نیز هر یک به سهم خود نقش معینی ایفا می‌کنند. در پیوند با این موضوع می‌توان گفت اگر در شرایط فرضی و در زمینه‌ی معینی یا به طور مشخص‌تر در شرایط برانگیختگی هویت جمعی کارگران، عامل‌های دیگر نقش مخرب بازی کنند و یا در جهتی معکوس فعالیت کارگران حرکت کنند سازمان‌یابی کارگران اگر نگوئیم ناممکن، سخت دشوار می‌شود.

برای این که زمینه‌ی عینی سازمان‌یابی از قوه به عمل در آید ما نیاز داریم که یک استراتژی سازمان‌یابی کارآ، منطبق با شرایط اتخاذ کنیم. بدون استراتژی راهنما، تکوین تشکل توده‌ای دشوار می‌نماید. حتی خودانگیخته‌ترین فعالیت‌های کارگری به تعبیر گرامشی عناصر معینی از آگاهی متناسب با خود را نشان می‌دهد. و به تجربه می‌دانیم آن‌جاها که این دو عامل دست به دست هم می‌دهند میزان موفقیت تا چه حد بالا می‌رود. اتخاذ استراتژی برای سازمان‌یابی امری ضروری‌ست اما برای تکوین آن کافی نیست. این امر باید با کاربر

ضرورت مبارزه با انحرافات در جنبش کارگری

جنبش کارگری کشور ما در شرایطی قرار دارد که به یک معنا می‌توان آن را یک نقطه عطف تلقی کرد. نقطه عطف بدین معنا که جنبش کارگری دارد از یک تندپیچ دشوار گذر می‌کند. عبور از این معبر دشوار، نه خودبه‌خودی رخ می‌دهد و نه امر ساده‌ای است که با خواندن یک ورد بتوان به راحتی از آن گذشت. هر آینه اگر یک رشته عوامل دست به دست هم ندهند و شرایط را برای گذار به سازمان‌یابی کارگران فراهم نسازند، پراکندگی کارگران در مقیاس سراسری می‌تواند تداوم داشته باشد. واقعیت این است که فرآیند سازمان‌یابی کارگران در ایران در مسیری مستقیم، خطی و همواره رو به جلو پیش نمی‌رود، بلکه با زیکزاک‌ها، عقب‌نشینی‌ها و پیش‌روی‌ها همراه است.

حالا همه می‌دانند که برای سازمان‌یابی کارگران عوامل متعدد باید دست به دست هم دهند تا این مهم به واقعیت بپیوندد. تا آن جا که به جنبش کارگری بر می‌گردد یک رشته عوامل نظیر شرایط عینی، برانگیختگی هویت جمعی، شبکه‌های ارتباطی، فرصت‌های مناسب برای نطفه‌بندی تشکل توده‌ای وجود

تجربه‌ی جنبش‌های کارگری چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی گره خورد تا خود را غنا بخشد و افق‌های بزرگی را منعکس کند تا از طریق برداشتن گام‌های موثر، با عنایت به همین چشم‌انداز بزرگ به طور سنجیده و استوار قدم بر دارد. برخوردار شدن از این عامل‌ها هنوز به معنای تکوین تشکل توده‌ای در یک کشور معین نیست. بدون استفاده از ضعف دشمن و ایجاد شکاف در صفوف آن و خنثی و درهم شکستن تاکتیک‌های رژیم استبدادی، سازمان‌یابی کارگران به سختی پا می‌گیرد.

آن چه که تا این جا به آن اشاره شده برشماری عامل‌های مهم و اساسی هستند که نقش قابل ملاحظه‌ای در تکوین تشکل توده‌ای کارگران در مقیاس بزرگ ایفا می‌کنند. هدف این نوشته، نه تشریح استراتژی سازمان‌یابی کارگران است نه شناسایی ارگان‌ها، نه سیاست‌های رژیم اسلامی؛ بلکه در این نوشته به یک عامل دیگر می‌خواهم توجه کنم که در حد خود و به سهم خود نقش مخربی تا کنون در سازمان‌یابی جنبش کارگری ایفا کرده است. این عامل چیزی جز انحرافات چپ و راست در جنبش کارگری نیست.

نگاهی به اقدامات فعالان جنبش کارگری نشان می‌دهد که از یک سو حرکت‌های امیدبخش و موثر-نظیر تکوین شورای همکاری تشکل‌های کارگری- برای عروج و برآمد جنبش کارگری سازمان داده می‌شود و از سوی دیگر برخوردهای فرقه‌گرایانه کماکان به عنوان مانعی در برابر پیش‌روی سازمان‌یابی کارگران از خود جان سختی نشان می‌دهد. اکنون پرسش مهم و عاجل در نزد فعالان کارگری این است که چگونه باید بین اتحاد در مبارزه و اختلاف فکری تناسب برقرار کرد؟

بگذارید قبل از این که به طور مستند به گرایش‌های منفی بپردازم به عمومی-ترین انحرافات اشاره کنم که در چند دهه‌ی اخیر هم‌چون مانعی در جنبش کارگری عمل کرده است:

- یکی از جان سخت‌ترین انحرافات که جنبش کارگری کشور ما از آن رنج می‌برد این باور نادرست است که در شرایط استبداد و یا دیکتاتوری جنبش کارگری نمی‌تواند خود را سازمان دهد و نیروهایش را متشکل سازد. مطابق این دیدگاه سازمان‌یابی کارگران محصول آزادی سیاسی است و در فضای دموکراتیک است که تشکل‌ها از جمله تشکل کارگری می‌بالند و پا می‌گیرند.

- گرایش انحرافی دیگری که به سهم خود تا کنون مانع سازمان‌یابی مستقل کارگران شده است این است که تکیه یک جانبه بر امکانات قانونی دارد. این گرایش به جای سازمان‌دهی نیروی کارگران در پایین، نگاه به بالا دارد و در بساط بالایی‌ها بازی می‌کند. جوهر فعالیت این گرایش این است که از بالایی‌ها انتظار دارد که حقوق کارگران نظیر حق تشکل را به رسمیت بشناسند و امکانات اجرای آن را فراهم آورد. این نگاه فشار پایینی‌ها را در نزد حکومت منعکس نمی‌کند بلکه نرمش و توافق کارگران با مقامات دولتی را تبلیغ می‌کند.

- انحراف دیگری که جنبش کارگری ما -به مدت طولانی چه از مقطع شهریور بیست تا سال ۳۲ و چه از دوره‌ی انقلاب تاکنون از آن آسیب دیده - این است که استقلال تشکل‌های توده‌ای به رسمیت شناخته نمی‌شود و با توجیهات و سفسطه‌های نادرست اهمیت آن نادیده گرفته می‌شود. هم اکنون استقلال تشکل‌های توده‌ای از دولت، سرمایه‌مورد پذیرش قرار گرفته است، اما

استقلال آن از احزاب سیاسی کماکان مردود اعلام می‌شود یا در باره آن سکوت می‌شود.

• گرایش انحرافی دیگری که در جنبش کارگری ما به وفور یافت می‌شود این باور به ظاهر رادیکال است که مبارزه کارگران در عرصه اقتصادی و استقلال این سطح از مبارزه در خود تحقیر می‌شود. در این دیدگاه مبارزه اقتصادی تا آنجا ارزش دارد که به عرصه سیاسی فراروید و یا به مبارزه علیه سرمایه‌داری ارتقاء یابد.

• انحراف دیگری که در جنبش ما رایج است این است که هر اتحادیه-ای ضرورتاً و ذاتاً به بوروکراتیسم منجر می‌شود. این دیدگاه اگرچه خواهان روابط و مناسبات دموکراتیک در نهادهای توده‌ای است اما خرافه‌ای را تبلیغ می‌کند که ربطی به نظریه‌ی مارکسیستی اتحادیه ندارد. این دیدگاه به ظاهر رادیکال در عمل تسلیم بوروکراسی اتحادیه می‌شود و طرحی برای مقابله با آن ارائه نمی‌دهد. این دیدگاه نگاهی جبرباوارانه و ذات‌گرایانه به بوروکراسی دارد و به نحو ساده‌لوحانه‌ای تشکل‌های کارگری دیگر از جمله شورا را از این عارضه معاف می‌داند.

پس از برشماری عمده‌ترین انحراف‌هایی که در چند دهه‌ی گذشته به سهم خود مانعی در راه سازمان‌یابی کارگران عمل کرده اینک به گرایش‌های انحرافی مشخص‌تری در جنبش کارگری می‌پردازم.

سیمای گرایش راست جنبش کارگری

سیمای گرایش راست در جنبش کارگری با تبلیغ هم‌کاری خود با دیگران و میل به سازش مشخص می‌شود. آن‌ها تفاوت بین نیروهای سیاسی و طبقاتی را تقلیل می‌دهند و با چشم‌پوشی بر این تمایزات عملاً همکاری بین آن‌ها را تبلیغ می‌کنند.

این روایت را در نوشته‌های هیات موسسان سندیکاها و آقای اکبری به عنوان یکی از مبلغان این گرایش می‌توان سراغ گرفت که مدافع ثابت قدم گرایش راست در جنبش کارگری است و سیمای آن را نمایندگی می‌کند.

برای تشخیص سیمای گرایش راست جنبش کارگری در این نوشته من به چند محور اشاره می‌کنم. این محورها اگرچه همه‌ی سویه‌های گرایش راست را پوشش نمی‌دهد معهداً به روشن شدن چهره عمومی گرایش راست کمک می‌کند. این محورها به قرار زیر اند:

الف- مدل سندیکا و مضمون فعالیت آن و روش دستیابی به آن

ب- تحلیل از ارگان‌های شبه کارگری و موضع در قبال آن

ج- نحوه‌ی برخورد به گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری

در این جا به تک تک این محورها به طور اجمالی به نکاتی اشاره می‌کنم

الف- مدل سندیکا و مضمون فعالیت آن و روش دستیابی به آن

آن چه که گرایش راست در پیوند با سازمان‌یابی کارگری پیشنهاد و در عمل پیش برده است، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان گرایش راست، خواهان تشکلی هستند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقاوله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این

مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا اقتناع رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهایی از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقاله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آن‌ها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه‌زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی- قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل تعمد دارند که به رژیم حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "هم‌زیستی مسالمت‌آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاها تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آن‌ها را بیان می‌کنند. گرایش راست به رژیم انتقاد می‌کند که گرا "امر سه‌جانبه‌گرایی را از صورت نمایش به جلوه‌ای واقعی تبدیل" نمی‌کنند.

آن‌ها می‌گویند: "ما اعضای هیأت موسسان سندیکاهای کارگری ایمان داریم که جنبش سندیکایی - اتحادیه‌ای در کشور عزیزمان ایران، می‌تواند موجب رشد و شکوفایی اقتصاد ملی، ارتقای سطح کمی و کیفی تولیدات ملی، زحمتکشان و ضامن برقراری روابط سه‌جانبه‌ی اصولی و پایدار شرکای اجتماعی خواهد بود"

روش دستیابی به این مدل از سندیکا رابطه‌ی تنگاتنگی با مضمون فعالیت و اهداف سندیکای مزبور دارد. آن‌ها در انتخاب شیوه‌های مبارزه به اشکال قانونی توجه دارند و مذاکره با مقامات، طومارنویسی، مراجعه به اماکن

دولتی... از اشکال رایج و عمومی شیوه‌های مبارزه طرفداران این مدل از سندیکا به شمار می‌رود.

به عنوان نمونه می‌توان به دیدگاه آقای حسین اکبری مراجعه کرد که کمابیش این مدل و روش دستیابی به سندیکا را تبلیغ می‌کند. او می‌گوید: "کارگران باید با تکیه به دانش طبقاتی و تجربیات موجود که در نزد فعالان صنفی کار قدیمی و روشنفکران آگاه به قوانین و مقررات کار و همچنین اندیشمندان علم اقتصاد سیاسی شیوه‌های فریبکارانه‌ی سرمایه‌داری را بازشناسند و با توجه به واقعیات موجود زندگی اجتماعی شیوه‌های مبتنی بر علم و عمل را در جهت مبارزه برای کسب آن چه که قانون اساسی در رابطه با حقوق ملت و قانون کار در رابطه با روابط کار مورد توجه قرار داده‌اند و هم-چنین در راه ایجاد قوانین مترقی و ضروری که قوانین موجود بدان‌ها توجه نداشته است فعالیت نمایند و این مقدر نیست مگر در جریان فراهم آمدن تشکیلات توانمند صنفی و اتحادیه کارگری که اصل ۲۶ قانون اساسی مبادرت به تشکیل آن‌ها را پذیرفته است" (۱). یا آن جا که آقای اکبری بی احتیاطی می‌کند و دم از کنترل کارگری می‌زند باز هم این اقدام را در پیوند با "قراردادهای دوجانبه" طرح می‌کند. او می‌گوید: "ایجاد تشکل‌های سندیکایی و اتحادیه‌ای این توان و استعداد را در شرایط کنونی دارد تا بتواند ضمن دفاع از حقوق صنفی و طبقاتی، زمینه را برای گونه‌ای برقراری کنترل کارگری بر تولید از راه عقد قراردادهای دو جانبه که متضمن منافع کارگران باشد برقرار سازد" (۲). یا آقای مازیار گیلانی‌نژاد عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران می‌نویسد: "اصل ۲۶ قانون اساسی دایر به آزادی تشکل و خودداری از هر

نوع دخالت در کار آن‌هاست". آقای گیلانی نژاد عضو هیات موسس سندیکاهاى کارگری ایران حتى تا آنجا پیش می‌رود که مرز اتحادیه و دولت را مخدوش می‌کند. او می‌گوید: "سندیکاهاى استوار نه تنها معارض حکومت‌ها نیستند بلکه حتى می‌توانند بخشی از وظایف دولت را بر عهده گرفته و بدین‌سان در پیوستگی توسعه جامعه رو به تکامل نقش موثری داشته باشند". (۳)

ویژگی دیگری که گرایش راست را متعین می‌کند، خرافه مبارزه‌ی قانونی است. آن‌ها برای دستیابی به تشکل کارگری تعامل با رژیم، شرکت در ارگان‌های حاکمیت را در این یا آن لحظه‌ی سیاسی و از طریق افزایش به اصطلاح نمایندگان جامعه کارگری در مجلس یا شوراهای اسلامی کار توهم تصویب قوانینی به نفع کارگران را تبلیغ می‌کنند. عبارت مورد علاقه این گرایش به رسمیت شناختن "حقوق سندیکایی" توسط رژیم است. آن‌ها از تکرار این خواست از رژیم خسته نمی‌شوند و مدام دست نیاز به سوی رژیم دراز می‌کنند. آن‌ها می‌گویند:

"از وزارت کار انتظار می‌رود که طی فراخوانی جهت برقراری روابط سه جانبه، از کلیه کارگران و کارفرمایان خواسته شود نسبت به ایجاد سندیکاهاى خود اقدام نمایند".

"ما کارگران به دلیل محرومیت از داشتن تشکیلات اتحادیه‌ای مستقل از حضور نمایندگان واقعی خود در پارلمان و دیگر نهاد های مدنی مثل شورای عالی کار، هیئت‌های حل اختلاف و غیره ... محروم می‌باشیم...

"ما خواهان به رسمیت شناخته شدن کلیه حقوق سندیکایی تصریح شده در منشور جهانی سندیکایی و مقابله‌نامه‌های بین‌المللی سازمان جهانی کار که

دولت جمهوری اسلامی ایران نیز آن را امضا و به رعایت آن متعهد است، می‌باشیم."

...در قوانین اساسی و کار جمهوری اسلامی ایران نیز بخش‌هایی از آن رسمیت یافته است، بر همین اساس ما خواستار احقاق حقوق حقه و انسانی خود که کرارا در قطعنامه‌ها و همایش‌های کارگری بر آن تاکید شده مجلس خانه ملت است. و کارگران و زحمتکش‌ان، بیش‌ترین جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ما خواهان ایجاد شرایط مناسب جهت حضور نمایندگان واقعی کارگران به نسبت جمعیت کارگری کشور در مجلس شورای اسلامی هستیم ...

...ما کارگران حق و وظیفه خود می‌دانیم که از طریق تشکل‌های کارگری در ترکیب مدیریت سازمان تامین اجتماعی حضور یافته و در سیاست‌گذاری‌های آن سهیم باشیم ...". (۴)

در همه این عبارات، برای ایجاد سندیکا، بالایی‌ها بیش از اراده‌ی مستقل توده‌های کارگر نقش ایفا می‌کنند. آن‌چه که تا این جا گفته شده است خصلت عمومی گرایش راست را مشخص می‌کند، و شاید در این جا یا آن جا موضع طرفداران این نوع سندیکا با مدل بیان شده فرق‌هایی داشته باشد. اما مختصات اصلی این نوع سندیکا را می‌توان در مولفه‌های زیر خصلت‌بندی کرد:

۱- سندیکای مبتنی بر همکاری طبقاتی و ادغام شده در سیستم نه استوار بر ستیز کار و سرمایه

۲- سندیکایی که به روش قانونی در چارچوب نظام به دست می‌آید نه در اثر مبارزات کارگران علیه نظام.

ب- تحلیل از ارگان‌های شبه کارگری رژیم و موضع در قبال آن

یکی از شاخص‌هایی که می‌توان از آن برای خصلت‌بندی گرایش راست بهره گرفت نحوه‌ی برخورد با نهادها و ارگان‌های رژیم اسلامی است. یک نگاه اجمالی به ادبیات گرایش راست نشان می‌دهد که آن‌ها درکی به غایت راست و صوری از نهادهای رژیم اسلامی دارند. آن‌ها مجلس شورای اسلامی را "خانه ملت" یا "پارلمان" می‌نامند. آن‌ها خواهان شرکت در مدیریت تامین اجتماعی- اند یعنی نهادی که پول بیمه کارگران را سر کیسه کرده و تاکنون هیچ یک از مدیران آن توسط کارگران انتخاب نشده‌اند. آن‌ها نسبت به وزارت کار توهم می‌پراکنند و در همایش کار آن‌ها شرکت می‌کنند، آن‌ها اقدامات ضد کارگری رژیم را نه از سرشت ارتجاعی آن، بلکه تا حدی از بی اطلاعی کارگران نتیجه می‌گیرند و می‌گویند "در حالی که انبوه کارگران نسبت به روابط و مقررات کار بی اطلاع هستند نمی‌توان انتظار داشت مسوولین روابط کار کشور را به طور عادلانه برقرار کنند و به آن پای بند باشند. امروز بیش از همیشه، کار آگاه‌گرانه در بین توده وسیع کارگران در محل‌های کار و تولید و خدمات اجتماعی ضرورت جدی و کتمان ناپذیر است. هرگاه کارگران نسبت به مواد قانون اساسی و قانون کار و تامین اجتماعی، آگاهی یابند"

آقای اکبری پیش‌تر در جایی تلاش کرده است مواضع نیروهای مختلف را پیرامون قانون کار دسته‌بندی کند. او ضمن دسته‌بندی به نحوی موضع خود را در قبال ارگان‌های شبه کارگری روشن می‌سازد. آقای اکبری در این باره می‌گوید: "مواضع و دیدگاه‌هایی که در ستیز بر سر قانون کار و چگونگی آن به

مبارزه پرداختند، عمدتاً در سه دسته خلاصه می‌شوند". او این سه دسته را چنین توصیف می‌کند:

"دسته اول، معتقد بود که روابط مبتنی بر اصل تراضی طرفین است و نیاز به قانون ندارد و اصولاً هر قانونی در این رابطه اصل آزادی اراده را از طرفین سلب می‌کند.

دسته‌ی دوم، روابط و مقررات کار در شکل قانون کار را تنظیم کننده‌ی روابط کار و صاحب کار می‌دانست و اعتقاد داشت که باید قانون کار مبتنی بر اصول پذیرفته شده در قانون اساسی و در شان جامعه‌ی ایران انقلابی تصویب گردد.

دسته سوم، معتقد بود که تنظیم روابط و مقررات فی مابین نیروی کار و صاحب کار طی قانون قبل از انقلاب امکان‌پذیر است."

آقای اکبری پس از برشماری دیدگاه‌های مختلف آن‌ها را از نقطه نظر ارزشی خصلت‌بندی می‌کند و می‌گوید: "دیدگاه‌های اول و سوم طی فرآیند مبارزه علیه تصویب قانون کار تدریجاً متحد عمل نموده و در مجموع به عنوان نمایندگان سرمایه‌داری تجاری و لیبرال ایران به کارشکنی در تصویب قانون کار عمل می‌کردند ولی از آن جا که جنبش قانون کار بسیار نیرومند بود کم-کم به عقب‌نشینی در مواردی به نفع حفظ موادی دیگر از آخرین پیش‌نویس قانون کار ناچار گردیدند."

اما در پیوند با دسته دوم اکبری حرف دیگری دارد و می‌گوید: "دیدگاه دوم حاصل نظرات کارگران و مدافعان آنان در درون و بیرون از حاکمیت بود". پرسش این است که مدافعان کارگران در درون "حاکمیت" چه کسانی اند؟

آقای اکبری در پاسخ می‌گوید: "در این میانه بخش مدافعان حقوق کار وابسته به حاکمیت عمدتاً در خانه کارگر فعلی متمرکز می‌باشند." (۵)

آیا خانه کارگر مدافع حقوق کارگران در درون حاکمیت است؟ پاسخ این پرسش را همه‌ی کسانی که در جنبش کارگری فعالیت می‌کنند و برای سازمان‌دهی اراده‌ی مستقل و طبقاتی کارگران تلاش می‌ورزند نه حالا بلکه از دوره‌ی اشغال خانه کارگر توسط باند تبهکار- محبوب، کمالی و ربیعی - به تجربه می‌دانند. خانه کارگر یک ارگان شبه فاشیستی است که منافع کارگران را نزد حاکمیت منعکس نمی‌کند بلکه سیاست حاکمیت را در میان کارگران به پیش می‌برد. بیان کار خانه کارگر در همه‌ی سال‌های بعد از انقلاب شکار فعالان چپ و مستقل کارگری، درهم شکستن نهادهای مستقل کارگری نظیر شوراها و سندیکاها و بیراهه کشاندن اعتراضات یا محدود کردن دامنه‌ی آن بوده است. هنوز که هنوز است چکه‌های خون زبان اسانلو توسط قداره‌بندان خانه کارگر - که این سند رسوایی و لکه‌ی ننگی برای محبوب و خانه کارگر به شمار می‌رود- بر سنگ‌فرش خیابان خشک نشده است.

یا آقای حسن اکبری برای ایلنا یکی از ارگان‌های خبری رژیم رسالت اعتلای سطح آگاهی طبقه شریف کارگر قایل است او می‌گوید: "ایلنا با هدف بویژه اعتلای سطح آگاهی طبقه شریف کارگر فعالیت خود را با حمایت خانه کارگر آغاز کرده است." (۶)

اگر در چند سال گذشته به ادبیات آقای اکبری مراجعه کنیم یک خط ثابت در آن دیده می‌شود و آن گوشزد کردن خطر چپ‌روی در جنبش کارگری است. آیا این خطر در جنبش کارگری وجود ندارد؟ در این تردیدی وجود ندارد که

جنبش کارگری ما صرفاً از راست روی ضربه نخورده بلکه از گرایش ناپهنگام با واقعیت برخی از چپ‌ها هم آسیب دیده است. اما مشکل آقای اکبری و زاویه برخورد او با چپ‌ها از یک درونمایه عمیقاً راست برخوردار است. اما حتی تا آنجا پیش می‌رود که مصاحبه یکی از اعضای شرکت واحد با یک رادیوی خبری اپوزیسیون را برنمی‌تابد و آن را تقبیح می‌کند یا این شبه را ایجاد می‌کند که سرگرایش چپ به جاهای خطرناک وصل است. او در باره فعالین جنبش لغو کارمزدی می‌گوید: "آخر این حماقت محض نیست که عده‌ای در این شرایط شعارهای توخالی کنترل کارگری بر تولید را دست‌مایه قرار می‌دهند و از فعالیت سندیکایی کارگران برای ایجاد سندیکاها به خیانت آن‌ها علیه طبقه کارگر در راه نابودی نظام سرمایه داری سخن می‌گویند که: «در روزهایی که کارگران نیشکر هفت تپه، تمامی شهر شوش و جاده‌های خوزستان را به میدان جنگ و گریزهای پراکنده، علیه اشرار دولتی سرمایه تبدیل کرده بودند، ناگهان لیست مطالبات کارگران دستکاری شد. سایت‌های اینترنتی ممه‌ور به چهره‌های متمایز، اما منشعب از ریشه‌های طبقاتی واحد، تمامی تلاش خود را به کار گرفتند تا شاید طوفان خشم و قهر ضد سرمایه داری توده‌های وسیع کارگر هفت تپه را، در شیون و شین بازسازی سندیکا غرق کنند و مطابق دلخواه خود تصویر نمایند» (فعالین جنبش لغو کارمزدی خرداد ماه ۱۳۸۷).

این نمونه‌ای از کج فهمی‌هایی است که ریشه در دنباله‌روی از تئوری‌های قرون گذشته دارد و تقریباً بیش از دو قرن است که تکامل اجتماعی را در هیچ جای دنیا نفهمیده است - البته با فرض آنکه بی‌غش باشد." (۷)

منظور اکبری جدا از نادرستی اعتقاد فعالین جنبش لغو کار مزدی از واژه‌ی بی‌غش کدام است؟ چرا اکبری نقد را از حوزه باور مدافعان این گرایش به انگیزه‌ی آن‌ها تسری می‌دهد.

گرایش انحرافی چپ در جنبش کارگری

در جنبش کارگری ما این تنها گرایش راست نیست که با سیاست‌های مامشات‌گرایانه‌ی خود در فرآیند سازمان‌یابی اراده‌ی مستقل کارگران اختلال ایجاد می‌کند بلکه علاوه بر آن‌ها گرایش چپ هم در حد و سهم خود هم‌چون مانعی بر سر راه تشکل‌یابی آنان عمل می‌کند. گرایش چپ، با برجسته کردن تفاوت سیاست خود با دیگران، یا تاکید افراطی بر خودویژگی‌اش، در استراتژی معطوف به سازمان‌یابی کارگران، این تمایز را چنان به یک اصل هویتی تبدیل می‌شود که خود فلسفه‌ی وجود این سیاست- که همانا متشکل کردن کارگران است- زیر سؤال می‌رود. در این روایت مرزهای هویت و تاکیده‌های سیاسی- نظری چنان پررنگ است که هیچ اشتراک نظر یا اتحادی در عمل با دیگران دیده نمی‌شود. واقعیت این است که روایت چپ‌روانه مدافعان زیادی در میان برخی از طرفداران جنبش کارگری چه به صورت آشکار و چه به صورت ضمنی دارد. به عنوان نمونه می‌توان برخوردهای فعالان لغو کار مزدی را نام برد که به طور پیگیر و پیوسته و با زبان پرخاش‌گرانه به گرایشات دیگر جنبش کارگری حمله می‌کنند. این دسته از رفقا با وجود این که شعارها و اهداف رادیکالی را تبلیغ می‌کنند، اما در برخورد با دیگران مدافعان جنبش کارگری از خود ناشکیبایی، برخوردهای افراطی و خصمانه نشان می‌دهند. آن‌ها بیش از این که

خشم خود را به دشمن اصلی در برابر پیش‌روی جنبش کارگری معطوف سازند در برخی موارد به دیگر گرایشات جنبش کارگری متمرکز می‌کنند و آن‌ها را مانع اصلی سازمان‌یابی جنبش کارگری قلم‌داد می‌کنند.

سیمای گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری را در محورهای زیر می‌توان شناسایی کرد:

۱- مخدوش کردن شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه

۲- نفی استقلال مبارزه اقتصادی و گذار بی‌واسطه مبارزه سیاسی در هر

شرایط

۳- مخدوش کردن مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب

۴- نفی تشکل‌های غیر شورایی

یک خوانش اولیه از ادبیات گرایش چپ‌روانه نشان می‌دهد که آن‌ها مرز شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه را مخدوش می‌کنند. استقلال مبارزه اقتصادی را فی‌نفسه نمی‌پذیرند و از پیوند مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی درک معینی را تبلیغ می‌کنند. مطابق این روایت از مساله، مبارزه اقتصادی تا آن‌جا اهمیت دارد که در خدمت مبارزه سیاسی قرار گیرد و یا به آن‌ها فرو رود. آن‌ها مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب درهم می‌ریزند و سایر اشکال سازمان‌یابی کارگری غیر از شورا را بر نمی‌تابند. در این‌جا تلاش می‌کنم برخی استدلال‌های آن‌ها را مورد بررسی قرار دهم.

اولین مساله‌ای که در مواضع گرایش چپ برجسته است این نکته است که آن‌ها مرزهای شرایط مختلف مبارزه را در یک چشم‌پندگی درهم می‌ریزند. شرایط تدافعی مبارزه نزد گرایش چپ تحت عنوان "اعتلا" مطرح می‌شود، شرایط

استیصال و عقب نشینی با مقاومت گسترش یابنده مخلوط می‌شود و رشد مقاومت در برابر تعرض دشمن، حمله به دشمن و محاصره آن فهمیده می‌شود. به عنوان نمونه ناصر پایدار در مقاله‌ای "جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز" مخدوش کزدن این دو شرایط را چنین به نمایش می‌گذارد. او از یک طرف می‌گوید:

"شرایط روز مبارزه طبقاتی و موقعیتی که جنبش کارگری ایران در متن این شرایط احراز کرده است، مساله‌ی تسامح در درک این شرایط، هر مقدار مساهله در پاسخ به جا و به موقع به نیازهای حاضر اعتلا و بلوغ مبارزات کارگران... تاثیرات بسیار مهلک... بر سرنوشت سال‌های آتی مبارزات توده‌های این طبقه بر جای می‌گذارد." (۸)

اعتلا بنا به تعریف که برخی از مختصات آن را لنین برشمرده با گام گذاشتن تدریجی "به مرحله تعرض"، "گرایش به سوی انقلاب"، "رشد روزافزون روحیات انقلابی توده‌ها"... مشخص می‌شود حالا این مختصات را با این عبارت پایدار مقایسه کنید که به درستی می‌گوید: "محور اساسی خواسته‌ها و جنگ و جدال‌ها را همه جا دستمزدهای معوقه، بیکارسازی‌ها و خطر اخراج تعیین می‌کرده است". یا در جاهای دیگری در همان مقاله از "سطح نازل مطالبات کارگران"، "موقعیت ضعیف جنبش کارگری" ... سخن به میان می‌آورد. پرسش این است که اگر محور اساسی "خواست‌ها و جنگ و جدال‌ها" در "همه جا" برای بدتر نشدن شرایط یا از دست دادن حقوق است نه حتی ارتقاء مطالبات این امر چگونه با "اعتلا" هم‌خوانی دارد؟ آیا در این جا مرز مبارزه تدافعی با مبارزه تعرضی در هم نریخته است.

مخدوش کردن شرایط تدافعی با تعرضی صرفا مابه‌ازای مفهومی ندارد و به تبلیغ نادرست واقعیت منحصر نمی‌ماند، بلکه اثر مهم آن بیش‌تر در قلمروی عمل خود را نشان می‌دهد. این امر باعث می‌شود که در شرایط تدافعی از کارگران انتظار داشته باشیم به آن نوع از تاکتیک‌های مبارزاتی روی آورند که از توازن قوای عمومی فراتر باشد؛ این رویکرد می‌تواند جنبش کارگری را در معرض سرکوب دشمن قرار دهد و ضربات مهلکی بر پیکر آن وارد کند. و در شرایط تعرض، نازل‌تر از ظرفیت آن دوره دست به نبرد بزند که خود را از امکان پیش‌روی محروم کند. نتیجه‌ی هر دو رویکرد چیزی جز شکست برای جنبش کارگری به بار نمی‌آورد.

محور دیگری که در ادبیات چپ‌روانه جنبش کارگری مشاهده می‌شود این است که آن‌ها از ضرورت گذار از مبارزه اقتصادی به سیاسی به این نتیجه می‌رسند که در هر شرایطی این مهم قابل تحقق است. آن‌ها بدون در نظر گرفتن شرایط عمومی جنبش، رهنمودی به جنبش کارگری ارائه می‌دهند که درون-مایه آن گذار بی واسطه و بدون تدارک به عرصه‌ی سیاسی است.

برخی این گرایش را زیر پوشش مرزبندی با "تئوری مراحل" تبلیغ می‌کنند بدین معنا که پذیرش تشکل اتحادیه‌ای یا تبلیغ مبارزه‌ی اقتصادی به معنای پذیرش "تئوری مراحل" است؛ چرا که مدافعان تشکل اتحادیه‌ای بین مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی قایل به مرحله‌بندی هستند. از منظر مخالفان اتحادیه هر نوع جدایی، هر نوع مرحله‌بندی بین مبارزه اقتصادی و سیاسی در غلتیدن به تئوری آسیاب به نوبت است. آیا ایرادی که مخالفان اتحادیه مطرح می‌کنند در جنبش ما مدافعانی دارد؟ در جنبش کارگری کشور ما کدام نیروی

معینی به چنین تزی باور دارد؟ واقعیت این است صدور این حکم از بررسی مشخص گروه‌بندی‌هایی درون جنبش کارگری ایران برنخاسته است بلکه اگر به دقت ردپای این مساله را دنبال کنیم شاید بتوان گفت تعمیم نا به جای تئوری مراحل انقلاب به مساله استقلال مبارزه اقتصادی از سیاسی را نشان می‌دهد. در جنبش کارگری ما هیچ نیرویی را نمی‌توان پیدا کرد که مدل اتحادیه‌ی بیزنس را تبلیغ کند؛ حتی گرایش راست جنبش کارگری مبارزه‌ی سیاسی را نفی نمی‌کند. بحث بر سر پیوند مبارزه‌ی اقتصادی با مبارزه سیاسی نیست بلکه بحث بر سر این است که گرایش چپ‌روانه‌ی ما در جنبش کارگری مبارزه‌ی اقتصادی را در خود و فی‌نفسه تحقیر می‌کند و بدون پیش‌شرط‌هایی آن را به رسمیت نمی‌شناسد. پرسش اساسی در برابر گرایش چپ این است آیا مبارزه اقتصادی را بدون پیوند با مبارزه سیاسی، بدون مبارزه علیه کارمزدی به طور مستقل به رسمیت می‌شناسد یا نه؟ این آن خطی است که مرز گرایش اصولی در جنبش کارگری را با گرایش چپ‌روانه مشخص می‌کند. به علاوه از ضرورت پیوند بین مبارزه اقتصادی با سیاسی نمی‌توان به این نتیجه رسید که تحت هر شرایطی بتوان این امر را متحقق کرد. این هدف به شرایط و ابزارهایی نیاز دارد که اگر نخواهیم حرف توخالی و پوچ زده باشیم کاملاً به شرایط عمومی و توازن قوای نیروهای در حال نبرد بستگی دارد. (۹) این حرف نباید تحت هیچ شرایطی به این معنا فهمیده شود که مبارزه اقتصادی نباید به مبارزه سیاسی فرآورد یا در همان سطح در جا زند. بحث من بر سر ضرورت پیوند این دو سطح نیست بلکه بر سر منطق، شرایط و ملزومات آن متمرکز است. بحث برسر این است که هر حد از دستیابی به مطالبات اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری ارزش دارد که

پیرامون آن مبارزه صورت گیرد؛ جدا از این که بتوان آن را ارتقاء داد یا نه. آن چه مسلم است این ادعا یک تز غیر مستند در جنبش کارگری است. مشکل این مخالفان اتحادیه البته بی پایه بودن ادعایشان نیست بلکه مهم‌تر از آن در عدم فهم و درک تمایز بین مرحله‌بندی در جنبش کارگری - بین فراز و فرود آن- با اعتقاد به مرحله‌بندی خطی به مثابه‌ی یک دستگاه نظری یا تئوری مراحل است. انکار مرحله‌های مختلف در سیر حرکت کارگری به بهانه‌ی نفی تئوری مراحل نفهمیدن فرق واقعیت با تئوری است. تئوری مراحل یک نظریه است که واقعیت‌ها را در قالب معینی مفهوم‌بندی می‌کند که توالی منطقی مفاهیم با توالی زمانی رخدادها یک به یک متناظر و جبری است. واقعیت اما درهم جوش و ترکیبی و مارپیچی‌تر از سیر مستقیم، خطی و متوالی حرکت ذهن به شمار می‌رود. بر خلاف باور مدافعان تئوری مراحل در سطح واقعیت شاید در یک دوره‌ی پیشروی، حرکاتی مشاهده شود که خصلت عقبگرد و تدافعی دارند یا بر عکس در بطن دوره تدافعی شاید حرکات تعرضی دیده شود. اما ابطال تئوری مراحل، مرحله‌بندی در واقعیت را - در این جا جنبش کارگری- مردود اعلام نمی‌کند. عدم تمایز بین این دو سطح از مساله چه به لحاظ نظریه مارکسیستی و چه به لحاظ عملی نادرست و خطرناک است. کافی- ست شناخت مراحل مختلف جنبش کارگری را که مارکس مورد بحث قرار داده است به یاد آوریم.

مارکس مراحل معینی را در مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری تشخیص می‌دهد و نتیجه نهایی مبارزه را با نقطه عزیمت آن مخدوش نمی‌کند. مارکس در مانیفست می‌گوید: "پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می‌گذرد. مبارزه او علیه

بورژوازی با موجودیت‌اش آغاز می‌شود. در ابتدا کارگران یک کارخانه، سپس کارگران یک شاخه صنعتی در یک منطقه، علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند که مستقیماً استثمارشان می‌کند. آنان نه مناسبات بورژوازی تولید بلکه خود ابزارهای تولیدی را مورد حمله قرار می‌دهند، کالاهای رقابت‌کننده بیگانه را نابود می‌کنند، ماشین‌ها را می‌شکنند، کارخانه را آتش می‌زنند و در حسرت آن‌اند که موقعیت از دست رفته کارگر قرون وسطائی را بازیابند. در این مرحله، کارگران یک توده‌ی پراکنده در سراسر کشور و تکه پاره در نتیجه رقابت را تشکیل می‌دهند... اما با رشد صنعت، فقط شمار پرولتاریا نیست که افزایش می‌یابد، بلکه او در توده‌های بزرگ متراکم می‌شود؛ نیرویش فزونی می‌گیرد و خود نیز آن را بیش از پیش احساس می‌کند منافع و اوضاع معیشتی در درون پرولتاریا روز به روز همسان‌تر می‌شود... درگیری‌های کارگران منفرد با سرمایه‌داران منفرد، هر چه بیش‌تر خصلت درگیری‌های دو طبقه را به خود می‌گیرد. چنین است که کارگران شروع می‌کنند ائتلاف‌هایی (اتحادیه‌ها) را علیه سرمایه‌داران به وجود می‌آورند و در دفاع از مزد کارشان متحداً عمل کنند. آنان خودشان انجمن‌هایی دائمی تاسیس می‌کنند تا در خیزش‌های احتمالی، توشه و آذوقه‌ای داشته باشند. این‌جا و آن‌جا هم مبارزه تبدیل به شورش می‌شود." (۱۰)

این‌تر به لحاظ عملی نیز نادرست است مثلاً در این باره می‌توان به بحث آقای حکیمی مراجعه کرد. آقای حکیمی که یک فرد اندیشه‌ورز است، کسی که هگل جوان را ترجمه یا تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ را ویرایش کرده است در این باره حرف‌هایی دارد که ملزومات گذار از مبارزه اقتصادی به سیاسی یا گذار

ار مرحله تدافعی به مرحله تعرضی را یک‌سر نادیده می‌گیرد. او در این باره می‌گوید:

"چرا سندیکا نتوانست به بیش‌تر خواسته‌های کارگران برسد؟ چرا حدود ۳۰ نفر از همکاران‌تان هنوز با حکم اخراج، بیکار هستند؟ و چرا دو نفر از اعضای هیئت مدیره روزهای سختی را در زندان می‌گذرانند؟ آیا فکر می‌کنید که علت این ناکامی و شکست فقط سرکوب است؟ بدون شک، سرکوب عامل بسیار مهمی در ناکامی سندیکای شرکت واحد است. اما سندیکا برای مقابله با این سرکوب چه کار کرد؟ آیا سندیکا توانست توده کارگران شرکت واحد را برای مقابله با این سرکوب بسیج کند؟ انصاف حکم می‌کند که بپذیریم از زمان اعلام موجودیت سندیکا تا زمان سرکوب آن فاصله و فرصت بسیار کمی بود و درواقع سرکوبگران حتی فرصت مقابله با سرکوب را به کارگران ندادند. اما آیا در همان فاصله اندک چند ماهه، سندیکا به جای هدر دادن وقت و انرژی خود در مذاکره و چانه زنی با نوریان و سردار طلایی و سرهنگ زمانی و... و درواقع به جای دادن آدرس غلط به کارگران نمی‌توانست درجهت بسیج و متشکل کردن توده کارگران شرکت واحد برای مقابله با سرکوب قدم بردارد؟ آیا فهم این نکته دشوار بود که سرکوبگران در همان زمان مذاکره درواقع داشتند نقشه سرکوب شما را می‌کشیدند؟ شما نه تنها کارگران شرکت واحد را برای مقابله با سرکوب آماده نکردید بلکه به سرکوبگران فرصت دادید که خود را کاملاً آماده سرکوب کنند. شما نه تنها کارگران را به ادامه اعتصاب تشویق نکردید بلکه گول عوام فریبی شهردار تهران را خوردید و از کارگران خواستید به اعتصابشان پایان دهند. آیا فکر می‌کنید سندیکا نیروی بسیج کارگران برای مقابله با سرکوب را

نداشت؟ اما مگر شما نمی گفتید سندیکا ۸۰۰۰ نفر عضو دارد؟ اگر این ادعا واقعاً صحت داشت و دارد، کجا بودند این ۸۰۰۰ نفر در موقع اعتصاب و سرکوب فعالان سندیکا؟ از دو حال خارج نیست: یا این ادعا صحت نداشت که در این صورت هیئت مدیره سندیکا باید پاسخگو باشد، یا سندیکا واقعاً ۸۰۰۰ نفر عضو داشت اما برای بسیج متشکل و متحد این ۸۰۰۰ نفر هیچ کاری صورت نگرفت که بازهم هیئت مدیره باید پاسخگو باشد." (۱۱)

فرض کنیم ۸۰۰۰ هزار کارگر شرکت واحد کاملاً از آمادگی مقابله با سرکوب برخوردار بودند این اعتصاب تا کجا می توانست ادامه یابد. اگر رژیم اسلامی سطح مبارزه و نبرد را به فاز بالاتری ارتقا می داد که در عمل دیدیم دست به این کار زد آیا این ۸۰۰۰ نفر که آماده اعتصاب بودند از توان مبارزه در فاز بالاتر هم برخوردار بودند؟ تازه اگر آن‌ها دارای چنین ظرفیتی بودند باید وارد این نبرد می شدند. در این جا ارتقاء مبارزه کاملاً به شرایط عمومی جنبش مشروط می شود. و به تجربه دیدیم حمایت دیگر بخش‌های اردوی کار و زحمت از کارگران شرکت واحد در بهتر حالت از حمایت زبانی فراتر نرفت. بنابراین بدون توجه به شرایط عمومی جنبش به نحو اراده‌گرایانه خارج از توان عمومی کارگران گذار سریع و بی میانجی مبارزه به سطح بالاتر نه تنها مبارزه موثری را پیش نمی برد بلکه می تواند ضربات کاری بر تجربه، اعتماد و توان کارگران وارد آورد. ارنستو چه‌گوآرا این انقلابی‌ترین انقلابی‌ها یک بار شبیه این تعبیر گفته بود که کسی هنگام تعرض از آن اجتناب کند یا بی‌هنگام به آن دست زند ضربه جبران ناپذیری بر مبارزه وارد می کند.

محور دیگری که در ادبیات گرایش چپ‌روانه به وفور مشاهده می شود این است که هر مبارزه‌ای توسط کارگران در جامعه سرمایه‌داری مبارزه‌ای است علیه نظام سرمایه‌داری. به عنوان نمونه ناصر پایدار در این باره می گوید: "جنبش اخیر به تمام و کمال ضد کارمزدی است. ولو که محتوای مطالبه‌ی روزش ممانعت از اخراج چند کارگر باشد". چرا مبارزه علیه اخراج چند کارگر یک مبارزه‌ی ضدکارمزدی است؟ چرا "پرداخت دستمزد به کار خانگی مبارزه علیه سرمایه‌داری" است؟ چرا هر مبارزه در نظام سرمایه‌داری مبارزه‌ای است علیه نظام سرمایه‌داری؟ چرا مبارزه برای اصلاحات و بهبود شرایط طبقه، عصرش سپری شده است؟ پایدار در این باره پیش‌فرض‌ها و تزه‌ای دارد که ضروری است به آن توجه داشته باشیم. از نظر پایدار مبارزه با مضمون اصلاحات به طور کلی و در همه دوره‌ها مردود نبود، بلکه تا نیمه دوم قرن نوزده و با کمی ارفاق تا نیمه اول قرن بیستم کاری با معنا بود. چرا؟

پایدار در این باره می گوید: اشاره‌ی مارکس در فرمول‌بندی بالا، دایر بر امکان توسعه‌ی نیروهای مولده جامعه بورژوازی تا آخرین حد فراوانی در چهارچوب مقذور روابط بورژوازی، اشاره‌ای مربوط به دوران گذشته‌ی نظام بردگی مزدی است. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری دیر زمانی است، که در هیچ نقطه‌ای از دنیا چنین امکان و توان و ظرفیتی را با خود به همراه ندارد". او پس از این استدلال می گوید: "اولین نتیجه‌ی طبیعی قبول این وضعیت در مورد فاز کنونی انحطاط تاریخی سرمایه‌داری، این است که طرح هر نوع راهبرد، تحلیل و آلترناتیوی برای جنبش کارگری که متناظر با بسیج و سازمان‌یابی بلاواسطه‌ی توده‌های این جنبش علیه کارمزدی نباشد، یک راه حل عمیقاً کاپیتالیستی برای

ماندگارسازی این جنبش در داربست رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است". پس از نظر او "هر" توصیه‌ی برپایی هر نوع سازمان‌های توده‌ای با هر اسم و رسمی که پروسه‌ی تحقق مطالبات و انتظارات روز طبقه‌ی کارگر را به محور تعرض مستقیم علیه کارمزدی پیوند نزند، معنایش در بهترین حالت این است که نظام سرمایه‌داری و پذیرش مطلوب همه‌ی این مطالبات را با پروسه‌ی بازتولید و خودگستری متعارف خود پیوند بزند؛ چیزی که مطلقاً واقعیت ندارد و القای آن به توده‌های کارگر، سوای عوام فریبی عریان، هیچ چیز دیگری نمی‌باشد. سرمایه‌داری تاریخاً این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند در چهارچوب شرایطی به نام دوره‌های رونق، هم به ملزومات ارزش‌افزایی و حصول نرخ سود متناظر با توسعه‌ی خودپوی اقتصادی خود جواب گوید و هم وضعیت معیشتی نیروی کار را بهبود بخشد یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند".^(۱۲)

در این عبارات طولانی می‌توان دست‌کم سه تیز را در این جا مورد بحث قرار داد:

- ۱- امکان توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی
- ۲- چه نیروی باعث بهبود معیشت نیروی کار می‌شود
- ۳- تئوری فقر مطلق

بگذارید هریک از این تیزها را مورد ملاحظه قرار دهیم.

الف- امکان توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی

پایدار مدعی است که امکان توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی به دوران گذشته تعلق دارد. حالا مدتی است که توسعه‌ی نیروهای مولده در جامعه بورژوازی از رشد باز مانده یا ظرفیت آن به پایان رسیده است.

بگذارید در وهله‌ی نخست ببینیم این تیز تا چه حد به نظریه مارکسیستی وفادار است؟ می‌دانیم که مارکس در این باره صورت‌بندی معینی دارد که می‌تواند به بحث ما روشنایی ببیناند. او می‌گوید: "در مرحله‌ی معینی از توسعه، نیروهای تولیدی مادی جامعه در تعارض با روابط موجود تولید یا- این فقط همان چیز را به زبان حقوقی بیان می‌کند- در تعارض با روابط مالکیتی قرار می‌گیرند که تاکنون در چارچوب آن عمل می‌کرده‌اند. این روابط از شکل‌های توسعه به غل و زنجیرهای این شکل‌ها بدل می‌شوند. آن گاه عصری از انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود".^(۱۳)

چنان‌که مشاهده می‌کنیم مارکس نمی‌گوید که در سرمایه‌داری نیروهای مولده توسعه نمی‌یابد بلکه می‌گوید این مناسبات تولیدی در برابر رشد نیروهای مولده به غل و زنجیر آن تبدیل می‌شود^(۱۴). یا در مانیفست با صراحت بیش‌تری در این باره حرف می‌زند او می‌گوید:

"بورژوازی بدون ایجاد انقلاب دایمی در ابزارهای تولید، و از این رهگذر بدون ایجاد انقلاب در مناسبات تولید، و همراه با آنها کل مناسبات جامعه، نمیتواند به حیات خویش ادامه دهد. برعکس، نخستین شرط هستی تمام طبقات پیشین حفظ شیوه‌های کهن تولید به شکل ثابت بوده است. ایجاد انقلاب پیاپی در تولید، آشفستگی بی‌وقفه تمام اوضاع اجتماعی، ناپایداری و بی‌قراری بی‌پایان دوران بورژوازی را از تمام دوران‌های پیشین متمایز می‌کند. تمام مناسبات

تثبیت شده و ساخت منجمد، همراه با زنجیره‌ای از پیش‌داوری‌ها و نظرات کهنه و مقدّس، فرو می‌پاشند، و هر آنچه به تازگی شکل گرفته است پیش از آن که قوام گیرد منسوخ می‌شود." (۱۵)

در این جا مارکس به اندازه‌ی کافی صراحت دارد و نیازی به واکاوی آن نداریم. البته در این جا یادآوری نکته‌ای لازم است. این روند خطی، یک دست و دایما فزاینده نیست و مسیری متناقض و متضاد طی می‌کند. آن چه مسلم است عوامل موثری در این روند نقش ایفا می‌کنند که می‌توان از میزان سرمایه استوار، پایین بودن هزینه‌ی به کار گیری ماشین آلات جدید نسبت به هزینه‌ی کار و کاهش قهری نرخ سود نام برد.

دوم: بگذارید این مساله را از نقطه نظر تاریخ سرمایه‌داری مورد ملاحظه قرار دهیم. می‌دانیم که سرمایه‌داری تحولات و دوران‌های معینی را پشت سر گذاشته است مهم‌ترین مشخصات این دوران‌ها را مندل چنین برشمرده است: دوره اول از پایان قرن هیجده تا ۱۸۴۷: در این دوره با غلبه‌ی مانوفاکتور مواجه-ایم که در تکامل خود به انقلاب صنعتی می‌انجامد. در این مرحله اما هنوز کاردستی غالب است.

دوره‌ی دوم از ۱۸۴۷ آغاز تا ۱۸۹۰ ادامه می‌یابد. انقلاب اول تکنولوژیک در این زمان رخ می‌دهد. ماشین بخار به وسیله ماشین ساخته می‌شود. کشتی بخار، راه آهن، صنایع آهن و فولاد در این مرحله اختراع و راه‌اندازی می‌شود، و ذغال سنگ ماده‌ی اصلی سوخت این دوره را تشکیل می‌دهد.

دوره سوم از ۱۸۹۰ شروع تا جنگ دوم جهانی ادامه می‌یابد. انقلاب دوم تکنولوژیک در این مقطع اتفاق می‌افتد و موتورهای درون‌سوز، موتورهای

الکتریکی کشتی‌های فولادی ساخته می‌شود. نفت ماده اصلی سوخت این دوره به شمار می‌رود.

دوره‌ی چهارم از جنگ دوم جهانی آغاز و تا ۱۹۹۰ ادامه می‌یابد. بر اثر انقلاب سوم تکنولوژیک ماشین‌های الکترونیک، صنایع اتوموبیل، کالاهای مصرفی با دوام، پتروشیمی ساخته می‌شود. انرژی هسته‌ای به عنوان نوع جدیدی از منبع انرژی شناخته می‌شود.

حادثه دیگری که در این دوره اتفاق می‌افتد پیوند مستقیم بین تحقیقات علمی و تولید سرمایه‌داری است، به طوری که نوآوری علمی و فنی به رشته‌ای از واحدهای سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. مارکس به این روند در گرندریسه اشاره کرده اما از سال‌های چهل قرن بیست، این امر شروع شده و به خصوص از انقلاب سوم تکنولوژیک به صورت امر واقعی در می‌آید. پیوند بین تحقیقات علمی و نوآوری تکنیکی در صنایع جنگی شکل اصلی به خود گرفت. در این جا شاخص رشد را در حوزه آزمایشگاه، تعداد دانشمندان و هزینه تحقیقات دنبال می‌کنیم:

آزمایشگاه‌های تحقیقاتی تحت کنترل واحد سرمایه‌داری در امریکا در آغاز جنگ اول، کمتر از صد واحد بودند. در ۱۹۲۰، به ۲۲۰ واحد و در ۱۹۶۰ به ۵۴۰۰ واحد رسیدند. در ۱۹۴۱ تعداد دانشمندان^۱ که مستقیماً در استخدام واحدهای صنعتی بودند ۸۷ هزار نفر بود، در ۱۹۶۱ بیست سال بعد به ۳۸۷ هزار نفر یعنی ۴ برابر می‌شود. سومین آمار هزینه‌ی تحقیقات در تولید سرمایه‌داری به کار گرفته شده است در ۱۹۲۸ این میزان ۱۰۰ میلیون دلار، در سال ۱۹۵۳، ۵ میلیارد دلار؛ در سال

۱۹۵۹، به ۱۲ میلیارد دلار و در سال ۱۹۶۵، ۱۴ میلیارد و در سال ۱۹۷۰، ۲۰ میلیارد رسیده است.

از اواسط سال‌های ۹۰ به بعد یک سری نوآوری‌های فنی نیز در تولید سرمایه‌داری به کار گرفته شد که در رشد بارآوری تاثیر قابل ملاحظه‌ای از خود برجای گذاشت. اما از این نوآوری نمی‌توان به عنوان یک انقلاب فنی یاد کرد. این‌ها عبارتند از تکنیک اطلاعاتی، نرم افزار، اینترنت تله‌کومینیکاسیون، شبکه‌های دیجیتال، ساتلایت رشته‌های اپتیک ربات‌ها و بیوتکنولوژیک.

آن چه در این محور لازم است گفته شود این است که فرض کنیم گرایش عمومی سرمایه‌داری از حیث نیروهای مولده خصلت انحطاطی دارند چرا هر کشور سرمایه‌داری معین الزاما سیر انحطاط را طی می‌کند به عنوان نمونه رشد هند یا برزیل در این دوره‌ی معین را چگونه باید توضیح داد؟

سوم: اگر تحول سرمایه‌داری انکارنشده‌ی است، چرا سرمایه‌داری بدون ایجاد انقلاب دائمی در ابزارهای تولید نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد؟ مارکس در کاپیتال این نکته را به روشنی تبیین می‌کند و مساله را با فشار رقابت میان سرمایه‌های منفرد توضیح می‌دهد، فشاری که واحدهای سرمایه‌داری را وا می‌دارد که به نوآوری فن‌آورانه دست یازند. تا آن‌ها را توانا سازد که از هزینه‌های کار بکاهند و در رقابت با حریفان خود ورشکست نشوند. اما مارکس در این باره به عامل دیگری هم اشاره می‌کند که همانا مبارزه‌ی کارگران علیه سرمایه است. لیبوویتز در این باره در پیوند با این موضوع به همین نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: "اگر [کتاب] سرمایه به مبارزه‌ی کارگران برای برآوردن نیازهای خود به رشد و تکامل بذل توجه نمی‌کند، پس چه نیرویی سرمایه را به پیش می‌راند؟"

سکوت حول مقاومت مزدبگیران، سبب پیدایش یک جایگزین نظری شده است که رشد نیروهای مولده در سرمایه‌داری را با تقابل سرمایه‌های منفرد توضیح می‌دهد. این امر در تقابل با دغدغه‌ی مارکس در پیوند با تشریح ورود ماشین‌ها "هم‌چون چیزی ناشی از تعامل با کار زنده، بدون ارجاع به سرمایه‌های دیگر" است، آن چه در این جا به چشم می‌خورد توجه به سازوکار رقابت بین سرمایه‌داران فردی در ایجاد نوآوری است (مارکس ۱۹۷۳: ۷۷۶-۷). همان که مارکس از به کارگیری آن در جریان نگارش گروندریسه (و پس از آن) در نتیجه یک توضیح بیرونی، اکراه داشته و آن را رد می‌کرده است، به جای یک بررسی درونی مبتنی بر تقابل بین سرمایه و کارمزدی می‌نشیند، آن چه در این جا از دست می‌رود، ارزیابی میزان تاثیر مبارزات کارگران بر روند تحولات و تحمیل ضرورت دائمی ایجاد دگرگونی‌ها و نوآوری‌های تعیین‌کننده در ابزار تولیدی است."

چهارم: نکته‌ی بعدی که ضروری است به آن اشاره شود این مطلب است که ویژگی این بحث در دوران جدید کدام است. در شرایط کنونی آنچه تردید بردار نیست رشد نیروهای مولده در سرمایه‌داری است. حالا بحث بر سر رشد یا توقف آن نیست بلکه بحث بیش‌تر پیرامون "نابینایی عصری روشنگری" و سوبیه منفی و "ویران‌گر پیشرفت" متمرکز است. به عنوان نمونه میشل لووی که حول این موضوع حساسیت ویژه‌ای از خود نشان داده در این باره چنین می‌گوید: "امروز بشر به خاطر پیشرفت فنی نه تنها خود را در معرض تهدید مداوم جنگ اتمی می‌بیند، بلکه به سرعت نیز به یک عدم تعادل فاجعه آمیز محیط زیستی سیاره زمین نزدیک می‌شود" (۱۶)

پنجم: این تز که نیروهای مولده در چارچوب سرمایه‌داری نمی‌تواند رشد کند به طرفداران نظریه‌ی نیمه فئودال نیمه مستمره و "وابستگی" تعلق دارد. ما پیش‌تر البته با این تز در کنکره هفت کمینترن آشنا بودیم. در این کنگره تز امپریالیسم مانع پیشرفت کشورهای پیرامون می‌شود علی‌رغم مخالفت مستدل چپ‌های بریتانیا و هند به تصویب می‌رسد (۱۷) و در ایران خود ما سازمان پیکار در اوایل انقلاب از چنین تزی جانبداری می‌کرد. بعد از این سال‌های طولانی پایدار دارد همان حرف‌های نادرست را تحویل جنبش کارگری می‌دهد. اگر بتوان این محورها را جم‌بندی کرد باید گفت باور به گرایش خطی پیشرفت برای همه‌ی کشورها یا عدم پیشرفت کشورهای پیرامونی به یکسان نادرست است و در میدان تجربه نمی‌توان صحت آن را ملاحظه کرد.

ب- چه نیروی باعث بهبود معیشت نیروی کار می‌شود

پایدار می‌گوید "سرمایه‌داری تاریخا این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند در چهارچوب شرایطی به نام دوره‌های رونق، هم به ملزومات ارزش‌افزایی و حصول نرخ سود متناظر با توسعه‌ی خودپوی اقتصادی خود جواب گوید و هم وضعیت معیشتی نیروی کار را بهبود بخشد یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". واژه کلیدی در این عبارت "بتواند" است مطابق با این تفسیر آن نیروی که در مرحله‌ی معینی از تاریخ سرمایه‌داری باعث بهبود وضعیت معیشتی نیروی کار بوده، خود سرمایه‌داری بوده است. در این جا معلوم می‌شود که این طبقه کارگر نبوده است که با مبارزه خود، سرمایه‌داری را مجبور کرده است برخی از حقوق انسانی را بپذیرد بلکه این سرمایه‌داری است که بانی و

فاعل بهبود شرایط نیروی کار تلقی می‌شود. این ادعا اما با تجربه و تاریخ جنبش کارگری خوانایی ندارد. تاریخ سرمایه‌داری تا زمان طولانی حق تشکل از جمله اتحادیه کارگری را به رسمیت نشناخته است. حالا همه می‌دانند که بیمه بیکاری و بهداشت پدیده‌ای است که قدمت چندانی ندارد و به دوره‌ی بعد از جنگ دوم جهانی تعلق دارد. این حرف به این معنا نیست که تا پیش از این دوره در برخی از کشورها از این حقوق خبری نبود بلکه منظورم این است که به عنوان پدیده‌ای نسبتاً عمومی بعد از جنگ جهانی دوم- البته در کشورهای پیشرفته به عنوان یک حق جا افتاده- پذیرفته شده است. و پذیرش این حق مرهون نبرد مداوم جنبش کارگری و محرومان جامعه بوده است مثل پذیرش حقوق زنان یا سیاهان.

ج- تئوری فقر مطلق

پایدار در همان عبارت نکته‌ی دیگری را هم طرح می‌کند که هر چند با عنوان تئوری معروف فقر مطلق بیان نمی‌شود اما از همان درون‌مایه برخوردار است او می‌گوید سرمایه‌داری تاریخا این مرحله را پشت سر نهاده است، که بتواند ... وضعیت معیشتی نیروی کار ... یا حتی همان سطح موجود را تضمین کند". یا در جای دیگر در پیوند با شرایط نیروی کار می‌گوید "در بخش ناچیزی از جهان سرمایه "کاریکاتور پوسیده‌ای از یک رفاه مستهلاک" وجود دارد. این جا ما با همان تز فقر مطلق رو به رو هستیم که ربطی به نظریه مارکسیستی دستمزد و فروش نیروی کار ندارد. این نه مارکس بلکه مالتوس و لاسال به تاسی از او بود که از "قانون آهنین دستمزدها" صحبت به میان آورد (۱۸). مندل

در این باره می‌گوید "این پندار که دستمزدهای حقیقی کارگران مدام گرایشی نزولی دارند با اثر مارکس کاملاً بیگانه است؛ این پندار را مالتوس تدوین کرد، و لاسال که از "قانون آهنین دستمزدها" سخن می‌گوید دوباره آن را عنوان کرد." مندل می‌گوید "رومان روسدولسکی همه قسمت‌هایی از آثار اقتصادی مارکس را که به نظریه دستمزد که مربوط می‌شود گردآوری کرده و فقط یک نکته را یافته است که در مورد امکان افزایش دستمزدهای حقیقی در صورت ازدیاد تعیین‌کننده باروری می‌تواند دستاویزی برای گمراهی به دست دهد." (۱۹) مندل نکته جالبی را هم در مقاله‌ی دیگری طرح می‌کند و می‌گوید "مارکس به طور قطعی این امر که در شیوه تولید سرمایه‌داری وضعیت کارگران در راستای یک خط مستقیم بهبود می‌یابد را رد کرده است" (۲۰). اگر شرایط کارگران مدام گرایش نزولی نشان نمی‌دهد و یا در راستای یک خط مستقیم بهبود نمی‌یابد پس کدام صورت‌بندی از این مساله حق مطلب را ادا می‌کند؟

مارکس می‌گوید: "انسان به علت خصلت نامحدود و منعطف نیازهایش از همه‌ی حیوانات دیگر متمایز است... میزان و سطح نیازهای زندگی انسان که ارزش کامل و کلی آن‌ها تشکیل‌دهنده‌ی ارزش نیروی کار او است خود در معرض صعود و سقوط قرار دارد." اما نیروی کار مگر یک کالا نظیر کالاهای دیگر نیست؟

مایکل لبوویتز کسی که به نحو درخشانی نظریه کارمزدی مارکس را تبیین کرده است می‌گوید:

نیروی کار به دلیل خصلت متغیر درک انسان‌ها از ضرورت، یک کالای "ویژه" است - کالایی متفاوت از همه کالاهای دیگر، ارزش این کالا شامل چیزی است

که مارکس آن را "عنصر تاریخی - اجتماعی" نامید: "این عنصر تاریخی - اجتماعی مستتر در ارزش کار می‌تواند گسترش یافته یا محدود گردد یا آن که به کلی از میان برخاسته و منهدم شود و در نتیجه چیزی جز حد و مرز جسمانی صرف به جای نماند".

او می‌گوید: کارگران "برای برآوردن نیازهای رفع نشده اجتماعی خویش و برای دست‌یابی به یک سهم کمی معین در ثروت عمومی رو به رشد مبارزه می‌کنند" (مارکس 312: 1971). آن‌ها برای افزایش سطح دستمزدها در جهت مخالف سرمایه فشار می‌آورند. پس روشن است که مبارزه طبقاتی برای تعیین سطح دستمزدها بسیار مهم است. (۲۱)

اگر این تاکیدات درست را در کنار هم قرار دهیم یگ گرایش رازآلود و ناشناخته در سرمایه‌داری وجود ندارد که سطح زندگی کارگران را مدام کاهش دهد. این امر نتیجه‌ی درجه نازل مبارزه طبقاتی در یک دوره‌ی معین است - نظیر دوره‌ی ما - و با گسترش مبارزه طبقاتی دستمزد و سطح زندگی کارگران می‌تواند رو به افزایش بگذارد.

این تز به لحاظ تاریخی نیز نادرست است همه می‌دانند که در دوره‌ی بعد از جنگ دوم و با تکوین دولت رفاه حقوق کارگران نه تنها نسبت به دوره‌های تاریخی دیگر کمتر نبوده است بلکه بیش‌تر هم شده است. دستیابی به این حقوق را به پای لطف و مرحمت طبقه سرمایه‌دار واریز کردن همان قدر اشتباه است که انکار واقعیت آن. مندل در باره این دوره می‌گوید:

"چرخه‌ی طولانی دیگری که با جنگ جهانی دوم شروع شد و هنوز ادامه دارد، اجازه بدهید آن را چرخه‌ی ۱۹۶۵-۱۹۴۰ یا ۱۹۷۰-۱۹۴۰ بنامیم - برخلاف چرخه‌ی [۱۹۴۰-

۱۹۱۳] نه با رکود اقتصادی، بلکه با رونق اقتصادی مشخص می‌شود و به دلیل این رونق اقتصادی فضای مذاکره و گفتگو بین طبقه سرمایه‌داری گسترش یافته است. بنابراین در نتیجه این امر امکان تقویت نظام بر پایه سازش با کارگران به وجود می‌آید، این سیاست در مقیاس بین‌المللی در اروپای غربی و امریکای شمالی عمل می‌کند و ممکن است در آینده‌ای نزدیک به چندین کشور در اردوپای شرقی نیز گسترش یابد. این سیاست سرمایه‌داری جدید بر پایه همکاری نزدیک بین بورژوازی توسعه‌طلب و نیروهای محافظه کار جنبش کارگری استوار است و اساساً با فرایند بالا بردن معیارهای زندگی کارگران تداوم می‌یابد." (۲۲)

اما این بحث به لحاظ عملی چه نتایجی در بر دارد؟ اولاً مبارزه و کشاکش بر سر سهم در توزیع سود به بهانه مبارزه علیه سود ناچیز شمرده نمی‌شود. ثانیاً مبارزه برای برپایی اتحادیه انکار نمی‌شود ثالثاً مبارزه‌ی اتحادیه لازم است اما کافی نیست رابعاً تکوین عامل تاریخی بر بستر همین مبارزه محدود و اقتصادی است که پا می‌گیرد و اعتماد به نفس کارگران شکل می‌گیرد. این‌ها نکاتی است که الکس کالینیکوس به خوبی آن‌ها را بر شمرده است او می‌گوید:

"برخلاف افسانه‌ی رایج، مارکس "قانون آهنین دستمزدها"ی مالتوس را نمی‌پذیرد، قانونی که بر طبق آن درآمدهای کارگران به حداقل بخور و نمیر معیشت جسمانی گرایش دارد... برعکس، شاید بتوان سهم سودها را (ولدا دستمزدها را) در هر جایی در محدوده‌هایی که این حداقل جسمانی ایجاد می‌کند و ارزش خالصی که کارگران پدید می‌آورند، تعیین کرد: "تثبیت درجه‌ی

واقعی سود را فقط مبارزه‌ی مداوم میان سرمایه و کار محرز می‌سازد... قضیه خود را در مسئله‌ی نیروهای رزمنده‌ی مورد نظر حل می‌کند".

این تحلیل... مارکس را به این جا می‌رساند که در اتحادیه‌های کارگری به دیده‌ی مثبت می‌نگرد، زیرا هر قدر کارگران بهتر سازمان‌یافته باشند، در مبارزه بر سر توزیع، بهتر نتیجه می‌گیرند. با این همه، اتحادیه‌های کارگری به جای برانداختن تمامی استثمار سرمایه‌داری فقط با پی‌آمدهای آن می‌جنگند؛ تسلط سرمایه‌داران بر سرمایه‌گذاری، و قدرت حاصل از آن برای افزایش نرخ بیکاری و بدین‌سان تضعیف موقعیت چانه‌زنی کارگران، به سرمایه‌داران درهم‌سیتزی‌های صرفاً توزیعی امتیازی بنیادی می‌بخشد".

کالینیکوس صرفاً نقشی بازدارنده برای این سطح از مبارزه و تشکل متناسب با آن قایل نیست، بلکه برای آن جنبه‌ی اثباتی و سویی‌ی نفی‌کنندگی هم قایل است. او در ادامه می‌گوید:

"از دیدگاه مارکس مهم‌ترین کارکرد اتحادیه‌های کارگری نقش آن‌ها در افزودن به اعتماد به نفس کارگران و تحکیم تشکیلات آن‌هاست. تجربه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، حتی بر سر موضوع‌های اقتصادی نسبتاً محدود، به کارگران یاری می‌رساند تا خود را از صورت قربانیان محض استثمار به فاعل‌های خودآگاهی دیگرگون کنند که به نحو دم‌افزون خواهان به عهده گرفتن وظیفه‌ی دگرگونی اجتماعی‌اند-بدین‌سان، فرآیند اخیر را باید به عنوان "تطابق دگرگونی در اوضاع و احوال و فعالیت انسانی یا خود-دگرگونی دریافت". (۲۳)

یکی دیگر از جلوه‌های سیمای گرایش چپ‌روانه در جنبش کارگری کشور ما ضدیت با هر نوع تشکل غیرشورایی است. آن‌ها از شورا البته درک معینی دارند که می‌توان آن را روش تصمیم‌گیری نامید. از نظر آن‌ها ساختار دموکراتیکی که نمایندگان خود را تعیین می‌کند شورا نامیده می‌شود یا تصمیماتی که در مجمع عمومی اتخاذ می‌شود شورا اطلاق می‌گردد. در حالی که هر شورای واقعی به مجمع عمومی اتکا می‌کند اما هر مجمع عمومی شورا نیست. یا شورا بنا به تعریف بر اراده‌ی فعال کارگران استوار است و از ساختار دموکراتیک برخوردار است اما هر ساختار دموکراتیکی شورا نیست. شورا قبل از هر چیز و پیش از هر چیز بر کنترل کارگران بر روند تولید استوار است. فروکاستن این وظیفه به موازین اداری قبل از هر چیز ضدیت با شورا را نشان می‌دهد و مفهومی کژدیسه و ابتر را در میان کارگران تبلیغ می‌کند. متأسفانه ما در جنبش کارگری با تبلیغ ایده شورا و نمایش برتری آن نسبت با سایر اشکال تجمع کارگری روبه‌رو نیستیم بلکه با ضدیت طرفداران شورا با تشکل‌های دیگر مواجه هستیم. یک خط اصولی بنا بر تعریف تشکل‌های کارگری را در برابر هم قرار نمی‌دهد بلکه همه‌ی آن‌ها را در تکوین اراده مستقل طبقه کارگر ضروری می‌داند. تیم ورزشی خاصیتی دارد که کارکرد صندوق هم‌یاری را مختل نمی‌کند، بلکه آن را تکمیل می‌کند. تعاونی کارگری تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند جایگزین اتحادیه شود؛ و به طریق اولی اتحادیه نباید در برابر شورا قرار گیرد جهان چون خط و خال و چشم و ابرو ست که هر چیزی به جای خویش نیکوست. هریک از این سطوح سازمان‌دهی وظیفه‌ی معینی دارد که در مسیر

خود اراده‌های پراکنده کارگران را گرد می‌آورد و به تجمع تاریخی طبقه کارگر یاری می‌رساند. گرایش‌های مختلف کارگری تحت هیچ شرایطی نباید مبارزه‌ی نظری خود را معلق کنند بلکه آن‌ها باید استوارتر و منسجم‌تر از هر زمانی، بحث و تبادل نظر و جدل فکری را سازمان دهند و بر مسیر راهپیمایی جنبش کارگری روشنایی بیافکنند. اما آن‌ها نباید جایگاه مبارزه نظری یا حتی پی‌ریزی تشکل‌های حزبی را با همکاری طبقاتی در سطح اقتصادی مخدوش کنند. این توقع البته برای چپ ایرانی که مادرزاد و تا مغز استخوان فرقه است انتظار عبثی است. بی سبب نیست در باره ما چپ‌ها گفته می‌شود که با یک نفر حزب می‌سازیم و با دو نفر انشعاب. به راستی این حرف سرگذشت ما را روایت نمی‌کند؟ متأسفانه گرایش راست و چپ‌روانه در کشور ما با این تئوری‌های نادرست نه تنها به این فرآیند سازمان‌یابی یاری نمی‌رسانند بلکه بار خاطر آن را فراهم می‌سازند.

حشمت محسنی

۲- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری

۳- سندیکا مردمی ترین نهاد مدنی، مازیار گیلانی نژاد، عضو هیات موسس سندیکاهای کارگری ایران.

۴- درباره هیات موسسان سندیکاهای کارگری، هیات اجراییه هیات موسسان سندیکاهای کارگری.

۵- (آیا: انجمن صنفی " همان " سندیکا " است؟) اندیشه و جامعه شماره ۲۳ ص ۲۲)

۶- به نقل از "هیئت موسسان سندیکاهای کارگری کجا ایستاده است؟" امیر پیام.

۷- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری.

۸- جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز، ناصر پایدار، نگاه شماره ۲۲.

۹- یک نمونه از نادیده گرفتن این منطق و اثرات منفی آن را می توان در جنبش اخیر الکفایه در مصر مشاهده کرد.

یکی از رهبران این جنبش به خوبی بر این انحراف انگشت گذاشته و می گوید: " تاملار وجوبه هم چنین دلیل دیگر

بحران در جنبش کفایه را در این می داند که این جنبش هرگز نتوانست به یک جنبش اعتراضی توده ای تبدیل شود،

زیرا که جنبش کفایه، به جای این که خواسته های خود را به حوزه اجتماعی و اقتصادی یعنی حوزه هایی گسترش

دهد که توده ها در زندگی روزمره خود با آن سر و کار دارند، خواسته خود را حول مسائل سیاسی مربوط به انتخابات

ریاست جمهوری و تغییراتی در قانون اساسی معطوف داشت و این را تاملار، دلیل عدم موفقیت این جنبش در تبدیل

شدن این حرکت به جنبش توده ها می داند." چپ مصر به میدان مبارزه باز می گردد. برگردان: حیدر جهانگیری.

۱۰- مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس، مترجم حسن مرتضوی.

۱۱- سندیکا: از این جا مانده و از آن جا رانده! محسن حکیمی .

۱۲- جنبش کارگری ایران: موقعیت کنونی مبارزه و راه کارهای روز، ناصر پایدار، نگاه شماره ۲۲.

۱۳- درآمدی تاریخی بر نظریه ی اجتماعی، الکس کالینیکوس، اکبر معصوم بیگی، ص ۱۷۲

۱۴- سام گیندین در این باره عبارتی دارد که به این موضوع به نحو طنزآمیز پاسخ می دهد: "موضوع این است که

اگر منتظر آن هستیم که سرمایه داری به این علت که مناسبات اجتماعی اش مانع رشد نیروهای تولید می شود، به

بحران نهایی خود برسد، احتمالاً باید همیشه منتظر بمانیم". سوسیالیسم "با دیدگانی هشیار": پیشرفت توانایی-

های کارگران، سام گیندین، ص ۱۱۹.

۱۵- مانیفست کمونیست، ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان، در مجموعه مقالات مانیفست، پس از ۱۵۰ سال،

ص ۲۸۰، نشر آگه ۱۳۸۰

۱۶- میشل لووی تغییر جهان، میشل لووی، حسن مرتضوی، ص ۳۳

۱۷- بررسی نظریه های مربوط به امپریالیسم، محمد رضا سوداگر ص ۷۱

۱۸- درآمدی به نخستین مجلد سرمایه، ارنست مندل، بابک احمدی، ص ۶۲.

۱۹- علم اقتصاد، ارنست مندل، هوشنگ وزیری، ص ۱۶۳.

۲۰- سیاست، اقتصاد، فلسفه صد سال پس از مارکس، سعید دوستی ص ۲۰.

۲۱- فراسوی سرمایه، مایکل لیوویتز، فروغ اسدپور، ص ۱۹۰. نشر بیدار.

اتحادیه ی جنبش اجتماعی

۲۲- اقتصاد سیاسی، ارنست مندل، کمال خالق پناه، ص ۹۸.

۲۳- درآمدی تاریخی بر نظریه ی اجتماعی، الکس کالینیکوس، اکبر معصوبیگی، ص ۱۷۸-۱۷۷.

نهادی شده است... بنابراین تعیین "سطح آگاهی طبقاتی کارگران" براستی امر دشواری است. اما به تجربه می‌دانیم و همان طور که گرامشی به درستی یادآور شده است آگاهی کارگران یک آگاهی متناقض است عناصری از آگاهی در نفی وضع موجود با عناصری از آگاهی که در چارچوب وضع موجود اند با هم هم-زیستی دارند. به علاوه اگر یک ارزیابی عینی و ابژکتیو از جنبش کارگری در شرایط کنونی به دست دهیم، ملاحظه می‌کنیم که بخش‌های قابل توجهی از کارگران، به واسطه مبارزه‌ی درخواستی به میزان چشم‌گیری از آگاهی اتحادیه‌ای برخوردارند. بی‌اعتنایی و منزوی کردن نهادهای شبه کارگری رژیم، برداشتن گام‌های عملی در برپایی سندیکا (شرکت واحد و هفت تپه) این مدعا را تایید می‌کند.

مصاحبه مجله آرش با حشمت محسنی

به نظر شما سطح آگاهی طبقاتی کارگران ایران در چه مرحله‌ای است؟

پاسخ به این پرسش کاری است سخت دشوار. چرا که در ایران ما با کارهای میدانی یا نظرسنجی در میان کارگران یا روزنامه‌ها یا مجلاتی که به نحوی از انحاء آرزوها، گرایشات و سطح افکار آنان را در مقیاس سراسری پوشش دهد محروم هستیم. ما نمی‌دانیم کارگران ساعات فراغت خود را چگونه سپری می‌کنند از کدام فیلم‌ها خوش شان می‌آید یا چه روزنامه‌ای می‌خوانند. به زیارت می‌روند یا نه. سطح تحصیلات آن‌ها به چه میزان است، پاتوق‌ها و محل‌های که تجمع می‌کنند به چه میزان و کدام اند، از چه سنت‌های قومی یا مذهبی برخوردارند، تا چه حد ریشه روستایی دارند و یا فرهنگ شهرنشینی به چه میزان

در این مرحله از جنبش طبقه کارگر ایران، پیشنهادهای عملی و ملموس شما برای تشکل‌یابی این طبقه چیست؟

پیشنهاد من برای تشکل‌یابی طبقه کارگر اتحادیه‌های جنبش اجتماعی است. در طرح پیشنهادی من، سازمان‌دهی کارگران از نقطه تولید فراتر می‌رود و دامنه وسیع‌تری را دربر می‌گیرد. در این طرح، دغدغه اصلی نه قانونی بودن تشکل، بلکه کارایی آن در عمل است. این طرح از مدل‌های تاکنونی اتحادیه‌ها فراتر می‌رود و از آن‌ها در حوزه‌هایی متمایز می‌شود. بحث اتحادیه‌های جدید اجتماعی بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث‌ها سه موضوع محوری برجسته بود: الف - چالش با بوروکراسی در اتحادیه‌ها؛

ب- تغییر لایه بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...);

ج- رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...).

اتحادیه‌های جنبش اجتماعی، سازماندهی پیکار کارگران علیه سرمایه را در دستور قرار می‌دهد. آن‌ها وحدت کار با سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه برعکس تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. آن‌ها ابزار مبارزه طبقاتی اند و از ادغام شدن در نظام دوری می‌جویند. اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از سندیکاهای کلاسیک تا حدی متمایز اند این تمایز، قبل از هر چیز در ساختار و نیروی ترکیبی آن‌ها است. اگر سندیکای کلاسیک، کارگران را در محل تولید و فراتر از آن در محل کار سازمان می‌دهد، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از نقطه-ی تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را هم چون محلی برای سازمانیابی آن‌ها در نظر می‌گیرند. آصف بیات این نوع سازمان‌یابی را به عنوان "اتحادیه‌های کارگری خیابانی" مشخص می‌کند. او در این باره می‌گوید "یک شیوه‌ی دیگر برای از میان برداشتن رقابت بین کارگران بخش غیر رسمی، ایجاد اتحادیه‌های کارگری خیابانی است. این‌ها سازمان‌هایی هستند که می‌توانند صدها هزار نفر عناصر مجزا از هم را که ظاهراً در این اقیانوس پهناور فعالیت‌های غیر رسمی شناورند گرد هم آورند. بنگاه‌ها، کارگاه‌ها و فروشندگان خیابانی می‌توانند برای بهبود کسب و کار خویش، حمایت از منافع خود در برابر مغازه‌داران و دیوان‌سالاران دولتی دست به اتحادیه‌های رسمی و غیررسمی بزنند." چنان که ملاحظه می‌کنیم اجتماعی بودن اتحادیه‌های جنبشی صرفاً بر

سازمان‌دهی در محل تولید یا محل کار تاکید ندارد بلکه علاوه بر آن بر گسترش پایه‌ی اجتماعی اتحادیه در محیط زیست آن‌ها نیز تاکید دارد. محور دیگری که مرز این تشکل را متمایز می‌سازد، ساختار این نوع اتحادیه است. در اولی ما با ساختاری کاملاً دموکراتیک با اعضا و اساسنامه مشخص و اندام‌ها و نهادهای قانونی و با دفتر و دستک مواجه ایم؛ در دومی اما با ساختاری روبه‌رو-ایم که خصلت جنبشی دارد، روابط درون آن بر "اساسنامه نانوشته" استوار است، ترکیب آن بیش از این که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری تکیه دارد، روابط درونی آن از هر نوع شیوه‌ها و مناسبات سلسله مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند. مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه به قول واترمن با فرا رفتن از مدل‌های سازمان‌دهی هرمی، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد؛ و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، افقی، غیرمتمرکز و خودیارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد. ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه بیش از آن که از ساختار سازمانی نهادی شده و عمودی برخوردار باشد، بیش‌تر شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود. به گفته‌ی واترمن "شبکه‌بندی" بیش‌تر به ارتباطات اشاره دارد تا نهادها. "این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر سازمان‌دهی شده‌اند و حداقل در بعضی زمینه‌ها از سلسله مراتب و بوروکراسی و حتی گاه از قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کنند". البته اتحادیه جنبش اجتماعی با سازمان‌های غیر رسمی یا غیرسلسله‌مراتبی هم سان نیست. اتحادیه‌های جنبش اجتماعی عمدتاً از چنین ساختاری برخوردارند، اما این امر

مطلق نیست، و گاهی می‌تواند ساختار دیگری را هم دربر گیرد. به علاوه اتحادیه جنبش اجتماعی ضرورتاً غیر قانونی نیستند و حتی در کشورهای پیرامونی هم می‌توانند خود را ثبت و قانونی کنند. به عنوان نمونه می‌توان از اتحادیه کارگری فلیپین نام برد. آن چه در این جا مورد تاکید است مناسب بودن این شکل از سازمان‌دهی در پیوند با شرایط ویژه و ساختار خاص اردوی کار و زحمت ایران است و نه برشماری مختصات عام و فراگیر برای هر نوع ساختار اتحادیه‌های جنبش اجتماعی.

در اتحادیه جنبش اجتماعی، به جای سیستم نظارت از بالا به پایین، انطباط، وفاداری و اطاعت کورکورانه در مبارزه؛ ارتباطات بر مبنای هم‌سرنوشتی، اعتمادهای متقابل و تجربه‌ی مشترک سازمان‌دهی می‌شوند و یا به دست می‌آیند. این مناسبات از درون کارخانه شروع می‌شود و به سطح محله، منطقه و سرانجام در سراسر کشور گسترش می‌یابد. اگر بخواهیم تمایز و وجه مشخصه‌ی جنبشی اتحادیه را در چند مولفه خلاصه کنیم می‌توان گفت:

- ۱- تکیه بر "اساس نامه نانوشته" تا بر اساس نامه رسمی - حقوقی
- ۲- تکیه بر فعالان (سازمان دهندگان، مشارکت کنندگان، هواداران و حامیان) تا بر اعضای رسمی
- ۳- تکیه بر سازمان‌دهی افقی تا سازمان‌دهی عمودی
- ۴- تکیه بر ارتباطات توده‌ای تا نهادهای رسمی
- ۵- تکیه بر کارکرد هدایت و هماهنگی با خصلت سیال تا رهبری رسمی و ثابت و از بالا به پایین.

آیا در این مرحله از جنبش کارگری ایران، می‌توان سخنی از گرایش‌های مختلف به میان آورد؟

پاسخ این پرسش قطعاً مثبت است ما هم اکنون پیرامون بدیل‌های پیشنهادی در امر سازمانیابی در جنبش کارگری با گرایش‌های مختلف و حتی متنافری مواجه ایم. برخی از سندیکای قانونی دفاع می‌کنند. مدافعان این نوع تشکل گرایش راست جنبش کارگری را نمایندگی می‌کنند. آن چه که گرایش راست در پیوند با سازمانیابی کارگری پیشنهاد و در عمل پیش می‌برد، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان گرایش راست، خواهان تشکلی اند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقابله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا اقلیت رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهایی از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقابله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آن‌ها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی - قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل تعدد دارند که به رژیم حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "همزیستی مسالمت‌آمیز"

کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاها تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آن‌ها را بیان می‌کنند. گرایش راست به رژیم انتقاد می‌کند که چرا "امر سه جانبه‌گرایی را از صورت نمایش به جلوه‌ای واقعی تبدیل" نمی‌کند.

در جنبش کارگری ما صرفاً گرایش راست وجود ندارد بلکه علاوه بر آن‌ها گرایش چپ هم وجود دارد. گرایش چپ، با برجسته کردن تفاوت سیاست خود با دیگران، یا تاکید افراطی بر خودویژگی‌اش، در استراتژی معطوف به سازمانیابی کارگران، این تمایز را چنان به یک اصل هویتی تبدیل می‌کند که خود فلسفه‌ی وجود این سیاست- که همانا متشکل کردن کارگران است- زیر سؤال می‌رود. در این روایت مرزهای هویت و تاکیده‌های سیاسی-نظری چنان پُر رنگ است که هیچ اشتراک نظر یا اتحادی در عمل با دیگران دیده نمی‌شود. واقعیت این است که روایت چپ روانه مدافعان زیادی در میان برخی از طرفداران جنبش کارگری چه به صورت آشکار و چه به صورت ضمنی دارد. به عنوان نمونه می‌توان برخوردهای فعالان لغو کار مزدی را نام برد که به طور پیگیر و پیوسته و با زبان پرخاش‌گرانه به گرایش‌های دیگر جنبش کارگری حمله می‌کنند. این دسته از رفقا با وجود این که شعارها و اهداف رادیکالی را تبلیغ می‌کنند، اما در برخورد با دیگران مدافعان جنبش کارگری از خود ناشکیبایی، برخوردهای افراطی و خصمانه نشان می‌دهند. آن‌ها بیش از این که خشم خود را به دشمن اصلی در برابر پیش روی جنبش کارگری معطوف سازند در برخی موارد به دیگر گرایش‌های جنبش کارگری متمرکز می‌کنند و آن‌ها را مانع اصلی سازمان‌یابی جنبش کارگری قلم‌داد می‌کنند. یک خوانش از ادبیات گرایش چپ

روانه نشان می‌دهد که آن‌ها مرز شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه را مخدوش می‌کنند. استقلال مبارزه اقتصادی را فی نفسه نمی‌پذیرند و از پیوند مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی درک معینی را تبلیغ می‌کنند. مطابق این روایت از مساله، مبارزه اقتصادی تا آن جا اهمیت دارد که در خدمت مبارزه سیاسی قرار گیرد و یا به آن فرا روید. آن‌ها مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب درهم می‌ریزند و سایر اشکال سازمان‌یابی کارگری غیر از شورا را بر نمی‌تابند.

گرایشی دیگری را که در جنبش کارگری می‌توان مشاهده کرد طرفداران کمیته کارخانه است. این گرایش البته درک معینی از این تشکل دارند که فاقد خصلت توده‌ای است و بیش‌تر فعالان و کارگران پیشرو را در بر می‌گیرد. به علاوه گرایش دیگر در جنبش کارگری وجود دارد که مجمع عمومی را تبلیغ می‌کند. و بالاخره از جمله گرایش‌های دیگری که می‌توان در جنبش کارگری سراغ گرفت گرایش موسوم به خط ۵ است که به نحوی از انحاء مخالف فعالیت احزاب در تشکل‌های توده‌ای اند.

اصولاً در مبارزه صنفی اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری ایران، مساله آگاهی طبقاتی چه مقدار نقش بازی می‌کند؟

آن طور که من از آگاهی طبقاتی می‌فهمم این مقوله ناظر است بر درک طبقه از کلیت خود در تمایز از طبقه و دولت مدافع آن، بیان منافع عمومی این کلیت در تمایز با منافع طبقه بورژوا به شکل متحد خود و برپایی سازمان سیاسی کارگری. اگر این عناصر با هم و در ترکیب با هم باشند می‌توان از وجود آگاهی

طبقاتی سخن به میان آورد. و به تجربه عینی می‌دانیم که در ایران و در شرایط کنونی این عوامل وجود ندارند. اما در سطح مبارزه‌ی اتحادیه‌ای آگاهی معینی وجود دارد. به قول گرامشی هر مبارزه‌ی خودبه‌خودی عناصری از آگاهی منطبق با خود برخوردار است. بنابراین فعلیت آگاهی اتحادیه‌ای پیش فرض مبارزه اتحادیه‌ای است. چرا که بدون وجود آن یکی از لوازم مبارزه‌ی اتحادیه‌ای غایب است. به علاوه اگر در سطح مفهومی بتوان این دو را از هم متمایز کرد در سطح واقعیت این کار شدنی نیست. واقعیت همیشه ترکیب و برآیند عوامل است. پرسش کلیدی این است که صرف وجود آگاهی اتحادیه‌ای^۱ به معنای آن است که کارگران از آگاهی طبقاتی برخوردار اند پاسخ من به این پرسش منفی است آگاهی طبقاتی آگاهی اتحادیه‌ای را در خود دارد اما به آن محدود نمی‌شود و از آن فراتر می‌رود از این رو رد پای آگاهی طبقاتی را نمی‌توان در مبارزات اتحادیه‌ای جستجو کرد مگر این که با مبارزه اتحادیه‌ای ارتقا یافته روبه‌رو باشیم.

ارتباط ساختار قدرت سیاسی سرمایه‌داری مذهبی در ایران را با روش‌های مبارزاتی طبقه کارگر، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در این پرسش ابهامی نهفته است و مراد آن کاملاً برایم روشن نیست. معهدا تا آن جا که من می‌فهمم می‌توانم بگویم خود خصلت مذهبی و ایدئولوژیک رژیم اسلامی و دوایر سیاسی- ایدئولوژیک رژیم در واحدهای اقتصادی تا سال‌های معینی یکی از موانعی بودند که مبارزه علیه حاکمیت را مخدوش می‌ساختند. واقعیت این است که بخش اعظم کارگران ایران به مذهب باور دارند و داعیه

مذهبی بودن حاکمیت نقش قابل توجهی در تولید و بازتولید ایمان مذهبی آنان بازی می‌کرد. و خود این امر تردیدهای جدی حداقل در دوران اولیه حیات این رژیم در میان کارگران ایجاد می‌کرد. نکته دیگری که حایز اهمیت است مالکیت دولت بر بخش اعظم بنگاه و واحدهای اقتصادی موجود است. این خصوصیت به سهم خود اثرات معینی در مبارزه کارگران با رژیم بر جای می‌گذارد. در این بنگاه‌ها به واسطه‌ی عامل فوق هر درگیری حتی اقتصادی محض، درگیری با دولت تلقی می‌شود و هزینه‌ی مبارزه را افزایش می‌دهد. نکته مهم دیگر سازمان دهی نهادهای کارگری (نظیر خانه کارگر، انجمن اسلامی و شوراهای اسلامی...) در ساختار قدرت سیاسی رژیم اسلامی است. این نهادها تا سال ۸۰ نقش مخربی در بیراهه کشاندن مطالبات آن، جلوگیری از مبارزات کارگران و در نهایت سرکوب آنان ایفا کرده‌اند.

معهدا جنبش کارگری در مبارزه خود هم از اشکال قانونی نظیر مراجعه به مقامات، طومار نویسی... و هم از اشکال فراقانونی نظیر تحصن، اعتصاب، راهبندان... سود برده است. می‌ماند اثرات و پی آمدهای این مبارزه با ساختار رژیم سیاسی. از آن جا که رژیم اسلامی یک رژیم رانتیر نفتی است، از آن جا که بخش قابل توجه درآمد آن بیرون از اقتصاد متعارف و خارج از مالیات مردم تامین می‌شود، از آن جا که همین امر استقلال قابل توجهی بدان می‌بخشد بنابراین روش‌های مبارزه قانونی و فراقانونی و اشکال متنوع آن تا زمانی که به شاخه‌های غیر کلیدی اقتصاد محدود می‌ماند ضربات کاری به رژیم وارد نمی‌کند. اگر غول خفته یعنی بخش‌های کلیدی اقتصاد نظیر نفت و گاز برق سراسری، سیستم حمل و نقل... وارد میدان نبرد علیه رژیم اسلامی نشوند، اگر

اعتصابات در شاخه‌های استراتژیک به وقوع نپیوندند، ما کماکان با عدم کارایی آن‌ها روبه‌رو هستیم. این امر نباید تحت هیچ شرایطی به این معنا فهمیده شود که این مبارزه امری غیرضروری و بی فایده است بلکه باید به این معنا فهمیده شود که این مبارزه اثرات محدودی در مبارزه‌ی طبقاتی ایفا می‌کند و نباید از ابعاد و دامنه‌ی اثر گذاری آن درک آرمانی داشته باشیم.

به نظر شما در شرایط امروز قدرت سیاسی حاکم بر ایران، مبارزه برای افزایش دستمزد می‌تواند به تشکیل‌یابی کارگران و جنبش‌های دیگر اجتماعی دیگر کمک کند؟ یا مبارزه برای حق تشکل؟

واقعیت این است که یک مسیر عام و فراگیر برای سازمانیابی کارگران وجود ندارد. مبارزه برای تشکل می‌تواند از متن پیکار برای افزایش دستمزد شعله بر کشد. گاهی می‌توان از طریق نبرد برای حق تشکل به سازمان‌یابی کارگری دست یافت. این امر به مقطع تاریخی، به سطح مبارزه‌ی طبقاتی، به سنت‌های مبارزاتی، به شرایط مشخص پیکار طبقاتی بستگی دارد. مثلا در فرانسه و آلمان حق تشکل از مبارزه اتحادیه‌های غیرقانونی به دست آمد چرا که این حق مورد پذیرش دولت‌های حاکم نبود. حق تشکل نه نقطه عزیمت بلکه نتیجه این پیکار بود. آن‌ها بعد از عبور از میان آتش و خون حق تشکل را به دست آوردند و آن را نهادی کردند. دیالکتیک مبارزه برای تشکل و نهادی کردن آن البته جاده‌ی یک طرفه‌ای نیست به میزانی که در سطح واقعیت برای تشکل مبارزه می‌شود نهادی و قانونی کردن آن آسان‌تر می‌شود و به درجه ای که در سطح

فرمال و حقوقی این حق پذیرفته شود امکان گسترش و تثبیت تشکل بیش‌تر فراهم می‌شود. این دو در یک رابطه‌ی متقابل بر هم اثر می‌گذارند و به یک دیگر سوخت می‌رسانند.

هم اکنون در کشور ما مساله دستمزد اگر نگوییم خواست محوری، عام و فراگیر طبقه است اما قاطعانه می‌توانیم بگوییم یکی از خواست‌های بی واسطه و فوری کارگران را تشکیل می‌دهد. از این رو این خواست از ظرفیت و این پتانسیل برخوردار است که به محل اجماع کارگران در تبدیل شود و از این طریق بستر مناسبی برای تشکل سراسری فراهم آورد.

در کشوری که کارکنان واحدهای اقتصادی بخش اعظم نیروی کار را تشکیل می‌دهند و غالبا از شمول قانون کار خارج هستند، مبارزه برای افزایش دستمزد و ایجاد تشکل‌های کارگری مستقل، از چه راه‌های باید پیش برود؟

واقعیت این است همان قانونی که در پیوند با ارتش ذخیره بیکاران با بخش شاغل حاکم است به نحوی بر رابطه‌ی بخش مشمول قانون کار با کسانی که از دایره شمول آن خارج اند صادق است. هر چه شرایط کارگران خارج از شمول کار بدتر باشد قدرت چانه زنی بخش مشمول قانون کار تضعیف می‌شود. ارتقا موقعیت شغلی تابعی است از سطح متوسط شرایط کار و شکاف بین بخش‌های مختلف طبقه به معنای تضعیف شرایط عمومی کل کارگران به شمار می‌رود. معیشت قدرت رزمندگی اتحادیه‌ها می‌تواند در این وضعیت تاثیرات معینی برجای نهاد. مثلا مارکس در مزد و بها سود به این نکات اشاراتی جالبی دارد. او می‌گوید اتحادیه‌ها قطعا بر سطح مزدها تاثیر دارند و به طور عمومی بر طول و

شدت روز کار یا شرایط کار، اما توانایی آن‌ها به شرایط اقتصادی وابسته است و به خصوص به شرایط بازار کار. وقتی که کار نسبتاً کمیاب است موقعیت چانه زنی اتحادیه‌ها قوی‌تر است چون کارگران از بابت از دست دادن کارشان کم‌تر وحشت دارند و کارفرمایان در جایگزینی آن‌ها با کارگران جدید با مشکلات بیشتری رو-به-رو هستند؛ بر عکس وقتی که نیروی کار فراوان‌تر است قدرت چانه زنی، نسبتاً ضعیف‌تر؛ چون کارگرانی که کار خود را از دست می‌دهند در یافتن کار جدید با مشکل رو-به-رو هستند و کارفرمایان به سهولت کارگران تازه پیدا می‌کنند. از این رو هر چه ارتش ذخیره کار وسیع‌تر باشد اتحادیه‌ها در دستیابی به اهدافشان ناتوان‌تر اند گرچه این رابطه، صرفاً یک رابطه مکانیکی نیست. چون یک سازمان رزمنده و آگاه در مقابله با اثرات تضعیف‌کننده بیکاری بسیار توان‌تر عمل کند.

اما مساله کلیدی این است کارگرانی که مشغول قانون کار نمی‌شوند و در کارگاه‌های کوچک مشغول به کارند این امر برپایی هر نوع تشکل در محل کار را بی معنا می‌سازد. از این رو اتحادیه در محله یا به قول آصف بیات اتحادیه خیابانی یعنی سازمان‌دهی بر مبنای محیط زندگی راه اصلی است که می‌تواند اولاً به تشکل بیانجامد و ثانیاً از با توسل به این تشکل در حد خود بر تعیین سطح دستمزد اثر بگذارد.

آیا تعیین دستمزد بدون وجود تشکل‌های مستقل کارگری می‌تواند معنایی داشته باشد؟ واقعیت این است که تعیین دستمزد به عوامل متعددی بستگی دارد که یکی از آن‌ها تشکل مستقل کارگری است. وقتی ارتش ذخیره بیکاران گسترده باشد

حتی با وجود تشکل کارگری نمی‌توان به راحتی در تعیین دستمزد نقش قاطعی ایفا کرد. مارکس می‌گوید که توانایی اتحادیه‌ها برای تاثیرگذاری بر سطح دستمزد وابسته به شرایط اقتصادی است: وقتی که بیکاری بالا است قدرت چانه زنی آن‌ها ضعیف‌تر است نسبت به زمانی که بیکاری کم است. او در کتاب سرمایه می‌گوید ارتش ذخیره‌ی کار تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر تغییر مزدها اعمال می‌کند. اما در "مزد، بها، سود" رابطه‌ی بین این دو متغیر ظریف‌تر است و به عامل دیگری هم اشاره می‌کند آن‌جا که می‌گوید: "ارزش کار به عرضه و تقاضا بستگی دارد."

با این وجود با تشکل می‌توان اقداماتی به نفع کارگران صورت داد این اقدامات را مارکس چنین فهرست کرده است:

الف- هنگامی که قیمت‌ها بالا می‌روند کارگران می‌توانند با درخواست مزد بیشتر از سطح زندگی خود دفاع کنند،

ب- وقتی بارآوری افزایش می‌یابد آن‌ها می‌توانند با افزایش متناسب مزدهای واقعی موقعیت اجتماعی "نسبی" خود را حفظ کنند،

ج- وقتی که سرمایه‌داران طول روز کار یا شدت آن را افزایش می‌دهند اتحادیه‌ها می‌توانند در مقابل، آن‌ها را به پرداخت مزد بیشتر مجبور سازند،

د- و سرانجام می‌توانند در مقابل کاهش دستمزد در دوره‌ی رکود مقاومت کنند. تمام این‌ها به یک معنا مبارزه دفاعی است که طی آن کارگران "علیه اقدام قبلی سرمایه" واکنش نشان می‌دهند.

نظرتان راجع به بحثی که میان عده‌ای از فعالان کارگری در باره رابطه‌ی اتحادیه‌های کارگری و مبارزه علیه سرمایه‌داری (یا کارمزدی) مطرح است چیست؟

من هم از جمله کسانی هستیم که از تشکل اتحادیه‌ای دفاع می‌کنند و صد البته در راستای مبارزه علیه سرمایه پیکار می‌کنند. مبارزه علیه سرمایه‌داری آماجی است که تحت هیچ شرایطی نباید تعطیل شود و به پرده محاق روانه شود. معه‌ذا از نظر من دفاع از پیکار علیه سرمایه نباید تحت هیچ شرایطی مبارزه برای اتحادیه کارگری را مردود اعلام کند. متأسفانه کسانی که مدافع لغو کارمزدی اند این دو را در تقابل با هم قرار می‌دهند. و بدتر از آن با اتحادیه به دشمنی برمی‌خیزند و بخش قابل توجهی از فعالیت فکری خود را صرف ضدیت با آن اختصاص می‌دهند. به نظر من مبارزه برای مطالبات اقتصادی تحت هیچ شرایطی نباید به بهانه مبارزه با سرمایه تعطیل شود، مبارزه برای خواست‌های رفاهی نباید به بهانه مبارزه‌ی سیاسی مردود اعلام شود این سطح از مبارزه منطقی معینی دارد که بدون آن هر مبارزه سیاسی یا ضد سرمایه‌داری از پشتوانه توده‌ای خود را محروم می‌سازد. بنابراین بر شالوده‌های این سطح از مبارزه است که می‌توان سطح‌های دیگر را بنا کرد. اگر چه این سطح از مبارزه لازم است اما نباید آن را ته تاریخ تصور کرد ما به سطح‌های دیگر مبارزه نیاز داریم. اما باید توجه داشته باشیم پی‌ریزی سطح‌های دیگر بدون سطح اقتصادی بی اثر است. به علاوه مدافعان لغو کارمزدی دستگاه مفهومی عجیب و غریبی دارند آن‌ها هر مبارزه در جامعه سرمایه‌داری را مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری می‌فهمند. فرقی بین مبارزه تدافعی با مبارزه تهاجمی قایل نیستند. و فکر می‌

کنند در هر لحظه می‌توانند مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی تبدیل کنند. این منطقی البته ربطی به مارکسیسم ندارد و با افکار آنارشیستی همخوانی دارد. و در پیکار کارگران البته می‌تواند اختلال ایجاد کند. از این رو مبارزه با این گرایش تا آن جا که بر این مواضع چپ و اندر قیچی پای می‌فشارند امری لازم و برای پیشروی جنبش کارگری حیاتی است. همان طور که مبارزه با گرایش راست درون جنبش کارگری یک نیاز مبرم به شمار می‌رود.

رابطه‌ی فعالان چپ داخل و خارج کشور و جنبش کارگری ایران را در حال حاضر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظر من این رابطه را می‌توان در سه حوزه مورد بررسی قرار داد ۱- حمایت از مبارزات کارگران، انعکاس آن نزد جنبش کارگری کشورهای دیگر و جلب پشتیبانی آنان از این مبارزه.

۲- همفکری و مراوده با فعالان کارگری در یک رابطه‌ی متقابل و گفت و شنید. ۳- انتقال تجربه‌های جنبش کارگری سایر کشورها برای فعالان کارگری داخل. در پیوند با محور اول بیان جنبش خارج کشور کارنامه‌ی مثبتی را نشان می‌دهد و در مجموع می‌توان گفت تا حد زیادی در این باره کوشش شده است. در محور دوم و سوم اما کارنامه چپ خارج کشور بیان موفق‌تری را نشان نمی‌دهد. کار عمقی و ایده‌های راهگشا پیرامون جنبش کارگری داخل با وجود عدم سرکوب مستقیم در خارج امری ناپاب و یا کمیاب بوده است جز چند مورد از انتقال تجربه‌های جنبش کارگری کشورهای دیگر چیز قابل عرضه در خارج کشور تولید نشده است. برعکس تا بخواهیم برخوردهای فرقه‌گرایان و تخریبی

در خارج کشور صورت گرفته که جز اثرات بسیار مخرب چیزی دندان گیری برای فعالان داخل دربر نداشته است. آخرین نمونه انشعاب فاجعه بار و حقیری که در سازمان ما رخ داده یک نمونه از این دست به شمار می‌رود. که جز سردرگمی، بی اعتمادی حاصلی در بر ندارد.

رابطه‌ی جنبش کارگری با جنبش‌های اجتماعی دیگر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ و چه پیشنهاداتی برای تقویت روابط آن‌ها دارید؟

هم اکنون در ایران بارقه‌های امیدبخشی در همکاری و پیوند بین این جنبش‌ها دیده می‌شود کفایت به تجربه‌ی شورای همکاری تشکل‌های کارگری مراجعه کنیم که به نحوی عناصر اولیه همکاری جنبش دانشجویی با جنبش کارگری در آن فراهم شده بود. این تجربه متأسفانه گسترش نیافت معه‌ذا نشان داد که دست کم فعالان جنبش‌ها دارند ضرورت همکاری با یک دیگر را درمی‌یابند و موانع آن را از پیش پای خود بر می‌دارند.

در این باره البته زمینه‌های مساعدی وجود دارد بخش قابل توجه بافت جنبش‌های اجتماعی به کسانی تعلق دارد که خود به نحوی از انحاء به اردوی کار و زحمت تعلق دارند. و آن‌ها می‌توانند در مفصل‌بندی بین این جنبش‌ها نقش موثری ایفا کنند. به علاوه آن‌ها می‌توانند در درون هر جنبش به تقویت گفتمان ترقی‌خواهانه کمک شایانی ارزانی دارند. بدون آن که چارچوب و محدوده‌ی این جنبش‌ها را نقض کنند. به عنوان نمونه تلاش برای جا انداختن یک روایت از مفهوم ملت مدنی در بین جنبش ملی زمینه مساعدی برای همکاری جنبش کارگری با جنبش ملی فراهم می‌سازد. البته باید توجه داشت که جنبش

کارگری باید از نفی ستم بر سایر لایه‌های جامعه پشتیبانی کند و از مبارزات آن‌ها قاطعانه دفاع نماید. هر چند این جنبش برای رفع ستم طبقاتی مبارزه نمی‌کنند اما این امر نباید تحت هیچ شرایطی به بی توجهی جنبش کارگری در برابر ستمی باشد که بر آن‌ها روا می‌شود. تنها با دفاع فعال و جا انداختن گفتمان‌های ترقی‌خواهانه است که این جنبش‌ها می‌توانند با یک دیگر پیوند برقرار کنند.

درک شما از مقوله‌ی استقلال جنبش و تشکل‌های کارگری ایران از دولت احزاب و نهادهای سرمایه‌داری چیست؟ و به نظر شما جنبش کارگری ایران تا کجا و چگونه و در چه ابعاد و ساختاری می‌تواند روی حمایت‌های بین‌المللی حساب کند؟

به نظر من تشکل مستقل کارگری به تشکلی اطلاق می‌شود که با شرکت داوطلبانه، آزادانه و آگاهانه خود کارگران شکل گرفته باشد. تشکل مستقل، تشکلی است که به توده‌های تشکیل دهنده‌ی خود حساب پس می‌دهد و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. تشکل مستقل، تشکلی است که اساساً به توده‌های اعماق تکیه می‌کند و اقتدار خود را از اراده آن‌ها به دست می‌آورد. تشکل مستقل تشکلی است دیگران برای کارگران به وجود نمی‌آورند بلکه این خود کارگران اند که آن را ایجاد کرده، هدایت و رهبری می‌نمایند. یا اصلاً فعالیت آن را معلق یا تداوم می‌بخشند. تشکل مستقل تشکلی است که سازوکار درونی آن آزاد از اتوریته سیاسی- حقوقی این یا آن دولت است و تنها اراده کارگران را بیان می‌کند. تشکل مستقل، تشکلی است که کارگران را به مثابه‌ی کارگران سازمان می‌دهد و "تسمه نقاله"ی هیچ حزب سیاسی چه چپ و چه راست به شمار

نمی‌رود. هر چند که با فعالیت هیچ حزب سیاسی در درون تشکل نیز مخالفتی ندارد. متأسفانه هنوز -با وجود تجربه شوروی- کسانی در جنبش کارگری یافت می‌شوند که استقلال از دولت و سرمایه را می‌پذیرند اما استقلال از حزب سیاسی خود را برنمی‌تابند.

جنبش کارگری به خاطر وجود یک رژیم سرکوب‌گر وحشی نیاز حیاتی به حمایت جنبش کارگری سایر کشورها دارد و بعید به نظر می‌رسد بدون پشتیبانی آن‌ها بتواند مبارزه‌ی موفقی علیه جمهوری اسلامی سازمان دهد. برای این امر همکاری جنبش کارگری کشور ما با جنبش کارگری سایر کشورها می‌تواند در شکل جبهه‌ی متحد یا عضویت در نهادهای کارگری بین‌المللی باشد و تنها به حمایت آن‌ها نیاندیشد بلکه به سهم خود از مبارزات آن‌ها حمایت کند. این رابطه باید دو طرفه و با استقلال کامل در تعیین سیاست توأم باشد. تحت هیچ شرایطی مثلاً به بهانه کمک مالی یا هر محمل دیگر استقلال خود را وا نهد.

این سه سطح از مبارزه را دیوار چین یا مرز عبورناپذیری از یک دیگر جدا نمی‌کند و مبارزه در یک سطح، در مرحله‌ی معینی، می‌تواند به سطحی دیگر فرا برود یا در آن واحد به نحوی ترکیبی به پیش رود. معهدا هر سطح از سطوح سه گانه این مبارزه از استقلال و الزام‌های معینی برخوردار است که نادیده گرفتن منطق آن می‌تواند ضربه‌های جبران ناپذیری بر جنبش کارگری وارد کند.

تبیین مولفه‌های همه‌ی سطوح یاد شده هدف نوشتار حاضر نیست، بلکه می‌کوشد با تمرکز بر منطق مبارزه اقتصادی، تزهایی را در پیوند با شکل اتحادیه‌ای مطرح کند.

۱) مبارزه در سطح اقتصادی مبارزه‌ای است که کارگران را به عنوان فروشنده‌ی نیروی کار سازمان می‌دهد و بدین ترتیب شالوده‌ی شکل طبقاتی را پایه‌ریزی می‌کند. این سطح از مبارزه در تداوم و در متن پیکار طبقاتی می‌تواند کارگران را هم‌چون تولید کننده و نیرویی متشکل سازد که علیه بنیاد کارمزدی مبارزه کند. معهدا نقطه‌ی عزیمت این مبارزه، در تلاش و مبارزه‌ی زنده و بی‌واسطه‌ای است که برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران جریان دارد. مبارزه اقتصادی می‌تواند به مبارزه‌ی سیاسی یا مبارزه علیه کارمزدی فرا برود. اما تحت هیچ شرایطی نباید نفس مبارزه‌ی رفاهی کارگران تخطئه شود. کسانی که به بهانه فرا نرفتن مبارزه از چارچوب رفاهی به مبارزه سیاسی یا لغو کارمزدی، و یا پیوند مبارزه‌ی برای درخواست‌های بی‌واسطه با مبارزه علیه بنیادهای نظم موجود، ضرورت مبارزه‌ی رفاهی کارگران را نفی می‌کنند؛ تصور روشنی از پایه-ریزی شکل طبقاتی ندارند و اگر بر این ایده‌ی جزمی خود پافشاری کنند در

در دفاع از اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی

جنبش کارگری برای درهم شکستن ساختار سلطه‌ی سرمایه‌داری باید در سه عرصه‌ی نظری، سیاسی و اقتصادی دست به مبارزه بزند. در حوزه‌ی نظری باید یک گفتمان بدیل یا "خرده فرهنگ" را در برابر فرهنگ مسلط بنیان نهد. در قلمرو سیاسی باید موانع مداخله و مشارکت فعال و موثر اکثریت استثمارشوندگان را در عرصه‌ی قدرت دولتی درهم بشکند. و در حوزه‌ی اقتصادی برای بهبود شرایط کار و زندگی و علیه بنیاد کارمزدی مبارزه کند.

پیشروی و پیروزی کارگران در پیکار طبقاتی علیه بورژوازی در گرو آن است که این مبارزه در هر سه سطح یاد شده هم زمان و به طور موازی به پیش رود؛ و سیاست الویت یا تئوری "آسیاب به نوبت" سم مهلکی است که جنبش کارگری را در برابر سرمایه به زانو در می‌آورد و شرایط فرودستی آن را هر دم تولید و بازتولید می‌کند.

عمل می‌توانند به هم‌بستگی و اتحاد طبقاتی کارگران آسیب برسانند. بنابراین شرط عضویت کارگران در تشکل طبقاتی نه دفاع از درخواست‌های حداکثری بلکه توان و ظرفیت مبارزه برای خواست‌های حداقلی کارگران است.

۲) کارگران نه همه یک نظر و ایدئولوژی دارند و نه به یک حزب سیاسی تعلق دارند و نه غالب آن‌ها اصلا در حزبی مستقیم یا غیر مستقیم شرکت دارند. کارگران چه از حیث توانایی‌های مبارزاتی، و چه به لحاظ فکری گوناگون‌تر از آن‌اند که در یک حزب واحد جای بگیرند. اما به رغم همه‌ی این تنوع و گوناگونی و ناموزونی رشد آگاهی طبقاتی در میان کارگران، در سطح خواست‌های بی‌واسطه و رفاهی به نحو روشنی اشتراک دارند.

۳) مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران اگر چه ضرورتی است تردیدناپذیر، معه‌ذا برای سازمان‌یابی کارگران در مبارزه علیه سرمایه‌داری ناکافی است. فراتر از آن، این مبارزه در معرض خطر ادغام در نظام سرمایه‌داری قرار دارد. اما لزوم هشیاری در برابر خطر ادغام مبارزات جاری کارگران در درون سیستم، نباید بهانه‌ای برای نفی همین مبارزه درچارچوب نظام موجود تلقی شود.

۴) تشکل اقتصادی کارگران برای این که در نظم مستقر ادغام نشود باید از دولت، سرمایه و احزاب سیاسی مستقل باشد. تشکل مستقل کارگری به تشکلی اطلاق می‌شود که اولاً، با شرکت داوطلبانه، آزادانه و آگاهانه‌ی خود کارگران شکل گرفته باشد؛ ثانیاً، تشکلی است که به اعضای خود حساب پس می‌دهد و در برابر آن‌ها پاسخ‌گو است و اقتدار خود را از اراده آن‌ها به دست می‌آورد؛ ثالثاً، تشکلی است که کارگران خود آن را ایجاد کرده، هدایت و رهبری آن را به

دست دارند و خود سرنوشت‌اش را رقم می‌زنند؛ رابعاً، سازوکار درونی آن، از اتوریته‌ی سیاسی- حقوقی این یا آن دولت مستقل بوده و تنها اراده کارگران را بیان می‌کند. به عبارت دیگر، تشکلی است که کارگران را به مثابه‌ی کارگران سازمان می‌دهد و "تسمه نقاله"ی هیچ حزب سیاسی، چه چپ و چه راست، به شمار نمی‌رود. هر چند این امر مانع از فعالیت کارگران وابسته به این یا آن حزب سیاسی در درون تشکل مستقل کارگری نیست. متأسفانه هنوز- با وجود تجربه شوروی- هستند کسانی در جنبش کارگری که استقلال تشکل کارگری از دولت و سرمایه را می‌پذیرند اما استقلال آن را از حزب سیاسی خود بر نمی‌تابند.

۵) اتحادیه کارگری نظیر سایر تشکل‌های جنبش کارگری نه به یک نوع خاص منحصر می‌شود و نه صرفاً در قالب این یا آن شکل یا ساختار تشکیلاتی معین می‌گنجد. برخی از اتحادیه‌های موجود کاملاً در سیستم ادغام شده‌اند، برخی به احزاب سیاسی معینی وابسته‌اند، و برخی نیز از استقلال معینی نسبت به احزاب سیاسی برخوردارند. کسانی که همه‌ی انواع و شکل‌های اتحادیه‌های کارگری را به یک چوب می‌رانند، در عمل بر ضرورت حیاتی پیکار اقتصادی کارگران و الزام‌های سازمان‌یابی آن چشم فرو می‌بندند. تشریح منطق فعالیت اتحادیه کارگری امری است ضروری و تردیدناپذیر؛ معه‌ذا بدون عطف توجه به بحث‌ها و استراتژی‌هایی که در چند دهه‌ی اخیر پیرامون نوسازی و تجدید آرایش اتحادیه‌های کارگری در بین فعالان و مدافعان جنبش کارگری صورت گرفته است، منطق سازمان‌یابی اتحادیه‌ای خود را از غنای لازم محروم می‌سازد. یکی

از این استراتژی‌ها اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی است که این نوشته در مقام دفاع از آن قرار دارد.

۶) بحث اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی، بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث سه موضوع محوری برجسته بود: الف - چالش با بوروکراسی حاکم بر اتحادیه‌ها؛ ب - تغییر لایه - بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...); ج - رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...). در پاسخ به این مسایل ایده‌ی اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی بر بستر تجربه‌ی عملی جنبش کارگری در برخی از کشورها تکوین یافت.

۷) مهم‌ترین وجوه مشخصه‌ی اتحادیه‌های جنبش اجتماعی عبارت‌اند از: اول، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی ابزار مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌اند و تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. به این اعتبار، آن‌ها در مقابل فرآیند ادغام اتحادیه‌ها در نظام مسلط قرار دارند. دوم، آن چه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی را از سندیکاها جدا می‌کند، قبل از هر چیز ساختار و ترکیب نیروی آن‌ها است. اگر سندیکاها متعارف، کارگران را در محل تولید و یا کار سازمان می‌دهند، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از نقطه‌ی تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را هم‌چون سکویی برای سازمان‌یابی آن‌ها در بر می‌گیرند. سوم، ساختار اتحادیه‌های جنبش اجتماعی خصلت جنبشی دارد. روابط درون آن بر "اساسنامه نانوشته" استوار است و بافت آن بیش از آن که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری استوار است؛ روابط درونی آن از هر نوع مناسبات سلسله مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این

روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند؛ مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه از مدل‌های سازمان‌دهی هرمی، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد فراتر می‌رود، و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، غیرمتمرکز، افقی و خودپارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد؛ ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه، بیش از آن که سازمانی نهادی شده و عمودی باشد، شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود.

در بحث احیا و تجدید سازمان اتحادیه‌ها، برخی بر سیاسی و تعرضی کردن آن‌ها و حرکت در راستای تقابل با سرمایه تاکید دارند و به قول استفان مزاروش بر "تهاجم ضروری نهادهای تدافعی" می‌کوبند. اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از خواست‌های حداقلی شروع می‌کنند و سپس از آن فراتر می‌روند و به خصلت تدافعی مبارزه تن نمی‌سپارند. البته رفتن به فراسوی مبارزه‌ی تدافعی امری اراده‌گرایانه نیست بلکه تابعی از تناسب قوای نیروهای اجتماعی در متن پیکارهای طبقاتی است.

۸) این شکل از سازمان‌یابی نیروی کار (اتحادیه‌های جنبش اجتماعی)، در شرایط حاکمیت یک رژیم پلیسی و سرکوب‌گر از یک سو، و ویژگی‌های ساختار نیروی کار در ایران از سوی دیگر، ظرفیت بیش‌تری برای انطباق با شرایط موجود و تضمین بقا و ادامه کاری تشکل کارگری در کشور ما دارد. این سخن البته به معنای تلقی این شکل از سازمان‌یابی اتحادیه‌ای هم‌چون امری فراتاریخی و مطلق نیست، و تنوع و تغییر شکل‌های سازمانی را در لحظه‌های مختلف پیکار طبقاتی نادیده نمی‌گیرد. راست این است که سازمان‌دهی افقی فی‌نفسه چیزی زیادی را در باره‌ی ماهیت و مضمون فعالیت یک تشکل بیان

حشمت محسنی

نمی‌کند. تجربه‌ی مبارزه نشان می‌دهد که تشکلهایی با ساختار شبکه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که مضمون فعالیت‌ی یک‌سر رفرمیستی دارند.

۹) کسانی که مبارزه سیاسی را در برابر مبارزه اقتصادی، و یا مبارزه‌ی علیه کارمزدی را در برابر مبارزه‌ی برای بهبود شرایط طبقه کارگر، یا شورا را در برابر اتحادیه قرار می‌دهند؛ یا برعکس کسانی که دفاع از خواست‌های اقتصادی را در برابر سیاسی شدن اتحادیه یا مبارزه‌ی قانونی را در تقابل با مبارزه فراقانونی قرار می‌دهند هر یک به یک‌سان به جنبش کارگری آسیب می‌رسانند و منافع این یا آن بخش از طبقه کارگر را نسبت به منافع کل طبقه ترجیح می‌دهند.